



کارگر میلitant

خرداد ماه ۱۳۹۳ - سال هشتم - دوره سوم





فهرست

- ۳ پیرامون تغییر نام نشریه به «کارگر میلیتانت».
- ۷ طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی.
- ۹ شاهرخ زمانی: رهبری طبقه آگاه و متشکل کارگر در حزب سیاسی خود، تنها ضامن پیروزی انقلاب آینده!
- ۱۲ مسائل دمکراتیک، تاکتیک های کمونیستی و مواضع مارکسیست های انقلابی.

کارگری

- ۲۳ گزارش دریافتی از وضعیت کارگران جاشو (ملوان) در جنوب ایران.
- ۲۶ پیام رفقای از ایران به سمینار «احیای مارکسیستی» کلن.
- ۳۰ در حاشیه احتمال بازگشایی دفتر ILO در تهران.
- ۳۶ آقای اسانلو، با پول های آلوده فعالین کارگری را آلوده نکنید!
- ۳۸ منصور، هنوز دیر نشده، از صف کارگران جدا نشو! (بیانیه ۳ فعال کارگری از زندان)
- ۳۹ پول های «کثیف» مبارزات کارگران را فاسد خواهد کرد! (رضا شهابی).
- ۴۱ پیام شاهرخ زمانی، رضا شهابی و محمد جراحی به اجلاس سازمان جهانی کار.

بحث های فیس بوک و سایر دخالتگری ها

- ۴۶ درباره مسأله کمک مالی.
- ۴۸ پیرامون حزب و اتحادیه های کارگری و وظایف مارکسیست ها.
- ۶۱ درباره تدارک حزب.
- ۶۴ آیا ممکن است به طور «یواشکی» بتوان آزاد بود؟!

با کلیک بر روی شماره صفحه ، به مطلب مورد نظر خواهید رفت



۶۶ کمونیست ها و مسألهٔ زن.

بین المللی

۶۷ نگاهی به وضعیت جهان سرمایه داری در سال جاری و وظایف مارکسیست ها.

۷۲ روز اول ماه ۲۰۱۴ در ترکیه.

۷۴ کمپین ایمنی کار.

۷۵ فاجعهٔ معدن سوما: کشتار در محل کار.

۷۷ فاجعه در معدن زغال سنگ سوما.

۷۸ پیام گرایش مارکسیست های انقلابی ایران به مناسبت فاجعهٔ معدن سوما در ترکیه.

۷۹ مسئول مرگ معدنچیان سوما، سرمایه داری ترکیه است.

۸۰ اعتصاب معدنچیان انگلستان از ۱۹۸۴ تا ۸۵: دوازده ماهی که بریتانیا را لرزاند!

تئوریک

۸۵ مارکسیزم، اخلاقیات و طبیعت بشر.

دفاعی

۸۹ حمایت شماری از اعضای پارلمان بریتانیا از شاهرخ زمانی.

۹۰ رضا شهبابی در شرایط اعتصاب غذا مورد ضرب و شتم قرار گرفت!

۹۱ پیام همبستگی کارگران ترکیه با رضا شهبابی.

۹۱ پیام از ایران به «انجمن رهایی کارگر» (AWL).

۹۳ کمپین «کارگران افغان تنها نیستند!».



عقاید سوسیالیستی انقلابی؛ ترتیب کلاس های آموزش مارکسیستی متکی بر سنت های انقلابی؛ انتشار نشریه سوسیالیستی انقلابی؛ و شرکت در مسایل روزمره در میان جوانان ایران» تعریف می کرد و تأکید داشت که «گرچه آغاز فعالیت ما در میان دانشجویان دانشگاه ها خواهد بود، اما هدف نهایی ما ایجاد پیوند با کارگران جوان است»^{۱۰}.

سال های فعالیت این نشریه (تا اسفندماه ۱۳۸۵)، مقارن بود با اعلام موجودیت کمیته ها و تشکل های مستقل کارگری، اعتصاب سندیکای شرکت واحد، ایجاد محافل مختلف چپ در درون دانشگاه و غیره، که دخالتگری های نظری و عملی در آن ها در نشریه منعکس می گردید.

نشریه «جوان سوسیالیست» با اهداف فوق در ۳۴ شماره منتشر گردید، پس از آن به دلیل تحولات در جنبش های دانشجویی و جوانان که می بایست تحت تأثیر جنبش کارگری قرار می گرفت، خود را با ترکیب تازه ای که بتواند عمدتاً خصلت های یک ارگان سازمانده و بیشتر دخالتگر داشته باشد، با انتشار «نشریه میلیتانت» متحول کرد.

نشریه میلیتانت به عنوان «نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران» در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶ اعلام موجودیت کرد؛ یعنی در شرایطی که تناسب قوای طبقاتی به نفع مبارزان ضد سرمایه داری در حال تغییر بود و این تغییر بیش از هر چیز در خود جنبش دانشجویی به مثابه حساس ترین بخش جامعه متجلی بود. به طوری که گرایش های گریز از مرکز در میان حتی نهادهای دانشجویی وابسته به حاکمیت شکل گرفته بود و با به بُن بست رسیدن سیاست های «اصلاح طلبی»، چرخش به سوی مواضع رادیکال و چپ قدرت گرفته بود. منتها هیچ گونه آلترناتیو رادیکالی که جوابگوی جذب این نیروهای ریزش کرده باشد، وجود نداشت:

پیرامون تغییر نام نشریه به «کارگر میلیتانت»

بازگشت به فهرست

برخی فعالین کنونی نشریه میلیتانت در گذشته، فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود را به عنوان یک گرایش مارکسیست انقلابی با انتشار نشریه «کندو کاو»^۱ در آذرماه ۱۳۵۳ آغاز کردند. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، گرایش مارکسیست های انقلابی نشریات «چه باید کرد»^۲، و سپس «کارگر» و نهایتاً «کارگران سوسیالیست»^۳ و نشریه کارگری «نظم کارگر» را در ایران انتشار داد. از سال ۱۳۶۰ به بعد در تبعید نشریه تئوریک «سوسیالیزم و انقلاب»^۴، و در ادامه آن «گاهنامه دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»^۵، و نشر کارگری سوسیالیستی را منتشر نمودند.

در آبان ۱۳۶۹، گرایش مارکسیستی با گسست از گرایش های خرده بورژوازی و نخبه گرا در درون خود با جهت گیری کارگری دست به انتشار «دفترهای کارگری سوسیالیستی»^۶ زد. در پی آن، با انتشار نشریات «کارگر سوسیالیست»^۷، «جوان سوسیالیست»^۸ و «میلیتانت»^۹ به فعالیت های خود تاکنون تداوم بخشیده است.

پیش از انتشار «میلیتانت»، فعالیت ما حول نشریه «جوانان سوسیالیست» در ایران صورت گرفت که در تیرماه ۱۳۸۲ اعلام موجودیت نمود، و وظیفه اصلی خود را «افشای نظریات اصلاح طلب و رفرمیست؛ گسترش

¹ http://www.hks-iran.org/hks/k_v_k.html

² http://www.hks-iran.org/hks/c_b_k.html

³ http://www.nashr.de/n/k_s/ks.htm

⁴ http://www.hks-iran.org/hks/s_v_e.html

⁵ <http://www.nashr.de/n/did/did.htm>

⁶ http://www.nashr.de/n/d_k/dk.htm

⁷ http://nashr.de/n/k_s/ks.htm

⁸ http://nashr.de/n/j_s/js.htm

⁹ <http://militaant.com/>

¹⁰ http://nashr.de/n/j_s/JS_0.pdf



مبارزات کارگری و دانشجویی مساعدتر نماییم. ایجاد چنین قطبی ضروری بود، چرا که تنها در یک محیط دمکراتیک و رادیکال، طبعاً پس از دوره ای، هر مارکسیست انقلابی متحدان نظری خود را برای فعالیت های فراتر و مشخص تر می یافت و از دل این همگرایی عمومی مارکسیستی، همسویی های خاص تر و متشکل تر می توانست تحقق پذیرد.

بنابراین اهداف نشریه میلیتانت عبارت بود از:

الف؛ دخالتگری در جنبش جوانان و دانشجویی به منظور ارتباط این جنبش ها با جنبش کارگری، ب؛ دخالت گری در جنبش کارگری به طور اعم و پیشروان جنبش کارگری به طور اخص به منظور ارتقا جنبش سوسیالیستی، پ؛ نقد و مبارزه با انواع انحرافات درون جنبش کارگری و سوسیالیستی، اعم از انحرافات فرمیستی و سوسیال دمکراتیک، سانتریستی و چریکی و...، ایجاد ارتباط جنبش کارگری ایران با جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی در سطح جهانی، و همچنین پیشبرد مباحث پایه ای و ضروری برای رشد تئوریک رفقای که به حول نشریه سازمانیابی می شوند و در ابعاد گسترده تر، رشد تئوریک پیشروان کارگری و دانشجویی تعریف شده.

متأسفانه هیچ یک از نشریات موجود، با این اهداف ما خوانایی نداشت و به همین خاطر انتشار نشریه میلیتانت آغاز گردید. در طی قریب به یک سال و نیم از فعالیت نشریه، روند طبیعی برای آشنایی مارکسیست های انقلابی با متحدان نظری و انجام فعالیت های مشترک و منسجم تر آماده شد و به همین دلایل ایجاد یک گرایش واحد در دستور کار قرار گرفت، هرچند اهداف از پیش تعریف شده، کماکان به قوت خود باقی ماند:

«نشریه میلیتانت همراه با دوستانی طراحی و اجرا شد که از ابتدا در گرایش ما نبودند. حتی نام "میلیتانت" از سوی رفیقی پیشنهاد شد که نه در گرایش ما بود و نه "تروتسکیست". [گرچه این نام اغلب از سوی سنت تروتسکیستی در این جا و آن جای جهان برای نشریه استفاده می شود] شماره های نخست مقالات منتشر شده

«مسأله اساسی بر سر پراکندگی و افتراق از یک سو و نبود بنیادهای اولیه اعتقادات مارکسیزم انقلابی در میان جوانان است. بدیهی است که این اعتقادات پس از سال ها اختناق و سرکوب، یک روزه و به سرعت نمی تواند در میان جوانان متمایل به سوسیالیزم ریشه پیدا کند. اگر نخواهیم با شعارهای عمومی تهیجی سر خود را گرم کنیم؛ اگر تصور نکنیم که با انجام چند آکسیون و چند بحث عمومی و یا تئوری های کهنه شده بورژوایی و خرده بورژوایی می توان به آخرین کلام در مارکسیزم دست یافت؛ و اگر نپذیریم که با پیوستن به این یا آن حزبی که بدون کوچک ترین پایه اجتماعی توسط عده ای روشنفکر در خارج تشکیل شده، مسأله جنبش حل می شود، پس باید به فکر زمینه ریزی های اساسی، دراز مدت و متحدکننده برای جنبش دانشجویی از یک سو و مارکسیست های انقلابی از سوی دیگر باشیم» (نشریه میلیتانت، شماره ۱، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶)^{۱۱}

به اعتقاد ما، تنها روش صحیح و امکان پذیر برای غلبه بر پراکندگی نظری و عملی، و تدارک ریشه ای مباحثات مارکسیستی در مقابل گرایش های سانتریست، مامشات جو و فرمیست که با عناوین «سوسیالیست»، «کمونیست» و «چپ» در جنبش کارگری و دانشجویی ظاهر شده بودند، ایجاد یک قطب سوسیالیستی (متشکل از گرایش های نظری متفاوت) بود. یعنی ایجاد یک ساختار دمکراتیک برای جوانان متمایل به سوسیالیزم که در ظرف آن بتوان با کار نظری و عملی مشترک، در راستای سازماندهی جنبش دانشجویی، حرکت کرد و همچنین زمینه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری متشکل از دانشجویان و کارگران (مانند «شورای همکاری») فراهم آورد؛ ضمن این که ما اعتقاد به کار مشترک با متحدان بین المللی خود (هماهنگی با «کمپین کارگران ایران تنها نیستند» و بعدها «دست ها از ونزوئلا کوتاه») نیز بودیم. به این ترتیب قصد ما این بود که هم در سطح تئوریک، گرایش به مارکسیزم انقلابی را تقویت کنیم و هم در سطح عملی وضعیت را برای

¹¹ <http://nashr.de/n/mt/m1.pdf>



گرایش در تاریخ ۳۱ شهریور ۸۶ تا ۱ مهر ۸۷ با اتفاق آرا به تصویب شرکت کنندگان رسید. به علاوه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران زمینه ریزی لازم جهت فعالیت به عنوان بخش ایران در سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) را آغاز نمود و بیانیه اعلام موجودیت در نشریه میلیتانت، شماره ۱۶ (مورخ ۸ مهر ۱۳۸۷) درج گردید.^{۱۳}

نام «گرایش» بیان کننده آن بود که این نهاد یک حزب یا سازمان نیست، بلکه شامل یک طیف از بخشی از جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری جهانی است.

گرایش مارکسیست های انقلابی با حفظ استقلال خود و به صورت «مشروط» به عنوان بخشی ایرانی «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) به فعالیت ادامه داد. به این معنا که در مورد مسائل اخص ایران، خود را تابع خط نظری یا به بیان دیگر «تاکتیک»ها و «تحلیل»های رهبری این سازمان نمی دانست و هرگونه اعلام موضع این سازمان در قبال مسائل ایران را منوط به مشورت و اجازه بخش ایران می دانست.

نهایتاً با سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» به دلیل نقض دموکراسی درونی و «حق گرایش»، حذف گرایبی و اتهام زنی و برخوردهای بوروکراتیک باند رهبری الن وودز در این سازمان، همین طور برخورد فرصت طلبانه این سازمان در قبال سیاست خارجی حکومت چاوز نسبت به جمهوری اسلامی و انحرافات نظری خط رهبری آن در برخی مسائل نظری پایه ای، از جمله مسأله «انقلاب» و «دموکراسی درونی» و همین طور ارائه تحلیل های بی ارتباط در بحبوحه اعتراضات ۸۸ بدون هرگونه مشورت با بخش ایران، به اختلافاتی برخورد کردیم که با وجود تلاش برای حل این «بحران» ها از طریق مکانیزم صحیح انقلابی آن، نهایتاً از این سازمان اخراج شدیم (تمامی اسناد در نشریه میلیتانت شماره ۳۰، اردیبهشت ۱۳۸۹، درج گردیده است)^{۱۴}

نشان می دهد که گرایش های نظری متفاوتی در این پروژه شرکت کردند. اما مانند هر پروژه ای، کسانی که بیشترین فعالیت و انرژی را در آن به کار می گیرند، از نفوذ بیشتری برخوردار می شوند. پس از ۱۶ ماه اکثر رفقای میلیتانت با هم به این نتیجه رسیدند که باید یک گرایش اعلام کنند و همراه با متحدین بین المللی خود، ادامه نشریه میلیتانت را به شکل نشریه یک گرایش مارکسیست انقلابی دنبال کنند. این یک روند طبیعی بود که شکل گرفت و از ابتدا برنامه ریزی نشده بود. اما در مورد تشکیل قطب سوسیالیستی باید بگوییم که ما هنوز بر این اعتقاد هستیم که این قطب باید شکل بگیرد و حاضریم با تمام گرایش های موجود در تشکیل این قطب همکاری کنیم. اما فرقه گرایبی و دسته بندی های کاذب و صف بندی های کاذب ... [که منبعث از منافع خرده بورژوازی و حتی در تقابل با منافع جنبش کارگری قرار دارد] این روند را مسدود کرده است. این فرقه گرایبی حاکم در جنبش کارگری و دانشجویی ناشی از وضعیت اختناق آمیز در ایران است. تا این شیوه مخرب ایجاد افتراق، آگاهانه از میان برداشته نشود، افتراق و چند دستگی ادامه خواهد یافت و هیچ گرایشی قادر به تداوم کار خود نخواهد شد، و بدیهی است که در چنین جو نامساعدی مارکسیست های انقلابی نمی توانند دست روی دست بگذارند و انتظار آن روز موعود را بکشند ... ما باید به پیش رویم و گرایش مارکسیست های انقلابی را در ابتدا متشکل کنیم و سپس در وضعیت مساعدتر به تشکیل قطب سوسیالیستی با سایرین دامن بزنیم»^{۱۲}

بدین ترتیب فعالان «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» (خارج)، اکثریت همکاران شورای دبیری نشریه میلیتانت (ایران) و «فعالان کمیته اقدام کارگری» (ایران) از این پس متحداً بر محور یک «اهداف و اصول» و «برنامه اقدام کارگری» مشترک در درون گرایش واحدی به نام «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» به فعالیت خود ادامه دارند. «اهداف و اصول»، «برنامه اقدام کارگری» و اعلام موجودیت، در نخستین کنفرانس

¹³ <http://nashr.de/n/mt/m16.pdf>

¹⁴ <http://nashr.de/n/mt/m30.pdf>

¹² <http://nashr.de/n/mt/m17.pdf>



ناگهان سر از پروژه های دیگری درآوردند (که آن ها نیز دوامی نداشت) چرا که انحلال در واقع باید به معنای محقق شدن هدف تعریف شده آن ها بوده باشد. به همین دلیل ما همیشه روی مؤلفه تداوم نشریه و انتشار سیستماتیک و بی وقفه آن تأکید داشته ایم. به علاوه نشریه کمونیستی، با یک جُنگ ادبی-هنری و سیاسی که تنها مجموعه ای از مطالب «خوب»، ولی متناقض، بدون یک خط مشخص و بدون ارتباط با مسائل جنبش، که تنها ارضا کردن امیال روشنفکرانه را در برمی گیرد، متفاوت است. نشریه کمونیستی، ارگان سازماندهی است. یعنی به مسائل درون جنبش واکنش نشان می دهد و به آن خط می دهد. نشریه کمونیستی در حالت ایده آل خود، کارگران پیشرو را در سه سطح درگیر می کند: تهیه مطالب (اعم از مقاله و گزارش)؛ توزیع نشریه؛ و مطالعه آن.

در تمام سال های فعالیت گذشته، با وجود افت و خیرها و ضعف هایی که خود به آن واقف هستیم، نشریه میلیتانت بر مبنای همین هدف دخالتگری و تدارک نظری برای حزب پیشتاز انقلابی به فعالیت خود ادامه داده و وارد هشتمین سال خود می شود. اکنون که برخی از فعالین پیشروی کارگری، این نشریه را ظرفی مناسب برای دخالتگری و بحث و تبادل نظر ارزیابی کرده اند و حاضر به سطحی از همکاری می باشند، شورای دبیری نشریه پس از تأیید اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، تصمیم گرفته است تا در این فاز نوین، نشریه را با نام جدید «کارگر میلیتانت» ادامه دهد.

ما از تمامی افراد در درون پشروان کارگری که با هدف ایجاد حزب پیشتاز کارگری در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی توافق دارند، دعوت می کنیم که نشریه «کارگر میلیتانت» را نشریه خود دانسته و مقالات و بحث های خود را برای انتشار ارسال کنند. تا پس از تبادل نظر و انجام فعالیت های مشترک زمینه برای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی فراهم آید.

پیش به سوی تداوم نشریه میلیتانت به مثابه ارگان سازمانیابی کمونیستی.

۲۹ خرداد ۱۳۹۳

پس از خروج از سازمان مربوطه نیز، گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و نشریه میلیتانت بی وقفه به فعالیت خود تاکنون ادامه داده است. منتها از آن جا که به باور ما یک گرایش مارکسیستی، الزاماً گرایشی جهانی است و باید متحدان خود را در سرتاسر جهان داشته باشد، و به علاوه از آن جا که در شرایط کنونی به موازات بحران سرمایه داری، تمامی نیروهای مارکسیستی نه فقط در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز دچار بحران درونی هستند، در نتیجه گام های اولیه برای پروژه ای با نام «احیای مارکسیستی» نیز برداشته شد که در تیرماه ۱۳۹۰ اعلام موجودیت نمود. پروژه احیای مارکسیستی اساساً از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و تعدادی دیگر از جریان های انقلابی در سطح بین المللی (ترکیه، فرانسه، آلمان و انگلستان) تشکیل می شود که خود را بر مبنای تجارب بلشویزم در انقلاب روسیه، اسناد چهار کنگره نخست کمینترن و انترناسیونال چهارم، مارکسیست انقلابی می دانند.^{۱۵}

به علاوه در دوره فعلی، در کنار انتشار «نشریه میلیتانت»، جزوات دیگری تحت عنوان «نشر میلیتانت» و «نشر همبستگی کارگری» نیز منتشر می گردند که اولی مجموعه مطالب مختلف به تفکیک موضوع است و دومی گزارش فعالیت های کارگری در داخل و خارج از ایران.^{۱۶}

در طول همین سال های فعالیت، نشریات مختلفی در طیف چپ اعلام موجودیت کردند و به همان سرعت نیز کنار رفتند. در واقع هرگز مشخص نشد که این نشریات با چه هدف مشخصی و برای پُر کردن کدام خلأ موجود در تقابل با سایر نشریات به وجود آمده اند، و بدتر آن که چرا بدون هیچ گونه توضیحی منحل، یا متوقف شدند و

¹⁵ <http://militaant.com/?p=3196>

<http://militaant.com/?p=3302>

¹⁶ رجوع شود به بخش «نشریات» در وب سایت میلیتانت: <http://militaant.com>



احمدی نژاد نکرده است، توافق ندارم. رژیم، امروز بیش از پیش به عنوان یک رژیم یکپارچه، از روی استیصال در حال زد و بند با امپریالیزم هست. بدیهی است که این زد و بندهای پشت پرده امنیت سرمایه را برای شرکت های سرمایه داری کشورهای غربی طلب می کند. تضمین و ایجاد محیط امن برای سرمایه گذاری های کلان دولت های امپریالیستی در وهله نخست به مفهوم کنترل بر جنبش کارگری است. کنترل جنبش کارگری نیز تنها بر اساس قوانین بین المللی امپریالیستی و در رأس آن «سازمان بین المللی کار» عملی خواهد شد. از این رو سازمان یابی طبقه کارگر توسط کارگران پیشرو و تدارک برای مقابله با سیاست های از بالا و تحمیق کارگران برای دوره بعدی در محور تحلیل های ما قرار می گیرد.

در وهله نخست باید اذعان داشت که عدم سازمان یابی طبقه کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری مبدل شده است. بدیهی است که چنانچه گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری در یافتن راه حل این بحران گام های مؤثر و سریع بردارند، بحران توسط دولت سرمایه داری و متحدان بین المللی اش به صورت دیگری (به نفع سرمایه داری) یا گرایش های ماشاات جو حل می گردد؛ یعنی به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و تحمیق توده های کارگری برای یک دوره طولانی، این بار با نام «دمکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمان های بین المللی وابسته به امپریالیزم. زمزمه های این سیاست ها را این روزها از سوی افرادی مانند منصور اسانلو تحت لوای «وحدت ملی» که همان شعار لیبرال ها و سوسیال دمکرات هایی مانند رضا پهلوی است، می توان شنید و تدارکات یک بدیل از بالا را می توان انتظار داشت.

بنابراین گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری بایستی گام هایی در راستای حل این بحران بردارند. اما؛ برای برداشتن نخستین گام یک پیش شرط وجود دارد. این پیش شرط اعتقاد داشتن

طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

گفتگوی مازیار رازی با نشریه میلیتانت (بخش یک)

بازگشت به فهرست



میلیتانت:

با تحولات اخیر سیاسی و مذاکرات پشت پرده حکومت حسن روحانی با غرب، به باور بسیاری از فعالین کارگری و نیز گرایش های مختلف درون جنبش کارگری، مسأله سازمان یابی طبقه کارگر یکی از مهم ترین و بی واسطه ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به نظر شما، معضلات و موانع اساسی سازمان یابی جنبش کارگری در ایران چیست و برای رفع آن ها چه اقداماتی باید انجام گیرد؟

مازیار رازی:

من هم موافقم که مسأله سازمان یابی طبقه کارگر یکی از مهم ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به ویژه در حاشیه مذاکرات اخیر دولت های سرمایه داری غربی با رژیم ایران، تحولات نوینی را می توان در افق جنبش کارگری انتظار داشت. من با کسانی که مدعی هستند وضعیت پس از انتخابات حسن روحانی به ریاست جمهوری، هیچ تفاوتی با دو دوره ریاست جمهوری



سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیق در درون جنبش کارگری است که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

میلیتانت: به نظر شما ریشه این انحراف در چیست؟

مازیار رازی: ریشه این انحراف البته در ماهیت غیر دموکراتیک دولت سرمایه داری است که طی بیش از سه دهه پیش کوچک ترین اعتراضات کارگران را با روش های خشونت آمیز و ارباب پاسخ داده است. در دوره پیش تحت فشارهای سرکوب و ارباب، کارگران پیشرو تجربه دموکراسی کارگری را نداشته اند (مگر در دوره انقلاب ۱۳۵۷ که کارگران مبادرت به برپایی کمیته های اعتصاب و نهادهای شورایی نمودند) و اکنون با تحولات نوین، قادر به همزیستی با هم در مقابل یک دشمن واحد نیستند. چنان چه در دوره پیش روش های حذف گرایانه و فرقه گرایانه کارگران پیشرو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غده چرکین به چشم نمی خورد. کارگران جوان و پیشتاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند.

هفت خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد



به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است. یعنی گرایش های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر، تنوع عقاید و گرایش های تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکلات کمونیستی و سوسیالیستی؛ آنارشیستی؛ سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی؛ رفرمیستی؛ مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرف نظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آن ها، در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست؛ بلکه یک اتحاد عمل کارگری است (اما به شکل مخفی). تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می شوند که مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایش های نظری نباید حذف گردند.

برای پاسخ به سؤال شما مبنی بر عدم موفقیت جنبش طبقه کارگر در امر سازمانیابی؛ باید ذکر کنم که یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را ندارد و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری؛ به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسأله به حذف گرایایی و نهایتاً دشمنی علیه یک دیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یک دیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر، فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یک دیگر



در سطح ملی منجر می گردد، و همچنین از طریق شکل گیری کمیته های کارگری، شوراها و نهادهای انقلابی شکل گرفته در جریان انقلاب که این اعتصاب و تظاهرات را رهبری می کنند و پایه اعمال قدرت مردم هستند که نظم کهن را از طریق قیام مسلحانه با نابودی ارگان های سرکوب دشمن از بین برده و نظم نوین انقلابی که در جریان انقلاب شکل گرفته را جایگزین می کند. انقلاب چهره تمام طبقات و احزاب را در عمل نشان داده و تمایلات، نقش و اهمیت آنان را آشکار کرده و به توده ها امکان می دهد که ببینند هریک از احزاب بر سر چه مبارزه کرده و از منافع کدام طبقه دفاع می کنند.

اما طبقه کارگر به عنوان نیروی اصلی انقلاب، بدون آگاهی سوسیالیستی - به عنوان علم رهبری انقلاب، و حکومت جایگزین و علم استراتژی و تاکتیک وی که باید جهانی نو با بسیج راستین توده ها به گونه ای که دیگر پیاده نظام ارتجاع دیگری نبوده بلکه خود را برای خویشتن و رهائی بشریت سازمان دهد- و بدون حزب سیاسی با برنامه انقلابی، فقط آلت دست به معنای واقعی کلمه در خود مدیریتی و حاکمیت بلاواسطه خود می باشند.

کارگران پراکنده، ناآگاه، و فاقد تشکیلات و قدرت ایستادگی، به بازیچه سیاست بزان تر دست که همیشه از میان طبقات حاکم به موقع برای استفاده از فرصت های مناسب پیدا می شوند مبدل خواهند شد. در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری و خودبیبگانگی، فقر، ناآگاهی و رقابت درونی کارگران، و همچنین سیاست های برنامه ریزی شده سرکوب و فریب مادی و معنوی دولت های سرمایه داری، کارگران در مبارزه برای رهایی از بهره کشی و دیکتاتوری سلاحی جز آگاهی طبقاتی و تشکیلات در دست ندارند، به قول لنین، طبقه کارگر تنها در اثر آن که وحدت فکری اش را از راه اصول سوسیالیسم با وحدت مادی سازمانی که میلیون ها زحمتکش را به صورت ارتش طبقه کارگر متحد می سازد، تقویت یابد می تواند به نیروی شکست ناپذیر تبدیل شده و نقش واقعی خود را در انقلاب ایفا کند.

بحث آزاد: رهبری طبقه آگاه و متشکل کارگر در حزب سیاسی خود، تنها ضامن پیروزی انقلاب آینده!

مقاله ارسالی رفیق «شاهرخ زمانی»

بازگشت به فهرست



تمامی اشکال دولت سرمایه داری موجود، چه در شکل بورژوا دمکراتیک آن، مانند کشورهای مترولپل، و چه در شکل استبدادی آن، در کشورهای سرمایه داری پیرامونی مانند ایران، اساساً ابزار سلطه و ادامه بهره کشی طبقات دارا در بردگی مادی و معنوی کارگران و تمامی محرومین ۹۹ درصدی جامعه می باشند؛ و در این جنگ طبقاتی میان ظالمین و مظلومین، انقلاب به عنوان عادلانه ترین و ضروری ترین وسیله رهایی ستمدیدگان، به قول مارکس در ایدئولوژی آلمانی، نه تنها از آن رو ضروری است که طبقه ای که آن را سرنگون می کند تنها در جریان یک انقلاب می تواند در رها ساختن خود از همه پلیدی های اعصار گذشته توفیق یابد و برای بنیاد گذاری جامعه نوین آمادگی حاصل کند، انقلابی با فوران حرکت مستقل و شور و حرارت توده ای



۱- شدت سرکوب، خفقان، کشتار انقلابیون هرگونه فعالیت آگاه گرانه و سازمانگرانه انقلابی توسط حکومت های فاشیستی و سلب کردن، فعالیت نیروها را تا حدی غیرممکن وسخت می کند. نمونه کشتار دهه ۶۰ که در آن ده ها هزار نفر از بهترین کادرهای انقلابی با هدایت سازمان سیا توسط رژیم ولایت مطلقه قتل عام شده، ضربه اساسی در سازماندهی انقلاب برای پیروزی و انتقال تجربه آگاهی و تشکل و مبارزه به نسل بعدی شد.

۲- درآمد پائین، بیکاری مزمن به عنوان محور اساسی گرسنگی تخریبی سازمانیافته رژیم که توده ها را وادار به دوندگی ۲۴ ساعته برای لقمه نانی کرده، و هرگونه قدرت و فرصت در آگاهی و سازمانیابی را از آنان سلب می کند.

۳- بدبینی توده ها ناشی از به شکست کشاندن انقلاب ۵۷ توسط رژیم در عدم باور به تغییر انقلابی و تشکل پذیری انقلابی.

۴- استفاده ابزاری رژیم فاشیستی- مذهبی از عقاید دینی مردم در مقابله با آگاهی و تشکل انقلابی و جایگزینی آگاهی کاذب.

۵- عقب ماندگی مناسبات اقتصادی- اجتماعی کشور بر اثر تسلط نظام عقب مانده، دلالی، انگلی سرمایه داری وابسته، بر اساس تأمین منافع سرمایه داری جهانی در مواد خام نفت و نیروی کار ارزان که باعث نابودی و ورشکستگی تولید ماقبل سرمایه داری در روستاها و شهرها شده و جمعیت آزاد شده به علت نبود ساختار تولیدی و صنایع در حاشیه شهرها و بورکراسی عظیم به درد نخور نظامی- اداری تَلَنبار شده است و کارگران مولد غیر از صنایع ماشین سازی، پتروشیمی و نفت به عنوان پرولتر واقعی در بقیه بخش ها تأثیر گذاری چندانی ندارند.

۶- حساسیت و اهمیت کشور ما از لحاظ ژئو پولیتیک (جغرافیای سیاسی) به عنوان ترمینال و حلقه اتصال غرب و شرق و بزرگترین منبع مواد خام دنیا (نفت) برای کشورهای امپریالیستی که به کوچکترین دولت شبه

تنها در سایه حزب سیاسی به عنوان بخشی از کارگران اما گردان پیشاهنگ آنان، عالی ترین مظهر آگاهی مجهز به تئوری انقلابی و همچنین گردان متشکل آنان که با تمامی توده ها از طریق تشکل های توده ای خواست های جاری ارتباط تنگاتنگ دارد، می تواند انقلاب را به سر منزل پیروزی یعنی حاکمیت مستقیم و بلاواسطه شورایی و دمکراتیک کارگران و ستمدیدگان بر سرنوشت اقتصادی- اجتماعی و سیاسی خود برساند و این مسلماً فقط با پایان دادن به مالکیت خصوصی و کنترل ابزارهای عمده تولید، توزیع و ارتباطات روزانه در جهت رفاه عمومی جامعه ممکن می باشد.

قدرت طبقه کارگر در تشکل و آگاهی و درک روشن از اهداف و وظایف خویش و راه ها و وسایل مبارزه است، و همه این مسایل فقط در وجود حزب طبقه کارگر که کل طبقه را به طور سراسری متشکل می کند وجود دارد، فقط با وجود حزب انقلابی که با توده های کارگر مرتبط و به تئوری صحیح انقلابی مجهز باشد و بتواند وضعیت را درست تشخیص داده و شعارهای مبارزه را بر پایه تحلیل علمی طرح نماید می توان به آینده پیروز انقلاب امیدوار بود. فقط با وجود حزب انقلابی می توان نیروی اکثریت ناراضی مردم را متشکل کرد، ذهن آنان را از لحاظ سیاسی روشن ساخت و درک مصالح خود و راه های آزادی از جور و ستم را به آنان آموخت و پیرامون برنامه دمکراتیک رهایی طبقه کارگر گرد آورد. با این توضیحات کلی از ضرورت انقلاب و حزب سیاسی و درک این که هیچ انقلابی بدون رهبری انقلابی نمی تواند به سر منزل پیروزی برسد، در شرایط کنونی که توده ها تشنه مبارزه اند اما انقلابیون ستادی از رهبران و سازماندهندگان در اختیار ندارند، چگونه می توان بر این مشکل غلبه کرد؟

در وهله اول باید موانع موجود در شکل گیری اراده انقلابی را پیدا کرد. این موانع را می توان به موانع عمومی و انحراف درونی تقسیم بندی کرد که ما تیتروار به هر دوی آن ها اشاره می کنیم:

اول، موانع عمومی:



روشنفکران انقلابی می‌گردد و در نتیجه نارضایتی ۹۹ درصدی ارتش میلیونی توده‌های مبارز به علت نبود ستاد فرماندهی، رهبری و هدایت انقلابی پتانسیل توده‌ها در انسجام متحد کردن آن برای نابودی نظم کهنه و حاکمیت شورایی-دمکراتیکشان ناکام می‌ماند. با وجود این موانع مهم تجربه دو انقلاب ۵۷ و مشروطیت و شکل‌گیری احزاب و سازمان‌های انقلابی و رادیکال در بدترین شرایط سرکوب و خفقان، مانند حزب کمونیسم، سازمان فدایی و مجاهد، نشان داد نمی‌توان جلوی این دو پروسه جبری را گرفت، هرچند می‌توان آن را تخریب کرده و یا عقب انداخت و یا باعث تولد ناقص و سترون شده باشد.

با توجه به مسایل فوق و تجارب ارزنده جنبش انقلابی و با رعایت مسایل امنیتی حرکت آغازین محافل و فعالین آگاه گران کارگری و انقلابی برای غلبه بر بحران رهبری کنونی، گفتگو، بحث و تبادل نظر در جهت رسیدن به یک برنامه انقلابی رهایی اقتصادی-اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و کلیه ستمدیدگان ایران بر اساس سازماندهی ترویجی، تبلیغی، و سازمانگرانه فعالیت انقلابی و ارتباط مستقیم و ارگانیک با این طبقه از طریق عناصر پیشرو، تشکل‌های توده‌ای و مطالبات و مبارزات جاری آن می‌باشد. ابزار پیشبرد این اهداف اساسی ایجاد کمیته ونشریه سیاسی مشترک مرکب از انقلابیون فوق در جهت پیوند سراسری با تمامی فعالین و مبارزین و پیشروان کارگری و توده‌ای در داخل کشور برای رسیدن و ایجاد حزب سیاسی سراسری برای هدایت انقلاب و رسیدن به حکومت شورایی می‌باشد که «چاره رنجبران وحدت تشکیلات است».

شاهرخ زمانی

تاریخ: اردیبهشت ۹۳

مردمی مانند مصدق هم رحم نکرده و غیر از سگ‌های هار مثل شاه و... در سرکوب فاشیستی مردم و انقلاب رضایت نمی‌دهند.

در کنار این موارد عمومی که تأثیرات بسیار مخربی در شکل‌گیری حزاب انقلابی دارند و بنابراین باعث شکست انقلابات می‌شوند، مهمترین عوامل ذهنی داخلی و انحرافات در شکل‌گیری تشکل‌های انقلابی عبارتند از:

۱- عدم درک یکپارچه و ارگانیک از حاکمیت استبداد و بهره‌کشی، و تجزیه عناصر و اشکال مبارزاتی به اجزای اولیه خود، و در نتیجه تقویت اردوی ارتجاع.

۲- برخورد فرقه‌ای-اراده‌گرایانه در اشکال آنارشویستی و سکتاریستی با پدیده تشکیلات، و آگاهی به عنوان هدف، و نه ابزار سازماندهی و ارتقای مبارزات و تشکل‌های مردمی در جهت انقلاب و حکومت شورایی.

۳- پرستش و دنباله‌روی از حرکات و مبارزات پراکنده و خودبخودی توده‌ها (عموماً در اشکال صنفی)

۴- جدایی مصنوعی تشکل‌های صنفی-سیاسی و همچنین اشکال مبارزاتی صنفی-سیاسی فکری از هم.

۵- چسبیدن به اشکال قانونی و علنی تشکل، و مبارزه و دوری از اشکال نیمه‌علنی و مخفی آن در ضرورت تلفیق درست فعالیت مخفی علنی، با توجه شدت سرکوب و در ترس از هزینه دادن.

۶- دوری از سازماندهی مستقیم مبارزات و تشکل‌های مردمی داخل کشور، در محل کار و زندگی توده‌ها به عنوان ستون اساسی انقلاب علیه دیکتاتوری و همچنین ستون اساسی حاکمیت مستقیم خود توده‌ها.

۷- برخورد پوپولیستی با جنبش در عدم تعیین نقش و وزن نیروهای اجتماعی و عدم اولویت بندی نیروهای اصلی ضربه انقلاب (طبقه کارگر)، درهم آمیزی مرزهای طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی به جای مبارزه طبقاتی سراسری مرکب از جسورترین، آگاه‌ترین، و منظم‌ترین و شریف‌ترین بخش طبقه کارگر و



می گردد، زندانی سیاسی و مطالبه آزادی- آن زمانی برجسته تر می شود که بورژوازی نشان داده حتی در تحقق چنین مطالباتی هم مفلوک مانده است. اگر بورژوازی خود نخواهد یا نتواند چنین مطالباتی را متحقق کند، بدیهی است که این وظیفه به عهده طبقه کارگر و پیشروان کمونیست این طبقه قرار می گیرد. دخالت گری کمونیستی در زمینه مطالباتی که در اصل انجام آن از وظایف وعده داده شده خود بورژوازی است، اولاً زمینه و بستر افشای دولت سرمایه داری و ناتوانایی های آن را بیشتر فراهم می کند و ثانیاً مارکسیست های انقلابی به این وسیله نشان داده و ثابت می کنند که آزادی و دمکراسی که بورژوازی داعیه آن را دارد، در اصل درست نقطه ضعف اساسی او است، و این مفهوم در واقع تنها به سوسیالیسم و یک جامعه سوسیالیستی مربوط می شود. مارکسیست های انقلابی نمی توانند برای اثبات این ادعا به طور گزینه ای تنها خواستار آزادی آن دسته زندانیان سیاسی باشند که تفکر و اعتقادات آن ها را قبول دارند، بلکه آن ها الزاماً خواستار لغو قانون مجازات به جرم سیاسی هستند که در این صورت شامل همه کسانی با هر تمایل و گرایشی می شود که به جرم سیاسی زندانی می شوند. در نتیجه شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» در بر گیرنده «حق» آزادی سیاسی برای همه آحاد جامعه است.

مارکسیست ها وقتی از «حق» طلاق برای زنان صحبت می کنند، به دنبال این نیستند که حق تنها شامل آن دسته از زنانی بشود که افکار و اعتقادات و یا حتی پایگاه طبقاتی شان مورد تأیید باشد، بلکه به طور کلی از مفهوم «حق» زن در این خصوص دفاع می کنند. همین طور وقتی صحبت از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می شود، به این معنی نیست که تنها آن کسانی این حق را دارند که دست چپی باشند و یا خلاصه مورد تأیید نظری و اخلاقی و طبقاتی باشند، بلکه در این جا نیز موضوع دفاع از «حق دمکراتیک» ملت ها در تعیین سرنوشت است.

شاید در نظر اول برای آن دسته از گرایش های چپ که عادت کرده اند در مسیر های ساده خطی و دومیونوی

مسائل دمکراتیک، تاکتیک های کمونیستی و مواضع مارکسیست های انقلابی

بازگشت به فهرست



مصاحبه رفیق بتی جعفری با علی رضا بیانی از اعضای «گرایش مارکسیست های انقلابی» پیرامون برخی مسائل مربوط به دخالتگری مارکسیست های انقلابی.

در عکس العمل به اعتراضات بعضی از نیروهای چپ به طور اعم و کمونیست ها به طور اخص در مورد رویدادهای اخیر در ایران بینش هایی مطرح شده که از این منظر سؤالاتی نیز مطرح می شود که مایل هستیم نظر شما را بدانیم.

۱. به طور عمومی مارکسیست های انقلابی در مورد زندانیان سیاسی چه برخوردی باید داشته باشند؟

با تشکر از رفیق بتی برای ترتیب دادن این مصاحبه.

اساساً وجود زندانی سیاسی به معنی نقض قوانین دمکراتیکی است که خود بورژوازی وعده آن را داده و بر آن مبنا قدرت گرفته است. کمونیست ها ادعا می کنند هیچکس نباید به دلایل سیاسی در زندان باشد، اگر چنین شود به معنی نقض آزادی های سیاسی محسوب شده و واضح است که این می تواند دلیلی برای افشای حکومت های سرمایه داری باشد. کسانی که برای آزادی مبارزه می کنند نمی توانند به موضوع زندانی سیاسی بی اعتنا باشند، و این تازه رویکردی عام به این موضوع است؛ مسأله از این هم مهم تر است و آن عبارت از این است که مطالبات دمکراتیک- و تا جایی که به این پرسش بر



آن لابد به معنی تأیید عمل سرکوبگرانه یک حکومت مذهبی است.

نکته مهمی که باید تأکید کرد آن است که حتی خود مارکس هم یکی از مدافعین حقوق سیاسی یهودیان بوده است. در واقع، راینیش سایتونگ- روزنامه ای که مارکس از ۱۸۴۲ تا زمان توقیف آن در کلن، در آن قلم می زد- یکی از سرسخت ترین مدافعان آزادی یهودیان، به عنوان یک جنبه از مبارزه علیه سلطنت دینی بود. مقاله ای که نهایتاً به توقیف روزنامه منجر شد، مطلبی بود به قلم مارکس که در آن تقصیر ستم و سرکوب رها شده بر دهقانان را به گردن ملاکین و بوروکرات ها انداخته، و ضمناً در آن کوچک ترین اشاره ای به مفهوم رایج «یهودی» نکرده بود. در اکتبر ۱۸۴۲، روزنامه مذکور طی مقاله ای به نقد قانونی پرداخت که گتوها را گسترش می داد و در آن یهودیان را به این متهم کرده بود که همگی «تاجر» هستند و کار مولدی انجام نمی دهند. به خاطر دفاع مبارزه جویانه روزنامه از حقوق یهودیان بود که برخی یهودیان سرشناس کلن، در اوایل سال ۱۸۴۳، از کارل مارکس تقاضا کردند تا طوماری اعتراضی در دفاع از حقوق یهودیان را برای ارائه به پارلمان ایالتی (لاندتاگ) تنظیم کند. مارکس با وجود آن که در واکنش به این درخواست گفته بود دین یهودیت برای او «مشمزکننده» است، ولی با آن موافقت نمود؛ چرا که در این اقدام، راهی برای تضعیف سلطنت می دید. این نکته نیز قابل توجه است که تمامی مورخین یهودی، این طومار اعتراضی یهودیان کلن را به مثابه یک گام نوین و پیشرو در مبارزه یهودیان برای آزادی ارزیابی کرده اند. بنابراین همان طور که ملاحظه می شود، تمامی این اقدامات عملی و نظری مارکس برای دفاع از حقوق یهودیان، به خوبی اهمیت دفاع از حقوق دمکراتیک اقلیت های مذهبی تحت ستم را نشان می دهد.^{۱۷}

مارکسیست های انقلابی با قانون اعدام مخالفت می کنند،

نظریه پردازی یا دخالت گری کنند، چنین مفاهیمی به این دلیل غیر قابل قبول باشد که تصور کنند مثلاً شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» می تواند دربرگیرنده منفعت فلان اصلاح طلب یا بورژوا هم باشد و از این رو به زیان طبقه کارگر قرار بگیرد! (شاید آن ها خیال میکنند وقتی حکومت بورژوازی فرد اصلاح طلب یا ایدئولوگ بورژوا را به زندان می فرستد به قصد دفاع طبقاتی از طبقه کارگر است که چنین می کند!). اما هدف دفاع از این مطالبه دمکراتیک به وجود آمدن فضای دمکراتیک است که یقیناً در این فضای سیاسی آن کسی که برنده خواهد شد نه اصلاح طلب و ایدئولوگ بورژوا، که مارکسیست ها و پیشروان کمونیست کارگران خواهند بود.

در یک فضای سیاسی دمکراتیک که قانون زندان به جرم سیاسی وجود نداشته باشد، صد بار اعتماد به نفس بیشتری جهت مبارزه علیه بورژوازی به دست خواهد آمد تا در شرایط اختناق و زندان و شکنجه. در نتیجه مضحک خواهد بود که برای گشودن چنین فضایی، به جای شعار آزادی زندانی سیاسی، شعار «آزادی تنها آن زندانی هایی که ما می گوئیم» سر داده شود. این نوع سردرگمی ها که گاه گاه توسط برخی از مدعیان دست چپی خود را نمایان می کند، در واقع مانند دوستی خاله خرسه بیشتر مسیر مبارزه طبقه کارگر را مسدود می کند به جای آن که مسیری را هموار کند.

۲. در مورد اعتراض به سرکوب اقلیت های مذهبی در زندان، مارکسیست های انقلابی چه واکنشی باید داشته باشند؟

این مورد نیز دقیقاً در چارچوب بحث بالا و پاسخ به پرسش اول است. مارکسیست های انقلابی باید در دفاع از « حق دمکراتیک» اقلیت های تحت ستم، اعم از مذهبی یا ملی و نظایر آن دفاع کنند. دفاع از حق دمکراتیک اقلیت مذهبی ربطی به دفاع از مذاهب آن ها ندارد. اگر چنین برداشت ناشیانه ای صورت بگیرد، بنابراین می توان گفت که چون سرکوب آن ها نیز توسط یک حکومت مذهبی صورت می گیرد، سکوت در مقابل

¹⁷ <http://militaant.com/?p=1134>



هر فعالیت عام دمکراتیکی که بتواند منجر به آزادی زندانی سیاسی شود، شامل زندانی سیاسی به طور عام خواهد بود و این خود به باز شدن فضای سیاسی کمک می کند. در این میان اتفاقاً این مارکسیست های انقلابی هستند که نشان می دهند در دفاع از حقوق دمکراتیک زندانی، بیش از هرکس دیگر، و به خصوص گرایش های لیبرال، در تلاش و مبارزه هستند.

اخیراً رفیق شاهرخ زمانی در تقابل با سرکوب در اویش گنابادی دست به اعتراض و اعتصاب غذا زد. یک برداشت گیج سرانه از این موضوع این بود که چون این فرقه مذهبی است و خود حکومت هم مذهبی، و به این دلیل این دو دارای نقطه مشترک هستند، پس این عمل بیهوده و نیازمند سرزنش است! (نقطه مقابل این وضع لابد باید این می بود که گفته شود، گور پدر همه تان، بزیند همدیگر را بکشید، به ما چه!) اما یک مارکسیست انقلابی نظیر شاهرخ زمانی که در متن همین مبارزه قرار دارد می تواند به خوبی بفهمد که دفاع از آن ها نه تنها گشایش جبهه حمله تازه ای به رژیم سرکوبگر است بلکه پیروزی در این مبارزه دستاوردی برای همه زندانیان سیاسی خواهد داشت که این خود به انتقال بلافاصله اعتماد به نفس در مقاومت برای زندانی سیاسی منجر می شود. واقعاً باید شانس بیاوریم فعالین انقلابی نظیر شاهرخ زمانی هیچ گاه حتی به گوششان نرسد که چنین ارزیابی هایی از تلاش هایشان شده است، نه به این خاطر که کسانی مثل او با شنیدن چنین خبرهایی در زندان ممکن است دچار یأس و ناامیدی شوند، بلکه به این دلیل که نیروهای انقلابی خارج از زندان از این شرمنده نشوند که هنوز هم چنین «نظریه پردازانی» یافت می شود که خودشان را با چپ و مارکسیسم تداعی می کنند.

۳. آیا مارکسیست های انقلابی در مورد اعتراض به بد رفتاری و شکنجه به کارگران زندانی می توانند به ارگان های دمکراتیک یا به اصطلاح حقوق بشری رجوع کنند؟

بله، البته. هرچند این ها همگی نهادهای بورژوازی هستند، اما مادام که نهاد سوسیالیستی در جامعه یافت

اما نمی توانند بگویند ما فقط خواستار لغو اعدام افراد «غیر مذهبی» هستیم؛ در این صورت ناخواسته دست رژیم را باز می گذارند تا هرچه قدر می خواهد از اقلیت های مذهبی مانند بهایی ها اعدام کند. واقعاً چنین برداشت هایی به طنز شبیه است تا به یک درک سیاسی. علت اساسی چنین برداشت هایی بی ربطی به جنبش های توده های تحت ستم است. ممکن نیست کسی در متن دخالت گری های روزمره در جنبش قرار بگیرد و چنین برداشت هایی مشعشعی داشته باشد. خود مبارزه است که فعال مبارز را می سازد، و قرار گرفتن در متن همین مبارزات است که منبع اصلی آموزش به شمار می آید. شما برای لحظاتی خود را در زندان فرض کنید، در یک محیط تنگ و وحشت و بدون کمترین امکانات مورد نیاز زیست در خور انسان. تصور کنید فرد بغل دستی شما به دلیل اعتقاد مذهبی به مثلاً فرقه در اویش گنابادی و یا بهایی، به همان میزان که شما درد و رنج و مشکلات را تحمل می کنی، او هم تحمل می کند. وقتی شما از شدت درد کمر یا سر درد به خود می پیچید، نه پزشک زندان و نه حتی زندانبان اعتنایی به شما ندارد و فقط همان همبند درویش یا بهایی شما هست که یک قرص آسپرین از کیسه زیر تختش بیرون آورده و به شما می دهد. آیا در این وضع باید گفت، خیر، من از دست یک درویش و بهایی هیچ چیز نمی گیرم! و وقتی همان بهایی را از کنار شما بلند می کنند و می برند که به دار بیاویزند، چه کسی می تواند هنوز فرد سیاسی باشد و بگوید این موضوع به من ربطی ندارد و من خواهان آزادی او نخواهم شد، چون این دفاع از مذهب او تلقی می شود! چنین برداشت هایی را باید فقط در فیلم های قدیم مخملباف دید، اما متأسفانه هنوز هم در واکنش برخی از افراد فعال سیاسی دیروز و بازنشستگان اعلام نشده امروز دیده می شود.

پر واضح است که زندانی سیاسی به دلیل هویت سیاسی اش در زندان، جدای از هویت گرایشی خود به طور اخص، دارای هویت عمومی به نام زندانی سیاسی به طور اعم نیز می شود. دقیقاً مانند هویت زن که یک جا به طور عمومی مورد ستم است چون زن است، و جای دیگر چون کارگر است ستمی مضاعف تحمل می کند.



فرصت و زمان بیشتری برای غارت سهم بیشتر در دست داشته باشد. این باعث شده که رژیم حتی تا آستانه سقوط قرار بگیرد تا بپذیرد گام هایی عقب نشینی کند. انتخاب حسن روحانی دقیقاً عقب نشینی رژیم در لحظه قرار گرفته بر لبه پرتگاه بود. در این مقطع رژیم پذیرفت عقب نشینی های اساسی در مقابل خواسته های سرمایه داری جهانی داشته باشد، و چون می دانست این عقب نشینی ها پایه هایش در داخل را متزلزل تر از هر زمان دیگری می کند، از طرف مقابل درخواست افزایش سرکوب را کرد تا شاید ضعف های اساسی اش منجر به طغیان های داخلی نشود. سرمایه داری جهانی نیز مادام که تصمیم نهایی برای تغییر رژیم نداشته باشد، در حفظ آن به رژیم کمک می کند. اما در عین حال خود کشورهای امپریالیستی نیز از طریق اعتراضات فعالین چپ و نهادهای کارگری درون کشورهای خود تحت فشار قرار می گیرند. به این معنی که نیروهای فعال مدافع جنبش های کارگران و توده های تحت ستم به اتحادیه ها و نهادهای کارگری کشورهای امپریالیستی رجوع می کنند و آن ها را صرفنظر از هر درجه تمایلات راست و رفرمیستی تحت فشار قرار می دهند تا دولت های خود را تحت فشار قرار داده، که آن ها نیز به نوبه خود رژیم جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند. در واقع امر، موضوع از این قرار است که نیروهای فعال چپ و انقلابی به سراغ این نهادها رفته تا به آن ها محل پرتاب سنگ را نشان دهند، چون سنگی که خود مستقیماً به سوی رژیم پرتاب کنند دارای وزن و بُرد مورد نیاز جهت تحت فشار قرار دادن آن نیست.

در این میان کسانی در صفوف «چپ ها» هستند که پاسیفیسم خودشان را به صورت اظهار نظرات مشعشعانه روشنفکری بروز می دهند. آن ها برای رادیکال نشان دادن بی عملی خود، رجوع به این نهادها را نهی می کنند، در عین حال مطلقاً آلترناتیوی هم در مقابل آن ندارند که ارائه کنند. در واکنش به این افراد که خوشبختانه تعداد زیادی در میان صفوف فعالین مدافع جنبش کارگری را در بر نمی گیرند، می توان چند آلترناتیو قرار داد که یا یکی از آن ها را انتخاب کرده و

نشود، تنها مرجع شکایت مبتنی بر قوانین مدنی خود بورژوازی، نهادهای تعیین شده از سوی خود آن است. در این رجوع یک هدف دو منظوره دنبال می شود. اول این که رژیم جمهوری اسلامی تحت فشار قرار می گیرد و دوم این که ظرفیت محدود و ناپیگیری این نهادها از ادعاهایی که کرده اند آشکار می شود.

به خوبی می دانیم که در درون نظام سرمایه داری تضادهایی مابین خود دسته بندی های آن ها وجود دارد. مارکسیست ها سعی می کنند با رجوع به این نهادها در واقع از این تضادها به نفع منافع طبقاتی طبقه ای که به آن متعلق هستند استفاده کنند. به طور مشخص بین حکومت سرمایه داری در ایران و کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و پیشرفته صنعتی تضادهایی بر سر سهم بری و تقسیم امتیازات وجود دارد. از یک سو رژیم حاکم در ایران سعی می کند برای کسب امتیازات مورد نظر خود هرچه بیشتر با سرمایه داری جهانی منطبق شود، و از سوی دیگر کشورهای امپریالیستی برای گرفتن امتیازات بیشتر رژیم را تحت فشار قرار می دهند. دقیقاً همین اختلاف باعث می شود که روزنه ای برای تحت فشار قرار دادن رژیم جهت آزاد کردن زندانیان، و یا دست کم کاهش فشار بر آن ها، تا حتی جلوگیری از حکم اعدام به وجود آید. به راستی اگر چنین اهرمی وجود نمی داشت، آیا برای رژیم دشوار بود که همه مخالفین خود را به سادگی سر به نیست کند؟

پر واضح است که نهادهای حقوق بشری بین المللی از سر دلسوزی برای فعالین و مبارزین علیه رژیم به مخالفت با سرکوب نمی پردازد، دقیقاً برعکس؛ این فشارها باعث می گردد که رژیم تحت فشار قرار گرفته و در مذاکرات ناچار شوند عقب نشینی و امتیازاتی به نفع رقیب خود داشته باشند.

یک حکومت متعارف سرمایه داری در ایران ملزم به اجرای مفاد و قوانین سرمایه داری جهانی است، در غیر این صورت از سیکل سرمایه داری جهانی حذف می شود. حکومت جمهوری اسلامی دوره طولانی در حال گذار به این سو است، اما تا می تواند مقاومت می کند تا



که نتواند چنین باشد، چه خود بخواد یا نخواهد یک حزب ناسیونالیستی از آب بیرون خواهد آمد.

اگر یک بین الملل پر قدرت انقلابی وجود می داشت، یقیناً آن ها با درخواست متحدین خود در ایران تا مرز فراخوان به اعتصاب در کشورهای خود، دولت های خود را تحت فشار قرار می دادند که به رژیم جمهوری اسلامی جهت آزادی فعال سیاسی و کارگر زندانی فشار وارد کند. ایشان را تا مرز قطع روابط با حکومت ایران تحت فشار قرار می دادند و این وضعیت عامل بسیار قوی می شد تا رژیم هوس سر به سر گذاشتن با مبارزین و فعالین کارگری به سرش وارد نشود. در نتیجه، این حملات و پیش روی های رژیم که از آن به عنوان یورش هار و نظایر این یاد می کنیم، مطلقاً نه به دلیل قدرتمندی رژیم که مستقیماً به دلیل ضعف نیروهای چپ و انقلابی است. یکی از برجسته ترین و زمخت ترین ضعف این نیروها در واکنش آن دسته از روشنفکران بی عملی منعکس می شود که هرگونه اعمال فشار به رژیم از طریق رجوع به نهادهای حقوق بشری و نظایر آن را منع می کنند. مادام که آن ها نتوانند آلترناتیو بهتری ارائه کنند به این معنی خواهد بود که آن ها در تقابل با همان جنبش هایی که مدعی دفاع از آن ها هستند قرار گرفته و یا دست کم ایجاد تفرقه و تشتت می کنند.

۴. آیا مارکسیست های انقلابی می توانند به تاکتیک مشترک با جریان های حقوق بشری برای محکوم کردن سرکوب رژیم دست بزنند؟

به کارگیری یک تاکتیک می تواند مشترک باشد، به این معنی که مارکسیست ها از کاربرد تاکتیک هایی که بتواند مستقیماً یا به طور غیر مستقیم ضربه ای به نظام سرمایه داری منتقل کند چشم پوشی نمی کنند. به عنوان مثال تاکتیک نوشتن نامه به نهاد های بین المللی می تواند از طرف جریان های حقوق بشری و یا مارکسیست ها مورد استفاده قرار گیرد، اما فرق بین این دو جریان در این است که اولی به نهادهایی که نامه ارسال می کند عمیقاً توهم داشته و تصور می کند همان ها نجات دهنده و تغییردهنده اوضاع کنونی هستند، ولی مارکسیست های

یا اگر آلترناتیو بهتری به ذهنشان می رسد ارائه کنند، در غیر این صورت لحظه ای نباید تردید کرد که این دسته از روشنفکران به جنبش کارگری و جنبش توده های تحت ستم بی ربط هستند و این گونه نظریه پردازی ها هم در واقع بیان فرمولبندی شده همین بی ربطی است.

تا جایی که به یک زندانی سیاسی و یا کارگر زندانی و آزادی او بر می گردد، راه کارهای زیر را می توان معرفی کرد:

اول؛ مدافعین زندانیان یک عدد تیغ اهره در لای یک ساندویچ گذاشته و برای زندانی بفرستند تا او با آن میله ها را بریده و فرار کند.

دوم؛ مدافعین زندانیان یک تونل در زیر زندان حفر کرده تا از آن طریق زندانی از زندان بگریزد.

سوم؛ مدافعین آن ها بروند یک انقلاب سازمان دهند تا صفوف به هم فشرده انقلابی وارد زندان شده و درهای زندان را شکسته تا زندانیان آزاد گردند.

چهارم، مدافعین زندانی به سراغ متحدین خود در کشورهای دیگر رفته و از آن ها بخواهند تا از طریق ارتباطاتشان با نهادهای کارگری و حقوق بشری، دولت های آن ها را تحت فشار قرار بدهند که آن ها نیز به نوبه خود ناچار شوند رژیم جمهوری اسلامی را برای آزادی زندانی، یا تخفیف در مجازات و یا لغو مجازات اعدام تحت فشار قرار دهند. اتفاقاً باید توجه داشت که درست به دلیل پراکندگی نیروهای انقلابی در ایران است که رژیم جرأت این همه حملات وحشیانه به فعالین و جنبش کارگری و سایر جنبش های مردمی به دست می آورد. این اساساً از ضعف نیروهای انقلابی است که نه تنها هنوز نتوانستند در درون خود به تشکیلات رهبری کننده انقلابی دسترسی پیدا کنند، بلکه متحدین خود در سایر کشورهای جهان را هم پیدا نکرده اند. یک حزب انقلابی مدعی حزب طبقه کارگر مادام که نتوانسته باشد مشابه خود را در سطح جهانی پیدا کند و با آن ها در یک ارتباط بین المللی قرار بگیرد، نمی تواند مدعی رهبری طبقه کارگر در یک ارتباط انترناسیونالیستی باشد، حزبی



را تعیین می کند.

۵. آیا مارکسیست های انقلابی می توانند در آکسیون های نیروهای سرکوبگر سابق رژیم (سلطنت طلب ها) که ترتیب می دهند شرکت کنند؟

شخصاً با شرکت در آکسیونی که فراخوان آن از سوی جریانات اپوزیونی باشد که در گذشته دستشان در خون آلوده بوده است مخالفم. اما ممکن است آکسیونی عمومی باشد که آن ها نیز بیایند و در کنار ما بایستند، باز شخصاً دچار فشار درونی به دلیل حضور در نزدیکی آن ها خواهم شد، اما موضوع منافع یک جنبش است و نه میل شخصی؛ بنابراین تا جایی که می شود سعی میکنیم در محل و موقعیتی قرار بگیریم که صفوف ما با آن ها تداعی نشود، اما اصل آکسیون را به دلیل حضور آن ها لغو نمی کنیم. بدیهی است که با سر دادن شعارهایی که علیه آنها نیز باشد، اغلب خودشان صفشان را جدا می کنند، به هر حال اصل موضوع آن هدفی است که برایش آکسیون تدارک دیده شده است.

به علاوه اگر در یک شرایط خاص، این گونه نیروها از پایه ای وسیع در بین مردم ایران برخوردار شده باشند، یا به عبارتی توهم نسبت به آن ها در غیاب رهبری انقلابی افزایش چشمگیر داشته باشند، شرکت در آکسیون های آن ها با سازماندهی و آمادگی قبلی، به منظور نشان دادن ضعف ها و محدودیت های آن ها، و در یک کلام افشای این نیروها، ضروری می شود و باید انجام گردد. مثلاً برخی از جریانات چپ به آن چه که به نام «جنبش سبز» معروف شد پشت کردند و بدنه شرکت کننده در این اعتراضات را با رهبران آن اعتراضات تنها گذاشتند. بدیهی است که رهبران «جنبش سبز» تنها در غیاب نیروهای انقلابی می توانستند چه نیرویی را به پشت سر خود صف کنند، با این حال دخالت گری در میان این بدنه از ضروری ترین فعالیت های انقلابیون است که متأسفانه اغلب هم در آن ها حضور ندارند.

۶. آیا مارکسیست های انقلابی می توانند با لیبرال های مدافع امریکا و اتحادیه اروپا برنامه مشترک مبارزاتی

انقلابی از این تاکتیک با هدف چند گانه، مثلاً هدف افشای ضعف و ناتوانایی سرمایه داری در پیگیری مسائل حقوق بشری که مدعی حمایت از آن است، تشدید تضاد بین نیروهای درون نظام سرمایه داری و همچنین ایجاد حلقه اتصال بین این نوع فعالیت با فعالیت ضد سرمایه داری استفاده می کند.

کاربرد تاکتیک هایی که مورد استفاده جریانات حقوق بشری هم هست، مثلاً جمع آوری امضا و صدور بیانیه های مشترک و نظایر این بلامانع است، مسأله مهم تر این است که کدام جریان با استفاده از تاکتیک های مشترک قصد به دست گرفتن ابتکار عمل را دارد. مثلاً اخیراً یک حرکتی به نام «آزادی یواشکی» به راه افتاد که مضمون آن برداشتن روسری از سر است. چپ هایی هم پیدا شدند که از سر بی خطی و سرگردانی به صرف این که این تاکتیک موضوع مبارزه با حجاب را در بر گرفته است به دنباله روی از آن پرداختند، این دنباله روی ناشی از پاسیفیسم یا نداشتن ابتکار عمل خود چپ ها است، وگرنه به موازات کل عمر رژیم جمهوری اسلامی همواره و در همه جا زن ها در فرصت هایی که به دست می آورند روسری از سر برداشته و حتی در خیابان رقص و آواز هم سر داده اند. گرایش های اصلاح طلب که مشغول جلب حمایت پایینی ها برای فشار به بالا جهت کسب امتیاز هستند ابتکار عمل را به دست خود گرفتند و کل موضوع مبارزه با حجاب را به جیب خود ریختند و از این طریق در بین جنبش زنان جای بیشتری باز کردند. بدیهی است که چپ ها هم می توانستند با اتخاذ تاکتیک مشابهی چنین کنند، اما در این مورد خاص البته غافلگیر شده و برخی هم به دنباله روی از گرایش های اصلاح طلب افتادند. به هر رو موارد زیادی دیده می شود که میتوان تاکتیکی به کار برد که قبلاً یا همزمان گرایش های حقوق بشری به کار برده اند، اما مسأله اصلی برای مارکسیست ها انتقال مبارزات به وسیله تاکتیک های مختلف برای یک مرحله بالاتر مبارزه یعنی مبارزه ضد سرمایه داری و آن هم جهت تسخیر قدرت سیاسی است، در نتیجه در این گونه موارد نه تاکتیک مشترک، بلکه استراتژی متفاوت است که تمایز اصلی بین این نیروها



داشته باشند؟

اساساً مبارزه لیبرال ها و طرفداران آمریکا با همان اهدافی که مارکسیست ها وارد مبارزه می شوند مشترک نیست. مثلاً آن ها خواهان حمله نظامی به جمهوری اسلامی می شوند، حمله به جمهوری اسلامی در نگاه اول ممکن است برای کسانی قابل دفاع باشد به این دلیل که موضوع سقوط رژیم جمهوری اسلامی است، اما بدیهی است که هدف آن ها از این حمله در واقع به دست آوردن قدرت برای حمله به طبقه کارگر است. ما در این شرایط خواهان مبارزه با هر دو سوی این جنگ، یعنی هم جمهوری اسلامی و هم آمریکا خواهیم شد و این به خودی خود برنامه و اهداف ما از سرنگونی را از آن ها جدا می کند. در اصل لیبرال ها و طرفداران آمریکا هیچ برنامه قابل دفاعی برای مارکسیست ها ندارند با این حال ممکن است آن ها هم علیه مثلاً اعدام و یا لغو قانون حجاب اجباری جهت تأمین اهداف خود مبارزه کنند؛ ما سعی می کنیم مضمون مبارزه خود علیه قانون اعدام و حجاب را رو به عموم توضیح دهیم و ارتباط این قوانین با استثمار و ستم طبقاتی را برجسته کنیم؛ چنان چه جریانی مشاهده کردید که این موضع را نادیده گرفت یا برجسته نمی کند و با این گرایش ها در عمل وارد همکاری شده است، تردید نکنید که مراحل پروسه سازش خود با آن ها را طی می کنند. برای مارکسیست های انقلابی هدف لزوماً وسیله را توجیه نمی کند با این حال مارکسیست ها روشن می کنند که خود هدف را چه چیزی توجیه می کند. در نتیجه در موارد مشابه با برجسته کردن برنامه انقلابی که لغو حجاب اجباری و قانون اعدام بخشی از آن است، به خودی خود این تمایز حاصل خواهد شد.

۷. آیا نوشتن نامه از طرف کارگران زندانی به مؤسسات بین المللی مثل «آی- ال- او» توهمی در میان کارگران ایجاد نمی کند؟ نظر مارکسیست های انقلابی در این مورد چیست؟

در واقع پاسخ کلی به این سوال در متن پاسخ به سوال ۲ گنجانده شده است، با این حال لازم به توضیح است که

نامه نوشتن فعال کارگری در زندان به «آی ال او»، یا حتی نوشتن نامه توسط یک نهاد کارگری به «آی ال او» نمی تواند توهم ایجاد کند، چنان چه خود ایشان به این نهاد توهمی نداشته باشند. ما می دانیم «آی ال او» یک نهاد حافظ منافع سرمایه داری جهانی است و به این دلیل یقین داریم که این نهاد نه تنها تلاشی در جهت منافع طبقه کارگر نخواهد داشت، بلکه اساساً در تقابل با جنبش کارگری و مهار این جنبش توسط امپریالیسم ساخته شده است. بنابراین نویسنده نامه مطلقاً نباید به انتظار کمک «آی ال او» به معنی حامی طبقه کارگر باشد، چنان چه این گونه باشد این یک توهم به شمار می آید. اما با این حال چرا ارسال نامه به این نهاد را بلامانع می دانیم؟ به این دلیل که توجه آن ها را به نقض قوانین خود این نهاد توسط جمهوری اسلامی جلب کرده تا امکان فشار آن ها به جمهوری اسلامی فراهم شود که طبعاً در اثر این فشار گشایش هایی صورت می گیرد و فعال کارگری آگاه نیز خوب می داند در فضای باز شده چگونه فعالیت هایش را افزایش و گسترش دهد.

جمهوری اسلامی برای این که بتواند عضو سازمان تجارت جهانی شود تا بتواند به این ترتیب در بازار جهانی بُر خورده و وارد معاملات متعارف در چارچوب سرمایه داری جهانی شود، ناچار است تأیید سایر نهادهای امپریالیستی را نیز بگیرد. مثلاً بانک جهانی که به این منظور باید دست به عملیات بانکی و اقتصادی دیکته شده از سوی آن بزند، یا صندوق بین المللی پول که اگر جمهوری اسلامی وامی درخواست کرد باید مواردی که این صندوق دیکته می کند را اجرا کند، و همین طور سازمان جهانی کار (آی ال او) مقوله نامه هایی جلوی روی جمهوری اسلامی می گذارد که باید امضا کند تا بتواند تأیید این نهادها را به دست آورده تا عضویتش در تجارت جهانی میسر شود. اگر جمهوری اسلامی برای بقای خود نیازی به این عضویت نداشت، در نتیجه نیازی هم به خصوصی سازی و ایجاد مشکلات چند برابر برای بقای خود نمی داشت. رژیم با انجام خصوصی سازی که از مهمترین دستورات سازمان تجارت جهانی -WTO- است، صفوف اعتراضات

اخیراً رفیق شاهرخ زمانی نامه مفصلی در مورد نقض قوانین «آی ال او» که مورد تأیید رژیم جمهوری اسلامی واقع شده است برای این نهاد ارسال کرد تا ثابت کند نمایندگان انتخاب شده از خانه کارگر نمایندگان واقعی کارگران نیستند، بلکه آن ها نمایندگان نهاد دولتی هستند که دقیقاً قوانین سازمان جهانی کار را نقض کرده است. نماینده واقعی کارگران کسانی هستند که در زندان به سر می برند و این گونه نامه ها می تواند فشار بر رژیم برای آزادی زندانیان کارگر را افزایش دهد و اشتباه سکتاریستی محسوب می شود که از این نوع فعالیت چشم پوشی شود. هر مخالفتی با این نامه نگاری ها اگر نتواند به همراه آلترناتیو ملموس و قابل اجرا و قابل دفاع همراه باشد، بی برو برگرد مخالفتی از سر بی ربطی به جنبش کارگری و عدم شناخت چاله های موجود در پیشروی مبارزه است. چنین مخالفت های سکتاریستی هیچ نتیجه دیگری در بر ندارد به جز تنزل مخالف در سطح فرقه ای و ارتقای مخاطبین در سطح گجی و سرگردانی مخالف.

۸. مناظره مارکسیست های انقلابی با نماینده لیبرال کارگران چه اهدافی را دنبال می کند؟

خوب می دانیم که عرصه مبارزه تنها قرار گرفتن در پشت یک سنگر ساخته شده از کیسه های خاک و ماسه و از آن جا شلیک به سوی دشمن نیست. مبارزه ابعاد وسیعی دارد که مارکسیست های انقلابی باید بتوانند در همه این ابعاد، در آماده ترین و ورزیده ترین حالت ممکن قرار بگیرند. تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی مملو از بحث و نقد نظری به گرایش های انحرافی درون طبقه کارگر است. مگر ممکن است بدون این نقدها بتوان این گرایش های را نزد توده های کارگران افشا کرد. فقط یک خوش خیال متوهم می تواند تصور کند که چون خود با گرایش های انحرافی مخالف است، پس اتوماتیک کل طبقه کارگر هم با آن ها مخالف اند. این برخورد های از موضع بالا و ارباب منشانه اتفاقاً صدبار بیشتر به نفع گرایش های لیبرالی و رفرمیستی درون طبقه کارگر است تا تقابلی با آن ها.

داخلی علیه خود را چندین برابر افزایش می دهد، اما مادام که مطمئن باشد قادر است با کمک متحدین امپریالیستی خود با آن مقابله کند، تن به انجام این دستورات می دهد. زیرا بدون این، در مقابل فشار تا مرز سقوط توسط خود کشورهای امپریالیستی قرار می گیرد که یقین دارد در مقابل آن، آن هم بدون کمترین حمایت مردمی مقاومتی نخواهد داشت.

حال مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار (ای ال او) که مربوط به ایجاد سندیکا و تشکل های کارگری مستقل از دولت و مذاکرات دسته جمعی می باشد، و از سوی رژیم جمهوری اسلامی نیز امضا شده است می تواند مبنایی باشد که با جلب توجه سازمان جهانی کار به عدم اجرای آن در جمهوری اسلامی، این رژیم تحت فشار قرار بگیرد. در واقع هر فرد کارگر زندانی به دلیل عضویت در یک تشکل کارگری، بنا بر تأیید مقوله نامه های یاد شده از طرف رژیم جمهوری اسلامی، به طور غیر قانونی در زندان به سر می برد. در یک کشمکش قضایی این مدرک مهمی برای محکومیت جمهوری اسلامی و فشار برای آزاد کردن کارگر زندانی محسوب می شود. حال اگر این روند از طریق نامه نگاری با این نهاد بین المللی صورت بگیرد، چرا باید دارای ایراد و ایجاد کننده توهم باشد. این بدان معنا است که در یک کشمکش حقوقی به سراغ وکیل نرویم و از قاضی درخواست تبرئه نکنیم، چون این نهادهای متعلق به نظام بورژوایی است و ما به آن ها توهم نداریم!! پر واضح است که وقتی خانه ما را دزد می زند، باید شکایتی به کلانتری برده تسلیم افسر نگهبان کلانتری کنیم. این به معنی داشتن توهم به آن افسر به عنوان نجات بخش و حامی ما نیست، بلکه یک مرحله اداری و بوروکراتیکی است که لاجرم به ما تحمیل شده و برای رسیدن به حقوق خود باید انجام دهیم. در همین رابطه لنین نیز در مورد کسی که با تپانچه به ما حمله کرده و با تهدید پاسپورت و پول ما را می گیرد اشاره کرده که ناچاریم آن چه سارق می خواهد را در اختیار او قرار داده تا گریبانمان آزاد شود تا در مرحله بعدی بتوانیم با پیگری سارق را دستگیر و مجازات کنیم.



موجی از دخالت گری آغاز شد. عده ای در دفاع از سندیکا به اسانلو واکنش داشتند و عده ای برعکس، در دفاع از اسانلو، به سندیکا واکنش نشان دادند. مهمترین مدافعین اسانلو در تقابل با سندیکا در خارج را می توان در طیف کمونیسم کارگری پیدا کرد. واکنشاتی اولترا انحرافی که از نسبت دادن پلیسی هم صرف نظر نکرده بود، تا واکنشاتی در حد متعارف اما به زعم من به کلی اشتباه و بی ربط. نقطه اشتراک همه آن حملات به سندیکا در رابطه با فرعی ترین و بی ربط ترین وجه موضوع که موضوعی شخصی بود و یک نفر از اعضای سندیکا طرح کرده بود و ربطی هم به خود سندیکا نداشت. این شد دستمایه نقد همه آن کسانی که می خواستند به هر زوری شده از اسانلو در مقابل سندیکا دفاع کنند. (این دستمایه بعضی از افراد این طیف در حال حاضر هم هست در حالی که این موضوع در همان مقطع به طور کامل به حاشیه رفت). در میان این طیف حزب کمونیسم کارگری اخیراً فراخوان مالی با مبلغی دقیقاً مشابه با مبلغ دریافتی اسانلو، یعنی ۱۰۰ هزار دلار برای ادامه کار تلویزیون خود منتشر کرد. این حزب که تا قبل نقدی بر عملکرد اسانلو و دریافت کمک مالی او و خط و ربط سیاسی اش منتشر نکرده است و برعکس، تا توانسته در هر وضعیتی هم از اسانلو، حتی در تقابل با سندیکای شرکت واحد دفاع کرده است، حداقل اگر به دلیل هم خط بودن با اسانلو هم باشد، یا هم نظر بودن با او در دریافت کمک مالی از هر مجرای که باشد، باید دارای چنان اعتباری باشد که بتواند یا از درون طبقه کارگر و یا بیرون از آن به سادگی به رقم کمک مالی درخواست کرده خود برسد؛ اما این حزب دو ماه وقت برای جمع شدن مبلغ یاد شده تعیین کرده، در حالی که اسانلو بدون چنین فراخوانی همین مبلغ را ظرف ۳۵ دقیقه دریافت کرد. این نشان می دهد که یک حزب مدعی رهبری طبقه کارگر، نه در میان کارگران و نه در خارج از آن دارای آن درجه از اعتباری نیست که فرد اسانلو هست. به این معنی که اگر اسانلو سخنرانی در میان کارگران داشته باشد، گوش شنوای بسیار بیشتری نسبت به لیبر حزب یاد شده خواهد داشت. طبیعی است که چنین باشد زیرا که اسانلو در درون و در متن جنبش کارگری

مناظره با نمایندگان این نوع گرایش ها، تاکتیکی است برای کشاندن آن ها در عرصه جدال نظری و اثبات پوچ بودن تمایلات سیاسی آن ها در حضور مخاطبین خود آن ها. ما اگر چنین عرصه هایی را رها کنیم، با این فرض که آن ها منحرف هستند و لایذ اتوماتیک توده های کارگر هم با آن ها مخالفت می کنند، اتفاقاً در رشد این گرایش ها در واقع در حال همکاری بی دریغ خواهیم بود. چرا؟ به این دلیل که آن ها با تریبون هایی که در اختیار دارند می توانند مخاطبین وسیعی به دست آورده و نقطه نظرات خود را به آن ها منتقل کنند. چرا مارکسیست ها نباید از همان تریبون و امکان برای نقد و افشای این گرایش ها استفاده کنند. آیا مارکسیست ها بحث و توان مقابله نظری با آن ها را ندارند، آیا مارکسیست ها بلد نیستند حرف بزنند و فقط بلدند انقلاب کنند!

اتفاقاً اخیراً مطلبی در فیسبوک دیدم که به دعوت گرایش مارکسیست های انقلابی از منصور اسانلو برای مناظره مخالفت کرده بود. کلیت بحث نویسنده در این بود که اسانلو درون طبقه کارگر قرار ندارد و از خیلی وقت پیش از جنبش کارگری بیرون رفته است، بنابراین نیازی به مناظره با ایشان نیست. این تحلیل «آنارکو فرمالیستی» از عدم حضور نمایندگان گرایش های لیبرالی در درون طبقه کارگر، اتفاقاً به دلیل ناتوان ماندن در تقابل نظری به آن ها است که با حذف ایشان از درون طبقه کارگر صورت مسأله را عوض می کنند. در پاسخ به این ادعا باید گفت، منصور اسانلو نه تنها در درون طبقه کارگر هست، بلکه دارای اعتباری به مراتب بیشتر از جمع تعداد زیادی از احزاب مدعی حزب طبقه کارگر نزد طبقه کارگر است. برای اثبات این ادعا بد نیست در این جا توضیحی در مورد موضوع کمک های مالی بدهم.

خوب می دانیم اخیراً مبلغ کلانی پول از سوی جریانات متصل به شبکه پهلوی به اسانلو به عنوان کمک مالی داده شد. تا این جا را داشته باشیم و برویم سراغ یک موضوع که بعد با این موضوع مرتبط می شود. می دانیم که در اختلافات و کشمکش های اخیر در سندیکای شرکت واحد، اسانلو از مقام قبلی خود عزل شده و این سندیکا اعلام کرد در خارج نماینده ای ندارد. بلافاصله



افراد و دستگاه های بورکراتیک مشاهده می شود. اما سؤال اساسی در این جا این است که مگر گرایش نظری شبیه یا عیناً همان گرایش منصور اسانلو در درون طبقه کارگر وجود ندارد؟ پس این رفرمیسمی که از آن صحبت می شود، در کدام طبقه زیست می کند؟

در درون طبقه کارگر از گرایش های سوسیالیستی و کمونیستی گرفته تا آنارشیستی و مذهبی و رفرمیستی و لیبرالیستی و حتی طرفدار سلطنت پهلوی هم یافت می شود. چطور ممکن است بتوان با یک اشاره ابرو یک گرایش از درون طبقه کارگر به بیرون پرتاب شود. اتفاقاً این خود فرد یاد شده بود که سال ها پیش در بحثی در پالتاک در دفاع از نظرات محسن حکیمی می گفت: «در درون طبقه کارگر دو گرایش بیشتر وجود ندارد، گرایش ضد سرمایه داری و گرایش رفرمیستی». محسن حکیمی نیز از این نظر استقبال کرد که بعدها مبتنی بر همین نظر امکان اتحاد عمل در میان گرایش های مختلف کارگری را منتفی بداند، اما نویسنده مطلبی در نقد به شرکت در سمینار با حضور اسانلو، با وجود چنین کلاس بندی دچار این مشکل نظری و تناقض می شود که چرا این گرایش ضد سرمایه داری تا کنون پس از ۳۵ سال نتوانسته تکلیف خود را با یکی از هارترین حکومت های سرمایه داری تاریخ حل کند. پاسخ روشن است، برای این که «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است» و کرور کرور از کارگران تحت تأثیر این ایدئولوژی در مدار گرایش های رفرمیستی و سایر گرایش های درون طبقه کارگر قرار می گیرند. نمی توان با نادیده گرفتن این بخش مهم طبقه کارگر به یک دستی و یکپارچگی صفوف ضد سرمایه داری طبقه کارگر رسید؛ باید آن ها را به صفوف و گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر متقاعد کرد، و چنین کاری به سادگی میسر نیست مگر آن که ناتوانی و ضعف های اساسی گرایش های نظری که ایشان از آن پیروی می کنند را نقد و افشا کرد. مناظره یکی از این زمینه ها است که با حضور مخاطبین و گوش های شنوایی که به رهبران رفرمیست و مماشات جو توجه دارد وارد بحث در مورد گرایش و دیدگاه های انحرافی آن ها شده تا ضعف ها و انحرافات نظری آن ها

دخالت گری داشته و در سطح رهبری یکی از مهم ترین اعتصابات کارگری در ۳ دهه گذشته قرار گرفته بود. به لحاظ ماهیت نظری نیز چندان اختلاف اساسی بین این دو نمونه وجود ندارد و در این جا سؤال این است که چرا نیروهای خارج از طبقه کارگر برای پرداخت کمک مالی، به جای این حزب با همه امکانات و دستگاه تبلیغاتی و آژیتاتورهایش، شخص اسانلو را انتخاب می کند. پر واضح است که دلیل آن نه تنها حضور اسانلو در درون طبقه کارگر بلکه اعتبار و نفوذ او، به مراتب بیش از همه گروه ها و احزاب چپی است که آن ها نیز در درون طبقه کارگر قرار دارند و از دریافت چنین کمکی هم امتناع نمی کنند. حال چگونه است که کسانی فکر می کنند می توانند با یک فوت او را از درون طبقه کارگر بیرون بیاندازند!

این تنها یک فرمالیسم از سر ناتوانایی در نقد به اسانلو و گرایشی که وی دنبال می کند است. نویسنده مطلب یاد شده در فیسبوک یا هر گرایش دیگری که برای ساده کردن صورت مسأله به واسطه گرایش نظری اسانلو، وی را از درون طبقه کارگر خارج می بینند، اولاً مرتکب این تناقض می شوند که اسانلو در اوج فعالیت قابل دفاعش، حتی توسط همین کسانی که اکنون او را خارج از طبقه کارگر می بینند، دارای گرایش نظری مشابه کنونی بوده، بنابراین خروج اسانلو از درون طبقه کارگر نمی تواند به دلیل چرخش نظری باشد، ثانیاً به لحاظ دریافت کمک مالی هم، اغلب خود آن ها بوده اند که وی را مرتبط با مدار دریافت کمک مالی از صندوق هایی نظیر سولیداریتی سنتر معرفی می کردند، و این در حالی بود که در آن مقطع نه تنها هرگز از خروج وی از طبقه کارگر حرفی نزده بودند بلکه در موارد حتی به عنوان فردی از رهبران جنبش کارگری که باید از او قدرانی هم شود معرفی شده بود.

گفتیم که این نگرش فرمالیستی دقیقاً برای آسان کردن صورت مسأله است که راحت ترین راه را انتخاب می کند، حذف کسی از درون طبقه کارگر، مادام که به استناد ادله و تئوری های قابل قبول نباشد، در واقع شبیه به احکام کدخدامنشانه و از موضع بالا است که اغلب در



ر فرم و انقلاب داشت. بعدها معلوم شد این فرد از برگزار کنندگان اصلی کنفرانس اولاف پالمه در استکهلم نیز بوده است. شخصاً در آن مناظره به عنوان شرکت کننده حضور داشتیم و ضمن نقد فشرده و کوتاه خود ظرف ۳ دقیقه زمانی که در اختیار داشتیم، از ایرج آذرین دعوت کردم که بر سر همین موضوع، این بار به جای فردی از گرایشی بیرون از طبقه کارگر، با گرایش در درون جنبش سوسیالیستی مناظره داشته باشد که ایشان از این دعوت سر باز زد.

آن مناظره به واقع شبیه به یک مذاکره هم بود و اختلاف اساسی بر سر مفاهیم انقلاب و فرم بین طرفین مناظره وجود نداشت. شخصاً نقد مفصلی به این موضوع منتشر کردم^{۱۸} اما دوست نویسنده نقد به مناظره حتی یک خط در نقد به مناظره یاد شده چیزی ننوشت و نگفت. و اما دعوت منصور اسانلو به سمینار احیای مارکسیستی برای مناظره با یکی از رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی، چنان چه عملی گردد و منصور اسانلو از اعلام حضور در آن سمینار منصرف نشود، نشان خواهد داد که مناظره همان مذاکره برای سازش و عقد اخوت نیست، مناظره می تواند و باید بستر مناسبی برای نقد نظری گرایش هایی باشد که مارکسیست های انقلابی ادعای مخالفت و ادعای مبارزه با آن را دارند. هرچند می توان نقد به نظرات این گونه گرایش ها را به صورت مکتوب نوشت و منتشر کرد، اما باید دلیل محکم و منطقی داشت که از بیان همان نقد به طور زنده و رو درو و با امکان شنیدن مخاطبین قابل توجهی از گرایش فرمیستی و تأثیر گذاری بر روی آن ها امتناع کرد. این فقط یک تناقض و ریشه آن از بی ربطی در دخالت گری زنده در جنبش حی و حاضر کارگری و سوسیالیستی است.

۲۰۱۴-۰۶/۱۰

ardeshir.poorsani@gmail.com

¹⁸ <http://militaant.com/?p=1276>

را نزد همان مخاطبین و گوش های شنوا بر ملا و افشا کند.

جالب این جاست که حتی برای توجیه عدم ضرورت مناظره با کسانی مانند اسانلو، به چنین سطحی از استدلال کشیده می شوند که: مگر لنین هم با کائوتسکی مناظره کرد؟ خیر! او به نقد نظری او نشست و کتاب ها نوشت.

با این حال توجه نمی کنند که اولاً کائوتسکی پدر سیاسی لنین بود و لنین طی مقطعی از او گسست نمود. درحالی که چنین رابطه ای بین ما و شخص اسانلو وجود ندارد، و چنین مثالی کاملاً بی ربط است. ثانیاً، کافی است به مجموعه آثار کائوتسکی نگاه کنید تا متوجه شوید که او به طور سیستماتیک و در سطح وسیع نظرات خود را فرموله کرده و با در اختیار داشتن مخاطبین و پایه های وسیع، در اختیار جنبش کارگری قرار داده است، و درست به همین دلیل امکان نقد دقیق و موشکافانه آن برای جریان انقلابی و در رأس آن لنین کاملاً مهیا بوده است. در صورتی که اسانلو مواضع خود را چه زمانی و در کجا به دقت تشریح کرده است که حال بخواهیم به طور دقیق به نقد آن بپردازیم. ثالثاً در دوره لنین، امکانات و تسهیلات بی شماری که امروزه از آن برخورداریم وجود نداشت، وگرنه می توان انتظار داشت که او صدها نوع مناظره را ترتیب می داد. رابعاً، با توجه به صحبت های مخالفین ضرورت مناظره، پس باید پرسید مناظره واقعاً برای چه هدف دیگری و در کجا می تواند کارایی داشته باشد؟!

گرایش های سنتی چپ که هرگز از این تاکتیک ها استفاده نکرده یا حتی به ذهنشان نرسیده، تصور می کنند مناظره همان مذاکره است و تنها به معنی صلح و آشتی و وحدت بین دو گرایش شرکت کننده در مناظره صورت می گیرد. تا جایی که به نویسنده مورد نظر و اعتراضش به مناظره بر می گردد، شاید این تصور ریشه در تجربه ایشان در گرایشی که سابقاً با آن همکاری می کرد داشته باشد. ایرج آذرین در شهر گوتنبرگ مناظره ای با یک فرد با نفوذ از گرایش سوسیال دمکرات در مورد مفهوم



درحالی که قراردادهای «موقت» اکنون به یکی از حملات جدی علیه نیروی کار جامعه تبدیل شده است، باید بگویم که در مورد کار جاشوها اصولاً حتی هیچ گونه قرارداد کتبی هم وجود ندارد، تا چه رسد به آن که «موقت» باشد. به این معنا که جاشوها پس از صحبت و توافق شفاهی با صاحب لنج، بنا به خواست او بر روی یک شناور آغاز به کار می کنند.

کارگران جاشو عملاً فاقد بیمه هستند. به این معنا که به طور ماهیانه، حق بیمه پرداخت می کنند و نام آن ها در لیست قرار می گیرد. اما خدمات و تسهیلات پرداختی به آن ها بسیار ناچیز است. این درحالی است که حرفه مورد نظر، از جمله مشاغل سخت و زیان آور است که در ادامه اشاره خواهیم کرد. در نتیجه مانند سایر اقشار طبقه کارگر، بحث بیمه نیز یک مسأله و درخواست جدی برای جاشوها به شمار می رود.



به علاوه تاجایی که به درآمد باز می گردد، جاشوها در شناورهای «صیدی» دستمزد خود را به طور روزانه یا ماهیانه، و آن هم بر مبنای میزان صید دریافت می کنند. در قیل، درآمد حاصل از صید به ۲۴ قسمت تقسیم می گردید که سهم ملوان و مالک شناور برابر (هر یک ۱۲ واحد) بود. اما با افزایش قیمت سوخت به دنبال طرح های هدفمندی یارانه ها و تحریم ها، سهم صاحب شناور نسبت به جاشو، ۱۴ به ۱۰ افزایش یافته است. مالکان شناور نه فقط نسبت به گذشته سهم بیشتری را از حاصل کار (صید) جاشو دریافت می کنند، بلکه قیمت صید را هم در بازار به بهانه افزایش قیمت سوخت و ادوات، بالاتر ارائه می کنند. به عبارت دیگر از این دو طریق

گزارشی از وضعیت کارگران جاشو (ملوان) در جنوب ایران

بازگشت به فهرست

بحران روزافزون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سرمایه داری حاکم در ایران، جمهوری اسلامی را در وضعیتی قرار داده است که بنا به منطق این سیستم، برای حل موقتی بحران و بقای خود، شدیدترین ابزارها را علیه نیروی کار به کار ببندد. وضعیت حاد بیکاری، اخراج های جمعی و گسترده، بی ثباتی شغلی از طریق تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا، مقابله با هرگونه تشکل مستقل و خارج از مدار حکومت، اعمال فشار بر فعالین کارگری از طریق بازداشت ها و پرونده سازی، تنها بخشی از حقایق آشنا برای فعالین کارگری است که نیازی به توضیح بیشتر ندارد. اما در میان طبقه کارگر ایران به طوری کلی، اقشاری هستند که تحت فشار و ستمی مضاعف قرار دارند، با این حال متأسفانه طی سال های گذشته از سوی فعالین کارگری مورد توجه چندان قرار نگرفته اند. در این جا قصد دارم تا به عنوان یک فعال کارگری و حقوق اقلیت قومی عرب، به گوشه ای از شرایط سخت و دردناک جاشوها (ملوانان) بنا به تجربه کار چندین سال در کنار آن ها اشاره کنم. قشری که نه فقط تحت فشارهای معیشتی بالایی قرار دارد، بلکه به همان اندازه یا بیش از آن، پتانسیل اعتراضی هم دارد.





به علاوه همان طور که اشاره شد حرفه جاشوها، در زمرة مشاغل سخت است و سوانح کار در این حرفه به کرات به چشم می خورد. ابزارهای نجات و ایمنی که فوق العاده در دریا مورد استفاده هستند، بسیار محدود و خیلی کمتر از استانداردهای معمول می باشد. مثلاً در یک شناور کپسول های اطفای حریق باید وجود داشته باشد، درحالی که شما بیشتر با کپسول هایی کوچک رو به رو می شوید که مدت ها است از تاریخ بازرسی آن گذشته است. بارها پیش آمده است که لنجی در دریا دچار حریق گردیده، اما هیچ گونه تمهیداتی برای اطفای حریق وجود نداشته است. حتی وسایل کمک های اولیه هم (بعضاً در حد باند، بتادین، چسب زخم و نظایر این ها) موجود نیست. این مغایر با استانداردهای اداره بندر است. وظیفه اداره بندر ظاهراً بررسی این گونه مسائل در هنگام صدور مجوز خروج است. درحالی که عملاً با اخذ مبلغی به عنوان رشوه (مثلاً ۵۰ هزار تومان)، مجوز خروج را با وجود نبود استانداردهای ایمنی لازم اعطا می کند.

نبود کلاس ها و آموزش لازم و ابتدایی نیز به عنوان حق اولیه شاغلین این حرفه، به افزایش سوانح کار دامن زده است. در کلاس هایی که برگزار می کردند، خدمات آموزشی به خصوصی ارائه نمی گردد؛ خصوصاً در بحث امداد نجات و اطفای حریق (به عنوان دو مورد بسیار مهمی که اغلب رخ می دهند).

به طور خلاصه در این حرفه همیشه مرگ ملوانان را تهدید می کند. در هر اسکله باری سالانه افراد زیادی غرق می شوند که دلیل آن هم عموماً نبود استانداردهای لازم، و مقصر اصلی صاحب شناور است (مثلاً لنج های کشورهای عربی این طور نیستند و وضعیت به مراتب بهتری دارند. چون ایمنی تاحد بالاتری رعایت می شود). در صورت بروز یک سانحه (مصدومیت یا مرگ)، صاحب شناور هیچ گونه تعهدی را قبول نمی کند.

در خود لنج امکانات رفاهی بسیار بسیار پایین است. تنها یک اتاق کوچک (شامل سکان، قطب نما و غیره) وجود دارد که می توان در آن خوابید. به علاوه عموماً این فضا کافی نیست، و کارکنان مجبورند در گرما و سرما بیرون بخوابند (البته در شناورهای باری این مکان بزرگ تر

سود بیشتری عاید خود می کنند. خریداران عمده ماهی در بازار یا اصطلاحاً «بیزاف»ها هم خود با مالکان لنج در یک کاسه دست دارند. به همین دلیل است که قیمت صید شفاف و روشن نیست و اکثر جاشوها از قیمت واقعی و روشن صید مطلع نیستند. به این معنا که صاحب شناور برای کسب سود بیشتر قیمت نهایی فروش را پایین از واقع به جاشوها اعلام می کند. دریافت دستمزد در شناورها یا لنج های «باری»، یا ماهیانه است و یا سفری (یعنی بر مبنای سفر و مقصد مورد نظر) که این مورد دوم بیشتر رایج است.



کل درآمد ماهیانه یک صیاد، ۶۰۰ الی ۷۰۰ هزار تومان در ماه می شود. و این در حالی هست که در ماه صید، هوا و شرایط جوی مساعد باشد، چون در غیر این صورت صید متوقف، و به دنبال بیکاری مقطعی، درآمد جاشوها کاهش پیدا می کند (گاهی پیش می آید که یک ماه تمام، شرایط جوی نامساعد باشد). اگر جاشو تمام وقت طی ماه به کار مشغول باشد، شاید تنها ۲۰۰ هزار تومان دیگر به مبلغ مذکور اضافه گردد. لازم به گفتن نیست که چنین درآمدی از یک سو برای یک خانواده ۴ نفره با توجه به هزینه های سرسام آور زندگی تا چه حد پایین است و از سوی دیگر نیازمند ۲۵ تا ۳۰ روز کار طاقت فرسا در دریا است (درحالی که به ندرت پیش می آید یک شناور تا این دفعات به دریا برود). در کل نسبت به شرایط سختی کار و هزینه ها، این درآمد خیلی کمی است. به علاوه این درحالی است که هیچ گونه بیمه بیکاری نیز پرداخت نمی گردد.



بازنشستگی در شرایط برابر با شاغلین در مشاغل عادی یکسان می‌شوند.

همچنین نوع فعالیت در این حرفه تأثیرات فرعی مخربی بر محیط زیست نیز داشته است. عدم وجود تعطیلات و تقریباً همیشگی بودن آن، عدم رعایت بهداشت از طریق تخلیه سوخت مصرف شده در دریا و استفاده از موتورهای دیزلی، صید غیرقانونی و خارج از فصل به وسیله صیادان «غیر مجاز»ی که با رشوه به مقامات دولتی و در نتیجه بدون پرداخت مالیات و عوارض همراه با تورها و ادوات غیرمجاز مشغول به فعالیت هستند، همگی به کاهش ذخایر دریا و انقراض تدریجی آبزیان به عنوان منبع معاش اکثر خانواده های این منطقه منجر گردیده است.

در انتها باید ذکر کرد که گروه ها و اقلیت های ملی زیادی در میان جاشوها وجود دارد: عرب، فارس، پاکستانی و هندی. تبعیض و اجحاف علیه جاشوهای هندی و پاکستانی به شدت رواج دارد و به نوعی می توان آن را نوعی بردگی مدرن نامید. سطح دستمزد به مراتب پایین تر، پرداخت دیرتر حقوق، رفتار دون شأن با این گروه و همه مشکلات گفته شده در این نوشته به شکل مضاعف، در مورد آن ها وجود دارد. در حالی که همه ما بخشی از طبقه کارگر جهانی هستیم و در نتیجه دشمن اصلی ما (سیستم سرمایه داری) و منافع و راهکارهای ما علیه آن یکی است.



هست و همه در داخل می خوابند، ولی باز هم به نسبت نفرات فضا محدود است).



شرایط کار بسیار دشوار و طاقت فرسا است: گرمای شدید (تا حد تلفات جانی در اثر گرما زدگی)، حتی در اتاق ناخدا یا اصطلاحاً «قماره» بسیاری از شناورها هم کولر وجود ندارد؛ باران، هوای طوفانی دریا و غیره. این در حالی است که «تعطیلات» و «هشت ساعت کار روزانه» اصولاً مطرح نیست. یک شناور هر زمان کار کند، جاشو نیز باید با آن برود. با این وجود سن بازنشستگی در این حرفه، حدود ۶۰ سال تعیین شده است. به همین دلیل است که بسیاری از جاشوها با پیری زودرس و بیماری ها و امراض متعدد در سنین نه چندان بالا رو به رو می شوند. به علاوه «حق سنوات» نیز برای این قشر مانند سایر کارگران مشاغل سخت و زیان بار در نظر گرفته نمی شود. طبق قانون بیمه مشاغل سخت و زیان آور، چون این دسته از رشته های شغلی به نوعی برای سلامت شاغلین مضر هستند، در خدمات بیمه تأمین اجتماعی هر یک سال فعالیت آنان، باید یک و نیم سال محاسبه شود تا بتوانند پس از بیست سال بازنشسته شده و از ادامه آسیب های جسمی جلوگیری شود. اما بنابر سوء استفاده تأمین اجتماعی از مقررات موجود، در صورتی که این افراد زحمتکش جامعه، کمتر از بیست سال پیاپی یا بیست و پنج سال متناوب بیمه رد کرده باشند، سنواتشان یک و نیم برابر محاسبه نمی شود و همه حق قایل شده در قانون برای این کارگران از بین می رود، زیرا دوباره از نظر شرایط بیمه ای و خدمات



پیام رفقای از ایران به سمینار کلن

بازگشت به فهرست

توضیح: آن چه از نظر می گذرانید، متن بحثی است که رفیق چنگیز کامبخش، کارگر مارکسیست یکی از کارخانه های ایران، برای شرکت در سمینار سال گذشته «احیای مارکسیستی» در کلن (آلمان) از طریق اینترنت، آماده کرده بود. هرچند متأسفانه به دلیل بروز مشکلاتی در برقراری تماس، ایشان نتوانست بحث خود را ارائه و سمینار را دنبال کند. به دلیل اهمیت این پیام، متن آن را مجدداً بازانتشار می دهیم.

با درود گرم به تک تک رفقای حاضر در سمینار،

بسیار خوشحالم که امروز می توانم در سمینار دخالت داشته باشم و به عنوان یک کارگر سوسیالیست، و چنان چه اجازه داشته باشم به نمایندگی از کارگرانی مانند خودم، بخشی از تجربیات داخل را منتقل کنم و از آن جا برسم به نیازهای فعلی جنبش و اهمیت این سمینار در ارتباط با آن.

وضعیت اقتصادی و اجتماعی داخل ایران نیاز به توضیح زیادی ندارد، شاید حتی رفقای حاضر در این جلسه خیلی بیشتر از من جزئیات آن را هم بدانند. در ایران، همان طور که مطلع هستید، روزی نیست که یک اعتراض و اعتصاب کارگری به وجود نیاید؛ این اعتراضات پراکنده هستند، ولی عموماً مطالبات مشترکی دارند که مهم ترین آن دریافت حقوق معوقه است. چون این «حقوق معوقه» دیگر خط قرمز است، و به مرگ و زندگی یک خانواده کارگری ارتباط پیدا می کند. وضعیت اقتصادی، به خصوص طی چند سال اخیر، به دنبال تحریم های اقتصادی اتحادیه اروپا و آمریکا، به شدت وخیم شده. به طوری که دیگر خود رژیم هم وضعیت حاد بیکاری، فقر، نرخ تورم، اعتیاد، گرانی کمرشکن مسکن، هزینه های درمانی و آموزشی را انکار نمی کند. به همین

این ها بخشی از مسائل و مشکلات جاشوها (اعم از لنج های صیدی و باری- شامل فلزی و چوبی-)، به مثابه یکی از زحمتکش ترین بخش های طبقه کارگر ایران است: شرایط بسیار دشوار کار، بروز سوانح کار (اعم از مصدومیت یا مرگ)، عدم وجود تعطیلات و هشت ساعت کار روزانه، بالا بودن سن بازنشستگی، عدم ارائه تسهیلات بیمه ای و در نظر گرفته نشدن حق سنوات از سوی سازمان های بیمه ای، عدم پرداخت بیمه بیکاری، پایین بودن سطح دستمزد به دلیل عدم محاسبه حق ملوان و غیره.

به همین دلیل این بخش از کارگران زحمتکش و معترض ایران نیز در تقابل با فساد و ارتشا در اداره بنادر و دریاداری، و اجحافات کارفرمایان، به تشکل مستقل خود نیاز دارند و می توانند مطالبات پیشنهادی زیر را مطرح سازند:

کاهش ساعات کار

منظور داشتن تعطیلات و تسهیلات رفاهی

افزایش ایمنی شناورها و ادوات از سوی کارفرما

گشایش صندوق بیمه بیکاری

اعطای «بیمه عمر»، سایر تسهیلات بیمه ای اجباری و منظور داشتن «حق سنوات» از سوی سازمان های مربوطه

محاسبه حداقل دستمزد و حق ملوان و همچنین زمان مشخص پرداخت آن از طریق نمایندگان واقعی این حرفه

برگزاری کلاس های آموزشی برای روش های صحیح صیادی، نکات ایمنی و بهداشتی

ع. عبرتاوی، فعال کارگری عرب



مبارزه صنفی هر چند لازم، ولی کافی نیست. تشکل های مستقل و تعاونی ها را خود کارگران باید ایجاد کنند، اما وظیفه پیشروهای سوسیالیست طبقه کارگر، وظیفه کارگران انقلابی، چیز دیگری هست.

خلاصه طی سال های گذشته ما کلی «فعال کارگری» داشته ایم، منتها اکثراً بی ربط به «جنبش کارگری». این موضوع اثرات خیلی مخربی به جای گذاشته است. من کارگر که مارکسیست هم هستم، در ارتباط با همکاران، این اثرات مخرب را به وضوح می بینم. مهم ترین آن، «بی اعتمادی» به فعالین سیاسی چپ و کارگری است. چون کارگران عادی مبارزه می کنند، هزینه می دهند، فشارها را تحمل می کنند، منتها می بینند که این به اصطلاح «رهبران» در هیچ جایی حضور ندارند و فقط درباره «دفاع از حقوق زحمتکشانشان» موعظه می کنند و شعار می دهند.

این حس بی اعتمادی نسبت به سازمان های «چپ» خارج کشور به مراتب بیشتر است. من و شما که در مقطع انقلاب بوده ایم و فعالیت داشته ایم، این سازمان ها و کارنامه شان را می دانیم. منتها نسل جدید کارگران حتی اسم بسیاری از این سازمان ها را هم نمی داند (و واقعاً لزومی هم ندارد که بداند!). فعالینی که از پیشینه این سازمان ها و احزاب هستند، و هنوز هم همان خط مشی را دنبال می کنند، اصولاً قادر نخواهند بود که ارتباطی با کارگران به طور اعم و سایر کارگران پیشروی جوان بگیرند. اغلب تشکل های کارگری موجود در داخل ایران هم با وجود بسیاری هزینه ها، دیگر کارایی خود را از دست داده اند.

بنابراین با شرایطی رو به رو هستیم که در آن از یک طرف کارگران نسل جوان به خاطر فشارهای اقتصادی و سیاسی به اجبار وارد اعتراض و اعتصاب، و در نتیجه وارد فاز مبارزات رادیکال سیاسی می شوند، منتها از طرف دیگر بدون رهبری و سازماندهی وسط معرکه رها می شوند. تشکل های موجود داخل و احزاب خارج، درست در همین جا ثابت کرده اند که بی ربط هستند. در

خاطر هر جرعه ای یک اعتراض ایجاد می کند؛ مثلاً گرانی و نایابی مرغ، به اعتراضات چند صد نفره مردم نیشابور منجر شد. یا با اعدام های سیستماتیک از طرف حکومت، هر روز اعتراضات بیشتری در کردستان و دیگر استان ها اتفاق می افتد.

منتها متأسفانه اعتراضات و اعتصابات کارگری از یک طرف پراکنده و بدون سازماندهی و رهبری هستند، و از طرف دیگر هم محدود به برخی مطالبات اقتصادی رفرمیستی (مثل افزایش دستمزد و غیره). این اعتراضات روزمره را کارگران عادی و حتی غیرسیاسی انجام می دهند، چون درگیر مسأله معیشت هستند. یعنی همان طور که گفتیم با هزینه های وحشتناک مدرسه یا دانشگاه فرزندان و هزینه های درمانی، اصولاً راهی به جز اعتصاب برایشان باقی نمی ماند. منتها این وسط «بخش پیشرو»ی طبقه کارگر که وظیفه دارد این اعتراضات گوشه و کنار را به هم مرتبط کند، مطالبات آن ها را پله به پله به سطح مطالبات انقلابی برساند، یا اصولاً حضور ندارد و هنوز اسیر بحث های محفلی است، یا خودش دنباله روی حوادث است و در بهترین حالت به تهیه «خبر» و «گزارش» مشغول می شود! بدتر این که شاهدیم در بسیاری از موارد، ابتکار عمل ها و اعتصابات کارگری را به خود و جریانشان نسبت می دهند و در واقع از قیل آن دکان باز کرده اند! همه این ها یعنی کارگران عادی که ممکن است حتی از فرط استیصال عضو خانه کارگر هم بشوند، به مراتب رادیکال تر و با شهامت تر از کسانی عمل می کنند که خودشان را «کارگر پیشرو» و بعضاً «سوسیالیست» می دانند! اولی در عمل مشغول مبارزه است، دومی در حرف.

منتها این مبارزات اقتصادی و صنفی به تنهایی کافی نیست، چون وظیفه ما به عنوان نیروهای مارکسیست انقلابی، نابودی آن نظامی هست که این معضلات نتیجه منطقی آن است (یعنی سرمایه داری)، نه محدود شدن به رفرم در چارچوب چنین نظامی. خود من در گذشته تجربه ایجاد یک تعاونی را داشتم و از نزدیک دیدم که



بلندمدت از ترس اعتراضات کارگری وسیع، «اتحادیه های کارگری زرد» و وابسته به خود را به عنوان سوپاپ اطمینان درست کند. خانه کارگر ظاهراً خیلی سریع تر از بسیاری از «چپ» ها متوجه اوضاع حاد فعلی شده. به همین دلیل حتی جرأت نمی کند که جلسات ماهیانه را با حضور نمایندگان کارگران در خانه کارگر برگزار کند. به همین خاطر از همین الان حتی مشغول برنامه ریزی هستیم که با مداخله در خانه کارگر، روی پایه های رادیکال تر آن ها هم تأثیر بگذاریم و مسیر درست را نشان بدهیم.

منتها تدارک انقلابی- یعنی ایجاد این هسته ها و رفتن به سوی ایجاد حزب پیشتاز کارگری که در حال حاضر وجود ندارد- باید با تکیه بر طبقه کارگر جهانی باشد. کارگران ایران به حمایت و پشتیبانی از متحدین طبقاتی خود در سرتاسر جهان نیاز دارند. این موضوع هم برای کسب اعتماد به نفس طبقه کارگر ایران اهمیت دارد (یعنی بدانند و اعتقاد داشته باشند که «کارگران ایران تنها نیستند») و هم برای استفاده از تجربیات و نیروی آن ها برای دفاع از جنبش.

ضرورت این همبستگی بین المللی را با چند مثال می توانم توضیح بدهم:

اول؛ ایجاد اعتماد به نفس در درون کارگران ایران. مثلاً زمانی که من فیلم مراسم اول ماه امسال در ترکیه را که از طرف تشکل کارگری «بودیر» و با حضور «شیکه همبستگی کارگری» و «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی» برگزار گردید، به برخی کارگران نشان دادم، به وضوح شاهد واکنش مثبت و حسن اعتماد به نفس آن ها از این اقدامات حمایتی بودم. حتی به شوخی گفتم: «ما به فکر خودمان نیستیم، آن وقت کارگران دنیا از ما حمایت می کنند!». اعتراضات بین المللی، اگر سازمان یافته و وسیع باشد، یکی از اهرم های فشار علیه رژیم است برای وادار کردن به عقب نشینی آن. تأثیر این حمایت ها را می شود در شناخته شدن رهبران عملی جنبش کارگری ایران (مثل شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها، بهنام

این بین وضع روشنفکران و دانشجویانی هم که خودشان را «رادیکال» و «چپ» می دانند، از نقطه نظر بی ارتباطی به طبقه کارگر، تا حدود زیادی مانند این تشکل ها و احزاب است. متأسفانه این بخش هم تصور می کند که با خواندن کتاب و دانستن «تئوری»، باید به عنوان معلم و آموزش دهنده بی چون و چرای کارگران وارد عمل شود. این برخوردهای قیم مآبانه و از موضع بالا هم بیشتر «عامل دافعه» بوده است. ضمن این که بسیاری از این نوع «تئوریسین» ها به محض این که پای «هزینه دادن» و فعالیت جدی عملی به میان می آید، سریع فاصله می گیرند و پشت شما را خالی می کنند. آن وقت ما می مانیم و یک خروار بحث های «تئوریک» آن چنانی که کوچکترین کاربردی بریمان ندارد!

تجربه های سابق، به خصوص یک دهه گذشته، واقعاً ثابت می کند که باید مسیر جدیدی را طی کرد و تکرار اشتباهات گذشته، فقط باعث انحراف جنبش می شود. این مسیر جدید، از کانال گسست از تمام جریان های سابق و کنونی بی ربط به جنبش کارگری و تسویه حساب قاطعانه با آن ها می گذرد. الآن شرایط مهیاست تا ما هسته های مخفی خودمان را در سطح محلات و کارخانه ها درست کنیم. در این هسته ها، هم رفقای کارگر پیشرویی را داشته باشیم که فعال اند، تماس های زیادی دارند و زبان کارگران را می شناسند؛ هم رفقای روشنفکری که شاید از طبقه کارگر نباشند، ولی پا به پای ما مبارزه می کنند، تئوری ها و تجربیات تاریخی و جهانی جنبش کمونیستی را می شناسند و می توانند از آن ها در شرایط داخل ایران استفاده کنند. هرچند متأسفانه تعداد چنین افرادی، کم است، اما مهم کیفیت بالای فعالیت و پیگیری و جدیت آن هاست. بنابراین بدون مبالغه باید بگویم که وضعیت برای تدارک حزب پیشتاز انقلابی، که احتمالاً در خلال بحث ها مفصلاً به جوانب مختلف آن پرداخته شده است، مهیاست. در واقع این تدارک خیلی وقت است که در دستور روز قرار داشته، اما همه ما کوتاهی کرده بودیم.

حتی الآن که رابطه جمهوری اسلامی با غرب در حال بهبود است، بعید نمی دانم که جمهوری اسلامی در



های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران ارتباط ایجاد نکرد، آن هم نه فقط برای انتقال تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش کارگری ایران را فراهم کند، بلکه ایجاد زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل- مثلاً از طریق برگزاری آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی مثل سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن ها، ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع‌آوری کمک های مالی و غیره- ایجاد کند.

در این بین بسیار اهمیت دارد که زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همچنین انتقال دوسویه تجربیات و درس ها میان آن ها، فراهم شود.

به طور خلاصه، این بخشی از همان وظایفی است که پروژه «احیای مارکسیستی» هم به درستی تعریف کرده و برای خودش در نظر گرفته است.

رفقا؛ در شرایط حاد فعلی جنبش، باید با اتکا به نیرو و امکانات جمعی، بدون اتلاف وقت، با برجسته کردن نقاط اشتراک و نه افتراق، کار را برای رسیدن به اهداف آغاز کنیم. چون باید مطمئن باشید که جنبش منتظر ما نمی شود.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری!

زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!

ابراهیم زاده ها و غیره) به کل جهان دید، و این که رژیم می داند ایجاد هرگونه خطر جانی برای این رهبران در زندان ها، آن را با مشکلات بیشتری در سطح دنیا رو به رو می کند.

دوم؛ حفظ دستاوردهای جنبش کارگری: همان طور که گفتم، اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن این امر، به ذکر یک نمونه اکتفا می کنم: مدتی قبل، حکومت «حزب عدالت و توسعه» (AKP) در ترکیه حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی را ممنوع اعلام کرد. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت وارد عمل شدند و موفق شدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که فقط طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و هشدار لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، اتحادیه های اروپایی اعلام کردند که «اگر هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیابند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد».

بنابراین سؤال این است اگر در آینده کارگران حمل و نقل عمومی، حمل و نقل هوایی و غیره در ایران دست به اعتصاب بزنند، چه کسانی به این شکل از آن ها دفاع خواهند کرد؟

سوم؛ استفاده از تجربیات بین المللی: به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت در طول سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سمت رفرمیسم و ممانشات چرخش کرده و یا نتوانسته است تجربیات و سنت های انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه شوراها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بدون شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است. بنابراین باید میان تشکل



«خارجی» رژیم در سطح بین المللی یعنی مسائل داخلی سوریه و شرایط حاد رژیم بشار اسد به عنوان یکی از مهم ترین حامیان رژیم جمهوری اسلامی در منطقه، مرگ چاوز در ونزوئلا و تردید در تداوم سیاست پیشین حکومت پس از وی در قبال جمهوری اسلامی، به همراه تأثیر روزافزون تحریم های اقتصادی امپریالیزم به ویژه با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی از سوی دیگر، جمهوری اسلامی در کلیت خود شدیداً نیاز خواهد داشت تا با یک مهندسی از بالا، گزینه ای به اصطلاح «معتدل» را مطرح کند که اولاً بتواند توده ناراضی جامعه را به پای صندوق های رأی بکشد و بحران «مشروعیت» رژیم را ظاهراً حل کند، ثانیاً از نظر سوابق کاری و پیشینه خود مورد شناخت و اعتماد سرمایه داری جهانی برای معاملات و زدوبندهای آتی باشد، و ثالثاً بتواند ولو موقتاً جناح های مخالف را حول خود به اجماع و نزدیکی بکشد. این چیزی نبود جز خط رفسنجانی به عنوان نماینده بورژوازی لیبرال ایران که به عنوان کاندید در انتخابات شرکت کرد. اما مسأله به اینجا ختم نمی شد؛ چرا که باند خامنه ای خود از سوی پایه های افراطی اش تحت فشار قرار داشت و مطرح شدن چهره هایی مانند رفسنجانی (به عنوان نماینده یک جناح درون حکومت) می توانست به ریزش در پایه های وی منجر شود. تحت این شرایط حاد داخلی و بین المللی بود که گزینه حسن روحانی، به عنوان فردی واجد شرایط فوق، و ادامه دهنده خط رفسنجانی مطرح شد. در غیاب یک خط رادیکال و رهبری کننده در جامعه، روحانی با پشتیبانی خامنه ای تقریباً به سادگی توانست با اتکا به مطالبات عمومی دمکراتیک جامعه (از امنیت زنان در جامعه گرفته تا حل مسأله فرسایشی هسته ای و رفع خطر «حمله نظامی»)، موقتاً به تنگناهای داخلی و خارجی رژیم غلبه کند، و از این نقطه نظر، این یک پیروزی آشکار برای کلیت بورژوازی حاکم و در رأس آن باند خامنه ای بود. در قدم نخست، این سناریویی بود که تحقق یافت و صحت این تحلیل را نشان داد.^{۱۹}

^{۱۹} رجوع شود به «ویژه انتخابات: نشر میلیتانت، شماره ۷۲»

در حاشیه احتمال بازگشایی دفتر ILO در تهران



بازگشت به فهرست

آرام نوبخت

اخیراً گزارش هایی مبنی بر احتمال بازگشایی دفتر «سازمان جهانی کار» در تهران از سوی خبرگزاری های جمهوری اسلامی بازتاب یافته است. به همین دلیل ضروری دیدم تا ضمن بازگشت و ارزیابی مجدد از تحلیل های گرایشی که به آن تعلق دارم از انتخابات اخیر ریاست جمهوری و تأثیر درازمدت آن بر جنبش کارگری، به سیاست مارکسیست های انقلابی در صورت تحقق این سناریو و وظایف اصلی آن ها در دوره کنونی برای مواجهه با این شرایط اشاره ای فشرده داشته باشم.

نگاهی فشرده به انتخابات ریاست جمهوری ۹۲

پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، بر این موضوع تأکید داشتیم که این انتخابات به دلیل شرایط خاص «داخلی» و همین طوری وضعیت «بین المللی» رژیم، از اهمیتی ویژه و غیرقابل قیاس با انتخابات دوره های گذشته برخوردار است. تحلیل ما، به طور فشرده و مختصر، از این نقطه حرکت می کرد که به دلیل وضع داخلی رژیم، یعنی جو نارضایتی و بی اعتمادی عمومی مردم جامعه به دنبال وقایع ۸۸، و اختلافات عمیق درون جناحی هیئت حاکم (در قالب «جریان فتنه» و «جریان انحرافی» و غیره) از یک سو، و همین طور وضع



جهانی کار» با وزیر کار، و بحث و بررسی بازگشایی دفتر این سازمان در تهران بوده است.

به گزارش خبرگزاری «ایلنا» به تاریخ ۲۳ خرداد ۹۳، «وزیر کار با تأکید بر لزوم ارتقای همکاری میان ایران و ILO»، اعلام کرده است که «بازگشایی دفتر تهران می تواند این روابط را گسترش دهد و ما آمادگی داریم با افتتاح این مرکز در تهران در حوزه آموزش در رابطه با کشورهای جنوب- جنوب نقش مؤثرتری را ایفا کنیم». به علاوه علی ربیعی، وزیر کار کنونی (و مسئول شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی در دهه شصت و عضو شورای مرکزی خانه کارگر از بدو تأسیس تا امروز) در ادامه از «گای راید»، مدیر کل «سازمان جهانی کار» برای سفر به ایران دعوت به عمل آورده است.^{۲۱}

علت گسترش ارتباط ها با نهادی مانند «سازمان جهانی کار» را باید در اعتراضات روزمره کارگری ایران و پتانسیل عظیم اعتراضی آن جستجو کرد.

در همان حال که روی کار آمدن روحانی، یک عقب نشینی تاکتیکی بود از سوی رژیم تحت شرایط فشار که موقتاً پیروز نیز شد، این عقب نشینی همراه بود با پیشروی جنبش کارگری و متعاقباً بازگشت درجه ای اعتماد به نفس و روحیه طبقاتی به سایر اقشار مردم و به ویژه جنبش کارگری.

مبارزات و اعتصابات کارگری تا پیش از روی کار آمدن روحانی نیز وجود داشتند (که تنها یکی از نمونه های چشمگیر آن، اعتراضات کیان تایر-لاستیک البرز تا سرحد بستن جاده و ممانعت از ورود کارفرما بود). فقط طی چند ماه از زمان روی کار آمدن روحانی، ما شاهد افزایش شمار و فراوانی اعتراضات و اعتصابات کارگری بودیم (از مورد پلی اکریل اصفهان گرفته تا هفت تپه خوزستان). با این وجود رژیم نیز که از حساسیت این موضوع آگاه بوده و می داند که هر

21

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=17608>

4

سیاست تغییر «از بالا» در جنبش کارگری

به علاوه برخلاف آن دسته از گرایش های درون جنبش کارگری که انتخابات پیشین و نتیجه آن را به کل بی ارتباط با وضعیت آتی جنبش کارگری ارزیابی می کردند، و بر این نکته پافشاری داشتند که شرایط جدید کماکان مانند سابق باقی خواهد ماند، ما بر این نکته تأکید داشتیم که با تحقق سناریوی فوق، می باید نه فقط منتظر چرخش و ازسرگیری و بهبود روابط با غرب (به خصوص بر سر مسأله هسته ای)، که همچنین تلاش رژیم برای تطابق خود با برخی از عرف ها و قوانین بین المللی سرمایه داری در حوزه کار، یعنی حضور تدریجی سازمان جهانی کار (ILO) در ایران و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان در ایران نیز باشیم. کما این که روحانی در سخنرانی خود به مناسبت روز کارگر امسال اشاره کرد که: «باید زمینه شکل های مدنی و مردمی و انجمن های خاص در میان کارگران، آزاد و بدون مشکل باشد. کارگران باید بتوانند از طریق تشکلهای و جمعیت های آزادشان، صدایشان را به گوش مسئولان و وزارت کار، راحت تر و شفاف تر برسانند. دولت نباید در این تشکلهای مداخله کند. این تشکلهای مردمی و در اختیار مردم است. دولت صرفاً باید بستر لازم را برای این فعالیت ها و حمایت لازم را نسبت به این جمعیت ها انجام دهد»^{۲۰} این تأکید روی تشکلهای «آزاد» و بدون مداخله «دولت» درحالی بود که روز ۱۱ اردیبهشت ۹۳، ۲۳ تن از اعضای سندیکای شرکت واحد به دلیل برپایی مراسم این روز در میدان آزادی دستگیر شدند. بنابراین «انجمن های خاص» مورد نظر وی، چیزی جز سایه ارگان های حکومتی که حدود و چارچوب آن از بالا شکل گرفته باشد، نمی تواند باشد.

اکنون مقدمات تحقق این سناریو نیز مهیا گشته و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی گام هایی را آغاز کرده است که از جمله آن، دیدار اخیر مدیر کل «سازمان

<http://militaant.com/?p=2508>

²⁰ <http://president.ir/fa/77181>



تشکلی منجرند که به مبارزه سیاسی و ضد سرمایه داری معتقد باشد.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی به دلیل نیاز به نهادی مانند ILO، می باید قانون کار و برخی سیاست های خود را که مورد «نقد» این سازمان است، تعدیل کند. این به آن معنا خواهد بود که در بلند مدت، جمهوری اسلامی ناگزیر به اعمال برخی آزادی های بورژوادمکراتیک خواهد بود.

ماهیت «سازمان جهانی کار»

بنابراین در دوره آتی و نه چندان دور، ما با تغییر و تحولاتی در جنبش کارگری رو به رو خواهیم بود که از پیش باید تدارک لازم را جهت مواجهه با آن دیده باشیم. پیش از پرداختن به این موضوع، ابتدا جا دارد که نگاهی نزدیک تر به ماهیت ILO داشته باشیم.

سازمان جهانی کار درست پس از جنگ جهانی اول (جنگی که به بهای جان ۸.۴ میلیون کارگر و زحمتکش، ۲۱ میلیون مجروح، و مخارج و ویرانی هایی در حد ۲۰۹ میلیارد دلار پایان یافت) و در سال ۱۹۱۹ شکل گرفت. به این دلیل که بحران و جنگ، خود منجر به پیدایش شورش ها، قیام ها و انقلابات متعددی گردیده بود که حیات دولت های سرمایه داری را تهدید می کرد. در این مقطع زمانی، جنبش های اعتصابی و شورش های ارتش و نیروی دریایی در بسیاری از کشورها به چشم می خورد. طبقه کارگر روسیه در سال ۱۹۱۷ نخستین دولت خود را تشکیل داده بود. در سال ۱۹۱۸، انقلابات کارگری و تشکیل شوراهای کارگری، آلمان و امپریاتوری اتریش-مجارستان را در نوردیده بود. در سال ۱۹۲۰ در ایتالیا، کارگران زمین ها و کارخانه ها را تحت تصرف و کنترل خود در آورده بودند و در فرانسه نیز جنبش وسیع اعتصابی کارگران، ارتش را به زانو درآورده بود. حتی بریتانیا که مرکز ارتجاع بین المللی بود و آن چنان مستعمرات گسترده ای داشت که «آفتاب هیچ وقت در امپراتوری آن غروب نمی کرد»، شاهد مبارزات کارگری وسیع- به خصوص در اسکاتلند- بود.

اعتصاب و اعتراض کارگری، عناصر فشرده ای از یک طغیان اجتماعی را در دل خود دارد، در نتیجه با موج سنگین اعدام ها، دستگیری و پرونده سازی علیه فعالین، با هدف حمله به کل طبقه کارگر، کاهش و خنثی نمودن اعتماد به نفس کسب شده، و به عنوان حربه ای به منظور ارباب و خط و نشان کشیدن برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در زمان به سرانجام رسیدن معاملات پشت پرده خود با غرب، واکنش نشان داده است. منتها رژیم که پروسه سازش با غرب را به طور جدی تر پیش گرفته است و «دستاوردهای» هابی نیز در این زمینه داشته، به خوبی می داند که برای جلوگیری از طغیان، باید پتانسیل موجود اعتراضی طبقه کارگر را (آن هم در شرایطی که طرح های نئولیبرالی مانند خصوصی سازی، تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا، بیکارسازی، سرکوب هرگونه تشکل مستقل کارگری، فاز دوم هدفمندسازی یارانه ها و غیره با شدت و سرعت هرچه بیش تر پیش می رود) هر چه سریع تر منحرف و خنثی کند، و سازمانی مانند ILO درست به همین منظور در سطح جهانی شکل گرفته است.

استراتژی این نهاد این است که صاحبان سرمایه و سرمایه گذاران (به خصوص خارجی) در هر کشوری باید در میان کارگران طرف مذاکره ای داشته باشند، در غیر این صورت هرگاه اعتراضی از سوی کارگران صورت بگیرد، این اعتراض بلافاصله به شورش تبدیل می شود و با مصادره و نابود کردن دستگاه و ماشین آلات و تحمیل خواسته های خود به کارفرما و غیره، «امنیت سرمایه» و «سودآوری» را به خطر می اندازند و منجر به «فرار» آن می شوند. آن ها نمی توانند با عده وسیعی از کارگران عصیانگر مذاکره کنند، برای همین به دنبال نمایندگانی در میان آن ها می گردند که طی مذاکره با آن ها، کل کارگران را متقاعد و مجاب کنند. تشکل صنفی کارگری از نظر آن ها این اهمیت را دارد و عضویت هرچه بیشتر در آن، امکان کنترل هرچه بیشتر را برای آن ها فراهم می کند. برای سرمایه داری سخت نیست که با نفوذ فرمیسم و بورکراسی به درون این تشکلات، آن ها را مطیع خواسته های خود سازند؛ در نتیجه نگران خود تشکل صنفی نیستند، بلکه از نوع



در سال ۲۰۱۳، تقریباً ۲۰۲ میلیون نفر در جهان بیکار بوده اند (۵ میلیون نفر افزایش نسبت به سال گذشته). تخمین زده می شود که در حدود ۷۴.۵ میلیون جوان-سنین ۱۵ تا ۲۴- در این سال بیکار بوده اند و نرخ بیکاری جهانی جوانان به ۱۳.۱ درصد، یعنی تقریباً سه برابر نرخ بیکاری افراد بالغ، رسیده است. در سال ۲۰۱۳، ۳۷۵ میلیون کارگر (یا ۱۱.۹ درصد از کل اشتغال) با کم تر از ۱.۲۵ دلار در روز زندگی می کرده اند و ۸۳۹ میلیون کارگر (یا ۲۶.۷ درصد از کل اشتغال) باید با ۲ دلار در روز یا کمتر کنار می آمده است. به گفته سازمان جهانی کار، قریب به ۲۱ میلیون مرد، زن و کودک به بردگی گرفته می شوند. این افراد اغلب مانند املاک به فروش می رسند، مجبور به کار تحت شرایط خطرناک ذهنی یا جسمی می شوند یا خود را در وضعیتی می یابند که تماماً تحت کنترل «کارفرمایان» هستند. باز هم طبق تخمین های خوشبینانه این سازمان، سالانه قریب به ۲.۳ میلیون مرد و زن در سرتاسر جهان در نتیجه سوانح کاری یا بیماری های شغلی جان می بازند، این یعنی روزانه ۶ هزار مرگ. سالانه در دنیا حدود ۳۴۰ میلیون سانحه شغلی رخ می دهد و ۱۶۰ میلیون نفر قربانی بیماری های شغلی می شوند...

وظایف مارکسیست های انقلابی در آستانه شرایط نوین

در صورت گشایش دفتر ILO و ایجاد تشکل های کارگری از بالا در یک چشم انداز بلند مدت، چه موضعی باید اتخاذ کرد؟ در این حالت جدید، به طور کلی می توان انتظار داشت که دو گرایش به موازات هم در درون جنبش کارگری و چپ شکل بگیرد. نخست، آن دسته از گرایش هایی هستند که تاکنون بر ضرورت تفکیک مطالبات و فعالیت «صنفی» و «سیاسی» تأکید داشته اند و با برجسته کردن اولی، و محدود شدن به خواسته های «حداقلی» که تازه حدود و چارچوب آن را هم خود رژیم از بالا دیکته می کند، عملاً و در بهترین حالت به ابزار «چانه زنی»، «مماشات» و «سازش» و به عنوان «جناح چپ» خانه کارگر فعال بوده اند. تردیدی نمی توان داشت که این گرایش «راست» جنبش

دستگاه دولتی به تزلزل درآمده و حتی پلیس لندن هم «اعتصاب» کرده بود!

با اوج گیری همین موج شورش ها و انقلابات کارگری و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی بورژوازی بود که کشورهای امپریالیستی مجبور شدند رقابت خونین خود را به بعد موکول و نیروی خود را این بار صرف مبارزه و مهار کردن «دشمن درونی» کنند. سازمان جهانی کار دقیقاً یکی از «امتیازاتی» بود که بورژوازی درکنار سرکوب اعتصابات و جنبش های کارگری و به منظور مهار کردن مبارزات آن ها به طبقه کارگر بخشید. به همین دلیل است که «بین الملل کمونیست» (کمینترن)، که در آن اکثر مهم ترین، پرنفوذترین و رادیکال ترین رهبران طبقه کارگر در سطح جهانی جای داشتند، طی سندی در اوت ۱۹۲۰، ماهیت ارتجاعی این نهاد را افشا کرد. نهایتاً گذشت زمان، درستی بینش رهبران واقعی و رادیکال جنبش کارگری را نشان داد.

خود بورژوازی بعدها پس از پایان «جنگ سرد»، در شرایطی که واضح بود انقلابات و قیام های کارگری برای دوره ای فروکش خواهند کرد، حاضر به بیان ماهیت واقعی این نهاد شد. برای مثال روزنامه «تایمز مالی»، سخنگوی بورژوازی بریتانیا، در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۹۴، زمان هشتاد و پنجمین کنفرانس ILO در مورد این نهاد چنین نوشت: «این سازمان در سال ۱۹۱۹ در ضدیت با نیروی جاذبه اتحاد شوروی جوان، از طریق بهبود حقوق کارگران بنا شد»!

نهاد ILO، اهدافی مانند «تنظیم ساعات کار، شامل تعیین حداکثر روزکار و هفته کاری»، «تنظیم عرضه کار، جلوگیری از بیکاری و تضمین حداقل دستمزد کافی»، «حفاظت از کارگران در برابر بیماری و جراحت در اثر کار»، «حمایت از کودکان، جوانان و زنان»، «به رسمیت شناختن اصل پرداخت برابر برای کار برابر»، «حق آزادی تجمع» و غیره را برای خود تعریف کرده است؛ اما این سازمان ۹۵ سال فرصت داشته است که به این حداقل های طبقه کارگر جامعه عمل ببوشاند، درحالی که وضعیت کنونی، آن هم به بیان خودش، بیش از هر چیز بی اعتباری این نهاد را نشان می دهد:



سال بعدی با مهندسی رژیم از بالا و به دلیل نبود هرگونه خط رهبری رادیکال، به پای صندوق های رأی کشیده شد. یعنی آن آگاهی اجتماعی که در نتیجه مبارزات، ولو در حوزه دمکراتیک، به دست آمده بوده، طی دو سال بعدی به سادگی خنثی شد. به همین ترتیب تجربیات یک دهه گذشته جنبش کارگری- بروز انواع اعتصاب های روزمره، تشکیل سندکای شرکت واحد به عنوان یک نقطه عطف و نظایر آن- اثبات می کند که روحیه طبقاتی طبقه کارگر، و آگاهی ضد سرمایه داری هرچند در طی مبارزات و با تغییر و تحولات موجود به وجود می آید، ولی تضمینی برای حفظ و بقای خود ندارد. دلیل این امر را باید در این دید که به موازات بروز آگاهی مبارزاتی، طبقاتی و ضد سرمایه داری، ایدئولوژی یا همان آگاهی وارونه نیز از طرف دستگاه حاکم تزیق می شود و آن را خنثی می کند. (معمولاً وقتی این آگاهی اکتسابی از میان می رود، عده ای آن را با تئوری «فقدان حافظه تاریخی» توجیه می کنند، درحالی که این «تئوری» توضیح دقیقی از مکانیزم این مسأله، علل و طریقه مقابله با آن به دست نمی دهد). در واقع طبقه حاکم، به عنوان نیروی مادی حاکم بر جامعه، نیروی فکری آن هم هست. همان طور که مارکس می گوید، طبقه ای که ابزار تولید مادی جامعه را در دست دارد، در آن واحد ابزار تولید فکری و ذهنی آن را هم در اختیار دارد. همین آگاهی کاذب است که می تواند آگاهی ضد سرمایه داری یا سوسیالیستی ایجاد شده را خنثی کند و به عقب براند، و انواع انحرافات را -از فردگرایی گرفته تا خصلت های خرده بورژوایی، از اکونومیسم گرفته تا گرایش های آنارشستی و غیره- به درون جنبش کارگری تزیق کند. بنابراین هرچند آگاهی از درون مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد، ولی نمی تواند در خلأ باقی بماند و خود را در مقابل انحرافات نظری و تبلیغات ایدئولوژیک حفظ کند.

درست در همین جا به ظرفی نیاز پیدا می شود که بتواند این آگاهی حاصل از مبارزه را در مقابل ایدئولوژی طبقه حاکم، که ایدئولوژی غالب است، حفظ کند؛ چکیده مبارزات را تئوریزه کند و سپس مجدداً به عنوان خط مشی سیاسی به درون جامعه ببرد؛ از سطح آگاهی

کارگری، اولین گرایشی خواهد بود که با کمال میل و بدون هیچ قید و شرطی در تشکل های زرد ساخته ILO خود را منحل خواهد کرد و در آن جا ادامه بقا خواهد داد. اما گرایش دوم، در تقابل با گرایش نخست، احتمالاً با تأکید درست بر ماهیت و نقش ILO، و ضرورت تقویت تشکل های «مستقل» کارگری، به این نتیجه نادرست می رسد که هرگونه دخالتگری در این ظرف را به دلیل ماهیت ارتجاعی آن باید بایکوت کرد. اما خط صحیح و انقلابی، یک گرایش سوم را شکل می دهد و آن این است که در صورت وجود پایه در یک چنین تشکلات زردی، باید در آن ها مداخله کرد تا توهم پایه های کارگر آن را خنثی نمود، مگر آن که وزن گرایش چپ و رادیکال جنبش کارگری و تشکلات مستقل تا به درجه ای باشد که بدون مداخله عملی در درون چنین نهادهایی، امکان افشا و جذب پایه های آن ها به سوی خود را داشته باشد. در غیر این صورت، عدم مداخله- البته مداخله ای با سازمان بایی مخفی و به شکل غیر علنی در درون پایه ها- در حکم واگذاری میدان به دست خود رهبری بورژوایی و تداوم توهم کارگران به آن خواهد بود. بنابراین یک گرایش انقلابی، مداخله در چنین نهادهایی را به عنوان پیش شرط مفروض می گیرد. منتها برای این دخالتگری، اولاً باید ظرف و تشکیلاتی از «پیش» تدارک دیده شده باشد، چرا که نمی توان نیروی «جذب شده» را بین زمین و هوا رها کرد؛ ثانیاً باید «هدف» از دخالتگری مشخص باشد.

همه این ها به آن معناست که مارکسیست های انقلابی باید وظیفه و چشم انداز بلندمدت خود را در ابتدا ترسیم کرده باشند تا در مواجهه با شرایط جدید و گشایش هایی که رخ خواهد داد، بتوانند در راستای همان هدف از پیش تعیین شده دخالتگری کنند.

اگر به رویدادهای دست کم یک دهه گذشته بازگردیم، این «وظیفه» مشخص می شود. ما دیدیم همان توده معترضی که به دنبال انتخابات ۸۸ به مدت دو سال درگیر اعتراضات خیابانی بود، و به موازات تغییر شرایط عینی و افزایش سرکوب ها، به گسست تدریجی از رهبران اصلاح طلب و مطالبه سرنگونی هم رسیده بود، طی دو



روشنفکر، یعنی رهبران عملی جنبش کارگری، داشته و در مرکز توجه آن ها باشد. به دلیل فقدان چنین ارگانی است که می توان دید در شرایط کنونی با وجود حضور ده ها و ده ها مورد از سازمان ها و احزاب خودخوانده طبقه کارگر، درست در بزنگاه های تاریخی که توده های مردم در ایران، ترکیه، برزیل، مصر و غیره بیرون آمده اند، از کوچکترین درجه تأثیرگذاری برخوردار نیستند و جنبش را بدون رهبری تنها گذاشته و دو دستی به خود بورژوازی تقدیم می کنند (و در این حالت اغلب خود طبقه کارگر را به دلیل «عدم آمادگی»، مقصر اعلام می کنند).

تدارک برای «حزب پیشتاز انقلابی»، وظیفه اصلی مارکسیست های انقلابی است و مدت هاست در دستور کار قرار دارد؛ و هر فعالیتی خارج از این حوزه، در تحلیل نهایی ائتلاف وقت و انرژی، و خُرده کاری محسوب خواهد شد.

برای آن که مسیر عمومی این تدارک را تشخیص بدهیم، باید توجه داشته باشیم که تمامی اعتراضات خودانگیخته تاکتونی کارگران، به حق موتور محرکه جنبش بوده اند. وجود این اعتراضات و اعتصابات نشان می دهد که شماری از کارگران در تقابل با حملات سرمایه داری (از قبیل کاهش دستمزد، عدم پرداخت دستمزدهای معوقه، سیاست خصوصی سازی و کوچک سازی، طرح استاد-شاگردی و غیره)، به «اعتصاب» فکر می کنند و آن را بدون مشخص بودن رهبران عملی اعتصاب، سازمان می دهند. یعنی در یک کلام جمع های مخفی خود را که می توان «کمیت های عمل مخفی» خواند دارند. اما بخش پیشروی طبقه کارگر، یعنی کسانی که نقداً به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند نیز باید کمیت های اخص خود، یعنی «کمیت های عمل مخفی سوسیالیستی» را داشته باشند. چنان چه این کمیت ها در سطح محلات کارگری، کارخانجات و محیط های کار ایجاد گردند، برای ارتباط با یک دیگر، انتقال تجربیات یا هماهنگی برخی اقدامات مشترک، به ارگانی سازمانده نیاز دارند که چنین وظیفه ای را یک «شریه» می تواند به عهده بگیرد. از درون چنین پروسه ای است که می

موجود آغاز کند و آن را به مطالبه انقلاب، تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی دولت سرمایه داری پیوند بزند. این چکیده و فشرده کارکرد «حزب پیشتاز انقلابی» است، و این دقیقاً همان چیزی است که وجود ندارد و باید ساخته شود. هرگونه تشکل مستقل کارگری یا هر نهاد ضد سرمایه داری هم تنها با یک چنین ستون فقراتی است که می تواند در برابر انحرافات دوام بیاورد.

چنین حزبی، همان طور که از نامش برمی آید، مشخصاً حزب یک اقلیت «پیشرو» است، و نه عموم کارگران، و تنها در شرایط اعتلای انقلابی می تواند در صورت متشکل کردن طبقه کارگر به حول برنامه خود، به «حزب طبقه کارگر» مبدل شود. در واقع دو گروه هستند که در اصطکاک با هم، یک دیگر را تکمیل می کنند و شالوده این بخش پیشرو را تشکیل دهند:

کارگرانی که در جریان مبارزات به آگاهی سوسیالیستی دست یافته اند، یعنی بخش پیشرو طبقه کارگر که می توان «کارگران روشن فکر» نامید کسانی هستند که در واقع روشن فکران طبقه خود هستند؛ کارگرانی که قادر به مطالعه (حتی کتب تئوریک) و قلم زدن هستند، کسانی که در کف کارخانه و محل کار حضور دارند، و به همان میزان دیگران کار می کنند، این ها هستند که به رهبران عملی طبقه کارگر تبدیل می شوند و در همین ایران نیز شمارشان کم نیست.

از سوی دیگر ما روشن فکرانی را داریم که عموماً از پیشینه دانشجویی و خاستگاه طبقه متوسط می آیند، کسانی که در قیاس با دیگران زمان بیشتری برای مطالعه و نوشتن داشته و در نتیجه از قابلیت های ذهنی بالاتری برخوردارند، ولی با این وجود در عمل به اثبات رسانده اند که قابل اعتمادند و به سوی طبقه کارگر تمایل دارند، در درون طبقه کارگر شناخته شده اند و مورد پذیرش رهبران عملی طبقه کارگر هستند؛ اگر این گروه را «روشن فکران کارگری» بنامیم، می توانیم بگوییم که بنابراین ترکیب این دو گروه در جامعه به معنای آغاز به ایجاد همان «ظرف مشخصی» است که در بالا شد، یعنی حزب پیشتاز انقلابی. حزب پیشتاز باید به طور اکید ارتباط و پیوندی نزدیک و ارگانیک با کارگران



آقای اسانلو، با پول های آلوده فعالین کارگری را آلوده نکنید، لطفاً آن را برای خود نگه دارید.



بازگشت به فهرست

در تلویزیون «اندیشه»، شوی ظاهراً غیر برنامه ریزی شده ای با حضور منصور اسانلو برگزار شد^{۲۲} و در بین برنامه، شومن تلویزیون لازم دانست چند دقیقه ای برنامه را قطع کند، به این دلیل که «یک کار واجب پیش آمده بود». پس از این سکانس، برنامه وارد سکانس بعدی می شود که در آن رئیس این تلویزیون با اعلام پرداخت مبلغ یکصد هزار دلار کمک مالی، منصور اسانلو را غافلگیر می کند.

یک آماتور تازه وارد شده به عرصه سیاست به خوبی می فهمد تلویزیونی که آگهی تجاری پخش می کند، علاوه بر اهداف تعریف شده خود، مشغول کسب درآمد نیز هست. آقای دورمانی مدیر این تلویزیون باید قلب بسیار تپنده ای داشته باشد که برای جنبش کارگری بتپد تا چنین سخاوت هایی از خود به نمایش بگذارد. رقم پرداختی در واقع مبلغی است که از تثبیت اسانلو به عنوان رهبر جنبش کارگری مورد قبول نهادهای امپریالیستی و بورژوازی متحد آن پرده برداری می کند، به گونه ای که بتواند برای فعالین کارگری هم قابل قبول باشد. گرایش مارکسیست های انقلابی بنا بر شواهد مشخص از قبل این

توان نطفه های اولیه «حزب پیشتاز انقلابی» را برای انجام وظایف و تکالیف فوق به وجود آورد. به طور خلاصه، این وظیفه اصلی پیش روی ماست که تاکنون بیش از حد به تعویق افتاده و متأسفانه با توجه به سرعت تحولات جنبش کارگری، زمان چندانی برای تدارک آن نیست. دخالت های آتی در تشکلات زرد احتمالی، تنها در راستای چنین چشم اندازی معنا خواهد شد.

از سوی دیگر در شرایط افتراق و ضعف های درونی جنبش، ضرورت «اتحاد عمل» بیش از پیش برجسته می شود. «اتحاد عمل» (و نه وحدت یا اتحاد نظر)، به عنوان یک تاکتیک عموماً موقتی، حول «موضوعات مشترک» و مورد توافق جنبش صورت می گیرد، و آن هم دقیقاً در شرایطی که کل تشکل ها و جریان های چپ و کارگری در داخل و خارج در نهایت ضعف و افتراق به سر می برند و بنابراین به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیستند. در شرایط اوج پراکندگی و افتراق نیروهای مختلف طیف چپ، و زمانی که در کل این طیف به سختی می توان جریانی را یافت که مخالفتی جدی با اعتراض علیه اعدام ها، برگزاری اول ماه مه، آکسیون حمایت از کارگران زندانی و خانواده هایشان داشته باشد، باید «اتحاد عمل» ویژه را به عنوان یک سنت و سبک کار جا انداخت و به کار برد. در طی این اتحاد عمل ویژه، نیروهای مختلف طیف چپ، با حفظ استقلال و مرزبندی های خود، مشترکاً امکانات و توانایی های شان را روی موضوع مشترک متمرکز می کنند به این ترتیب فعالیت های حمایتی (در قالب آکسیون ها و غیره) برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و خنثی کردن ضربات آن، می تواند به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرد، و متعاقباً تأثیر ملموس تری داشته باشد.

۲۴ خرداد ۱۳۹۳

²² <http://andisheh.tv/index.php/hamsedae>



داخل نظام و حمایت های نهادهای امپریالیستی مانند آی ال او تسلط مورد نیاز بر جنبش کارگری برقرار شود تا در پروژه های آینده تغییرات از بالا به کار آید.

فعالین حقیقی جنبش کارگری در بدترین وضعیت مالی هم نیازی به کمک دشمنان به تازگی خیر شده خود ندارند، زیرا که اتکای آن ها به خود جنبش کارگری است. حتی سنت سندیکالیستی و اتحادیه کارگری در اروپا همواره برای جمع آوری کمک مالی متکی بر دست های پر توان خود کارگران است. جمع آوری کمک مالی نیز برای خانواده های زندانیان سیاسی کارگر باید به وسیله متحدان طبقه کارگر صورت بگیرد و نه سرمایه داری «خیرخواه» که پشت سر این خیرخواهی، خواهان تحت کنترل درآوردن جنبش کارگری برای خدمت به سرمایه داری از نوع آمریکایی آن هستند.

ما از همه فعالین کارگر در بند و یا بیرون از زندان می خواهیم چنان چه در آینده مبلغی از سوی منصور اسانلو یا حیطه ای که وی در مرکز آن قرار گرفته است به آن ها ارسال شد، از پذیرش آن خودداری کنند. اجازه ندهیم جنبش کارگری را با پول های آلوده، از مدار مبارزه طبقاتی خود خارج کنند. جنبش کارگری جنبشی برای معامله و کسب امتیاز طبقاتی نیست، این جنبشی است برای لغو سیستم امتیاز طبقاتی.

شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۳

مقطع تاریخی را تحلیل کرده و اکنون تحلیل این گرایش صحت خود را به اثبات می رساند. شاید شخص منصور اسانلو آمادگی قلبی برای ایفای نقش در این شوی تلویزیونی را نداشته بود و به این ترتیب صحنه های طبیعی تری ساخته می شد، اما مجریان این برنامه صحنه را به طور حرفه ایی پیش بردند و ناگهان امداد های غیبی نیز از راه رسیدند و هر کدام مبلغی به این رقم افزودند که یقیناً این مبالغ فقط سمبلی از مبالغ کلانی است که برای تحت کنترل درآوردن جنبش کارگری در نظر گرفته شده است. درست به همین دلیل مجری برنامه که تلفن یک شنونده را که می خواست خطاب به منصور اسانلو چیزی بگوید قطع کرد و بعد از این، با وجود وقت کافی برای ادامه برنامه، موزیک شروع شد. این در حالی بود که شومن این شو می دانست قرار است تماس های بیشتری برای اهدای پول برقرار شود. در واقع گویا از اتاق کنترل ندا سر رسید: دیگر کافی است، برنامه را قطع کنید.

مسأله اصلی در این شوی تلویزیونی این بود که با پرداخت مبالغ سمبلیک پروژه سازش و تثبیت منصور اسانلو به عنوان رهبر جنبش کارگری آغاز و رسمیت بیابد. اشک های شوق اسانلو نیز این شور و هیجان را آن چنان افزایش داد که باعث گردید وی جمله سازش طبقاتی خود را این گونه فرمولبندی کند:

«انسانیت فراتر از نگاه های بسته طبقاتی می تواند عمل کند و یک پیوند عمیق بین همه انسان ها برقرار کند به پاس انسانیت»

البته «نگاه باز» اسانلو هرچه مایل است می تواند نظاره گر این «انسانیت» باشد، اما فعالین رادیکال و انقلابی جنبش کارگری به او اجازه نخواهند داد چنین درهم آمیزی طبقاتی تحت عنوان «انسانیت» به جنبش کارگری تزریق شود. جنبش کارگری هیچگاه بدین آشکاری مورد «لطف و عنایت» گرایش بیرون از خود نبوده است. این مبالغ تنها بخشی از بودجه خریداری فعالین سرشناس کارگری است تا با کمک آن ها و بخش های اصلاح طلب



طبقه ای های خود باشیم. ما می دانیم سرمایه داران میلیارد ها میلیارد تومان از استثمار کارگران سود به جیب می زنند، و در پروسه چنین سازش هایی بخش بسیار ناچیزی از آن را با برنامه ریزی دقیق برای تفرقه اندازی و گسترش پراکندگی میان کارگران و فعالین کارگری هزینه می کنند و از طریق این پول های آلوده، کارگران را تابع شرایط غیر انسانی موجود نگه می دارند،



نتیجه این گونه سازش ها ادامه گرسنگی، سلطه سرمایه داران و فقر و فلاکت دائمی برای ما کارگران است، خصلت ذاتی سرمایه داران این است، هر ریالی که هزینه می کنند به عنوان سرمایه گذاری به حساب آورده و می خواهند هزاران ریال از قبل آن سود ببرند. در حال حاضر سرمایه داران و دولت های حامی آن ها از پولی که می خواهند از طریق منصور اسانلو به کارگران یا فعالین کارگری بدهند این است که در دوره بحرانی جمهوری اسلامی به کارگران بگویند که مبارزه طبقاتی وجود ندارد، و «ما» یعنی سرمایه داران کارگران را استثمار نمی کنیم، و هیچ اختلافی میان کارفرماها و کارگران وجود ندارد، هر گاه چنین فکری را کارگران بپذیرند مبارزه منحرف شده و بقای سرمایه داری تضمین خواهد شد، یعنی سازش طبقاتی اتفاق خواهد افتاد، و امروز بخشی از سرمایه داری به منصور اسانلو برای فریب کارگران چنین مسئولیتی را داده است. اما منصور اسانلو با پس داد این پول می تواند هنوز در طبقه کارگر به عنوان فعال کارگری جایگاه خود را حفظ کند، اگر پس ندهد یعنی خدمت کاری سرمایه داری را پذیرفته است.

منصور، هنوز دیر نشده، از صف کارگران جدا نشو!

بازگشت به فهرست

با خبر شدیم در یک برنامه تلویزیونی که گفته می شود صاحبان آن مرتبط به تشکیلات پهلوی هستند، مبلغ قابل توجهی کمک مالی به اسانلو واگذار شده است تا ایشان در میان فعالین کارگری تقسیم کنند. ما که به خوبی می دانیم حتی یک ریال از این پول ها نتیجه دست رنج صاحبان آن ها نبوده، بلکه برعکس، نتیجه استثمار امثال ما کارگران است، بسیار ناراحت کننده است که چرا منصور اسانلو نه تنها از دریافت آن امتناع نکرد، بلکه با شوق زدگی جملاتی در وصف آشتی طبقاتی بیان کرد. از نظر ما این می تواند به معنی پروسه سازش با دشمنان طبقاتی کارگران باشد، مراحل قبلی آن را عذناً به صورت اتخاذ تاکتیک ها و روش های فعالیت و برنامه ای و همچنین نظرات سیاسی منعکس می کرد، اما اکنون با نشستن پشت میز آشتی طبقاتی و دریافت مبالغی که معنایی به جز تثبیت این آشتی طبقاتی ندارد، می رود تا نقطه پایانی بر پروسه سازش طبقاتی را نمایان کند. ما کارگران زندانی علی رغم عدم دسترسی به منبع درآمد، صد بار ترجیح می دهیم وضعیت نابسامان مالی خود و خانواده خود را تحمل کنیم، اما از پذیرش چنین پول های که آلوده به خون کارگران است و برای منحرف کردن مبارزات جنبش کارگری و تفرقه افکنی میان کارگران خرج می شود امتناع کنیم.



ما وقتی که از جنبش مستقل کارگری حرف می زنیم به این معنی است که نه تنها می خواهیم استقلال را در سیاست کارگری و تشکیلات کارگری حفظ کنیم، بلکه به خصوص می خواهیم از نظر مالی مستقل و متکی به هم



پول های «کثیف» مبارزات کارگران را فاسد خواهد کرد!

بازگشت به فهرست

رضا شهابی، عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد تهران و حومه

این روزها به نظر می رسد که بار دیگر خطری جدی و توطئه گرانه در راه است. در سال ۱۳۸۶ فعالین واقعی جنبش کارگری با افشاگری عوامل نهادهای ضد کارگری و امپریالیستی توانستند جلوی فعالیت های آن ها را بگیرند. اما نهاد های ضد کارگری و در کل نهاد های بورژوازی هیچ وقت از پای نخواهند نشست و هر بار سعی خواهند کرد در اشکال گوناگون به جنبش کارگری نفوذ کنند و با داشتن عوامل دست گمارده جنبش کارگری را به فساد بکشانند. اما جنبش کارگری ایران، نشان داده است که کارگران و پیشروان جنبش طبقاتی کارگری، با حساسیت خود تمامی توطئه های آنان را نقش بر آب خواهند کرد.

نگاهی به تجربه سندیکای شرکت واحد

پول های کثیف، حربه قدیمی است که نظام های امپریالیستی و ضد کارگری برای تضعیف و وابسته کردن و در یک کلام ریشه کن کردن مقاومت طبقه کارگر به کار می بندند و با این ترتیب است که پول های به اسم حمایت از سندیکا ها و اتحادیه های کارگری و یا خانواده های کارگران از سوی ارگان هایی با پوشش دموکراتیک و دموکراسی خواهی، اما در واقع ضد کارگری، وارد چرخه مالی کارگران و نهاد های مدافع آنان می شوند.

شاید در وهله اول این طور به نظر برسد که مهم، نیاز جنبش کارگری به امکانات مالی است، نه منابع تأمین کننده آن، اما با اندک مکث و وسواس طبقاتی مشاهده خواهد شد که پشت پرده، برنامه و سناریوهای ضد کارگری در جریان است که نه تنها در خدمت کارگران و جنبش آنان قرار نخواهد گرفت، بلکه دقیقاً باعث به



به همین دلیل و به این وسیله اعلام می داریم که نه تا کنون به ریالی از این نوع پول های آلوده نیازمند بوده ایم و نه فعالیت مستقل مان اجازه می دهد از این پس به آن نیازمند باشیم. همچنین به سایر فعالین کارگری هشدار می دهیم که از دریافت چنین پول هایی امتناع ورزند، چرا که قبول چنین پول های آلوده به طور خود کار دریافت کننده را از صف کارگری جدا کرده، به صف دشمنان کارگران متصل می کند.

بنابراین به منصور اسانلو نیز توصیه می کنیم، پول های دریافتی مذکور را پس داده و خود را بیش از این از صفوف جنبش کارگری جدا نکند.

اگر فعالین واقعی کارگری قصد آلوده شدن با این پول ها را داشتند و به جای مبارزه تن به سازش طبقاتی می دادند زجر زندان را متحمل نمی شدند، و زندگی آن ها این قدر با سختی و مشقت مالی سپری نمی شد. ما منتظر شنیدن خیر پس دادن این پول توسط منصور اسانلو در اسرع وقت و اعلام علنی تقابل او با گرایش های خارج از طبقه و دشمن طبقه کارگر هستیم، تا بتوانیم دوستی و اتحاد طبقاتی خود را مانند سابق حفظ کنیم، اگر منصور اسانلو در پس دادن پول های فوق کوتاهی و تعلل کند به این معناست که می خواهد آگاهانه از طبقه کارگر جدا شده و به خدمت سرمایه داران، کارفرمایان و دولت های سرمایه داری بپردازد.

شاهرخ زمانی از زندان گوهر دشت کرج، رضا شهابی از زندان گوهر دشت کرج، محمد جراحی از زندان مرکزی تبریز
تاریخ: ۱۳۹۳/۳/۱۵



این کار از یک طرف باعث می‌شد تا رانندگان شاغل در جریان اوضاع و احوال همکاران اخراجی خود قرار بگیرند و به صورت جمعی به ایشان کمک کنند و از سوی دیگر اعضای اخراجی را در جریان وضعیت همکاران شاغل قرار می‌داد تا بدین وسیله بتوانند ایشان را در پی گیری حقوق حقه‌شان ترغیب نمایند.

سومین و شاید مخرب‌ترین پیامد «پول‌های کثیف و فساد آور» عبارت است از شیوع بی‌اعتمادی اعضا به یکدیگر و قوت گرفتن روحیه فرد گرایی در افراد به این نحو که پول‌های بی‌نام و نشان «یا به عبارت درست تر با نام و نشان فاسد»، بی‌سرو صدا و به اعتبار روابط دوفره به عوض قرار گرفتن در اختیار مجموعه (که این خود مصیبتی است) به جیب افراد می‌رود و در این موقعیت به هر صورت ماجرا به نام عضوی از مجموعه نوشته می‌شود و همچنین فرد پس از چند مرتبه دریافت چنین وجوهی و مرتفع شدن نیازهایش دیگر احساس تعلق خاطر و هم‌ذات‌پنداری با رفقای و همکارانش را از دست می‌دهد و به موجودی منفعت طلب بدل می‌گردد که صرفاً در صدد بیرون کشیدن گلیم خودش از این آب گل‌آلود است.

رفقا و کارگران عزیز؛

هوشیار باشیم که در دام حربه‌های کثیفی از این دست که در کمین ما نشسته است نیفتیم. این وسط اگر با هم بمانیم پیروز خواهیم شد. ما همیشه به استقلال مالی باور داشته و داریم. با همبستگی و کمک‌های ناچیز کارگران و مدافعان کارگری می‌شود نیازهای حداقلی خود را بر طرف کرد. باید چهره‌های مخرب و ضد کارگری را افشا کرد و اجازه ندهیم افراد سست عنصر، باور و اعتماد طبقاتی کارگران را سخره بگیرند.

آنان که شرافت کارگری را مستمسک خود قرار داده‌اند باید بدانند که شرافت کارگری یعنی اعتماد، با هم بودن و برای همدیگر بودن، شرافت کارگری یعنی داشتن حس برابری خواهی برای یک زندگی شاد همراه با نان و آزادی در دفاع از منافع طبقاتی طبقه کارگر!

انحراف کشیدن خواست و مطالبات کارگران در رسیدن به منافع آبی و آبی خواهد شد.

به بعضی از پیامدها می‌شود به صورت گذرا اشاره داشت. اولین و بی‌واسطه‌ترین این پیامد «پول‌های کثیف و فساد آور» بهانه دادن به دست‌نهادهای امنیتی و سرکوب‌گر است که با زدن مهر «وابسته» و «جاسوس» به کارگران مجوز قلع و قمع ایشان را صادر کنند. در واقع به جریان انداختن این پول‌های کثیف از جمله روش‌های خود این نهاد هاست.

دومین تأثیر «پول‌های کثیف و فساد آور» تضعیف اصول کار تشکیلاتی و احساس تعلق فرد به مجموعه رفقاییش است. به این ترتیب که با علی‌السویه شدن مسائلی چون پرداخت حق عضویت فرد آرام آرام اهمیت خود را به عنوان یک عضو مجموعه نادیده می‌گیرد. به همین نسبت که مرکزیت تشکیلات هم به عنوان مغز متفکر و سازمانده، به مرور نسبت به اعضای بدنه خود احساس بی‌نیازی می‌کند.

در این زمینه بد نیست به تجربه‌ای دیگر که به همراه رفقا و همکارانم در مجموعه سندیکای شرکت واحد داشتیم اشاره‌ای بکنم.

در تمامی سال‌های نیمه اول دهه ۱۳۸۰ طریقه تأمین کمک مالی مورد نیاز سندیکا و هزینه‌های آن عبارت بود از:

- ۱- چاپ بولتن و جزوه و فروش آن به کارگران
 - ۲- برگزاری کلاس‌های آموزشی
 - ۳- چاپ قبض دریافت حق عضویت و گذاشتن آن در اختیار اعضا
 - ۴- برگزاری برنامه‌های تفریحی و فرهنگی از قبیل گلگشت
- حتی کارگران اخراجی عضو سندیکا برای نشان دادن همبستگی خود با دیگر اعضا با حضور در پایانه‌های مسافری با فروش چای و عدسی درآمد حاصل از آن را در اختیار سندیکا قرار می‌دادند.



باید گفت که بسیاری از کارگران و نمایندگان واقعی کارگری زندانی از جمله بهنام ابراهیمزاده و جعفر عظیمزاده هم‌اکنون که این پیام تهیه می‌شود، در سلول انفرادی زیر بازجویی و شکنجه قرار دارند و یا بسیاری به دنبال پرونده‌سازی‌ها تحت پیگرد هستند و تعدادی از کارگران زندانی به صورت ناشناس در زندان‌ها می‌باشند، چون جمهوری اسلامی هیچ‌گونه آماری نمی‌دهد.

ما امضا کنندگان این نامه با استناد به دلایلی که در متن دیگری در پیوست این نامه تقدیم خواهیم کرد، از شما می‌خواهیم در جهت امکان کسب حقوق حقه طبقه کارگر ایران برای کارگران ایرانی که داعیه نمایندگی آن‌ها را دارید، سه درخواست ما را در نشست ۲۰۱۴ سازمان جهانی کار پیش ببرید:

۱- با توجه به دلایل پیوست، خانه کارگر و یا تشکل‌های دولتی وابسته به آن نماینده کارگران ایران نیستند. به آن‌ها اجازه شرکت در اجلاس به عنوان نمایندگان کارگران ایران را ندهید.

۲- ما از شما که ادعای نمایندگی کارگران را دارید می‌خواهیم شرکت جمهوری اسلامی در اجلاس آتی را منوط نمایید به برگزاری انتخابات آزاد در جهت انتخاب نمایندگان کارگران ایران برای شرکت در اجلاس آتی سازمان آی.ال.او تحت قوانین مربوط به مقاوله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ که با نظارت نمایندگان انتخابی از میان تشکل‌های کارگری مستقل شرکت کننده در اجلاس سازمان جهانی کار برگزار گردد، تا در یک انتخابات آزاد و با نظارت سازمان جهانی کار معلوم شود نمایندگان واقعی کارگران ایران چه کسانی هستند.

۳- همچنین حضور تمامی بخش‌های جمهوری اسلامی در اجلاس آتی سازمان جهانی کار را مشروط به رعایت کلیه مواد مقاوله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ و دیگر قوانین جهانی کار نمایید.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

پیام شاهرخ زمانی، رضا شهابی و محمد جراحی به
اجلاس سازمان جهانی کار

بازگشت به فهرست

بخش اول نامه کارگران زندانی به اجلاس سازمان جهانی کار در سال ۲۰۱۴،

با سلام به حاضرین در نشست سالانه آی.ال.او

صدای ما را از زندان‌های رجایی‌شهر، اوین و تبریز بشنوید

جناب رئیس، تشکل‌ها، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری شرکت کننده در نشست سالانه سازمان جهانی کار در سال ۲۰۱۴:

توجه شما را به سرکوب و خفقان علیه تشکل‌های کارگری و نقض ابتدایی‌ترین حقوق خانواده ۵۰ میلیونی کارگران ایران در نبود امنیت شغلی، اخراج‌های میلیونی، دستمزدهای یک چهارم زیر خط فقر و ممنوعیت حق اعتصاب و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری و کشتار و اعمال ضد کارگری و راسیستی علیه کارگران پناهنده افغانی در ایران توسط مأموران جمهوری اسلامی جلب می‌کنیم.

آقایان و خانم‌ها،

صدای نمایندگان تشکل‌های مستقل کارگری و کارگران را از جمله رضا شهابی و بهنام ابراهیمزاده، جعفر عظیمزاده، مهدی فراخی شاندیز و عبدالرضا قنبری از زندان اوین در تهران، شاهرخ زمانی و رسول بداغی از زندان رجایی‌شهر کرج، محمد جراحی از زندان مرکزی تبریز، ابراهیم مصطفی‌پور، قاسم مصطفی‌پور، جمال میناشیری، هادی تنومند و محمد کریمی از زندان مهاباد و نیز محمد مولانایی، یوسف آبخرابات، واحد سیده از زندان بوکان و دیگر دوستان کارگری که در زندان‌های مختلف مانند سندانج، اهواز، اصفهان، شیراز، مشهد و... زندانی هستند، بشنوید.



کمیته‌های کارگری پیگیری و هماهنگی، کمیته‌های دفاع از کارگران زندانی و اتحادیه آزاد کارگران و فعالین کارگری و کارگران اعتصابی کار روزمره جمهوری اسلامی است. این سرکوب‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که حکومت ضدکارگری با تحمیل دستمزد یک چهارم زیر خط فقر، نابودی امنیت شغلی از طریق تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا و اخراج گسترده‌ی کارگران و بیکارسازی میلیونی و حذف یارانه‌ها، غارت ثروت‌های عمومی به صورت اختلاس‌ها و رانت‌های دولتی و رشد نجومی گرانی و تورم و بالاخره نابودی تمامی قوانین حمایتی در حوزه‌های قوانین کار، بیمه‌های بیکاری، بازنشستگی، درمانی و از کار افتادگی و در شرایط سرکوب و منع آزادی فعالیت تشکل‌های مستقل و داشتن حق اعتصاب، خانواده ۵۰ میلیونی کارگران را بدون داشتن وسیله دفاع از ابتدایی‌ترین حقوق خود در وضع فلاکت عمومی، گرسنگی و مرگ تدریجی قرار داده است. از طرفی بر خلاف میثاق‌ها و مقاوله‌نامه‌های جهانی مثلاً مقاوله‌نامه‌ی ۹۸ به خصوص مواد یک، دو و سه آن، تشکل‌های دولتی و کارفرمایی را به عنوان تشکل‌های کارگری از طریق سرکوب، خفقان و بگیر و ببند تحمیل کرده است، در همین حال ۳۵ سال است جوامع جهانی کارگری را نیز فریب داده نمایندگان انتصابی و دولتی و کارفرمایی را به عنوان نماینده کارگران در این جلسات شرکت می‌دهد. در مقابل با نادیده گرفتن مقاوله نامه ۸۷ از حضور نمایندگان واقعی کارگران در جلسات سازمان جهانی کار جلوگیری می‌کند. ما توجه جناب عالی و نمایندگان کارگران از کشورهای مختلف و دیگر دوستان شرکت‌کننده در نشست سال ۲۰۱۴ را به برخی از موارد متن مقاوله‌نامه که توسط جمهوری اسلامی زیر پا گذاشته می‌شود و سپس تناقض آشکار آن با تشکل‌های دروغین و دست‌ساز وابسته به رژیم جمهوری اسلامی به نقل از قوانین خود رژیم جلب می‌کنیم:

مقاوله نامه ۹۸ مصوب سی و دومین اجلاس سازمان جهانی کار در ۸ ژوئیه ۱۹۴۹ مربوط به حق تشکل و مذاکره دسته جمعی است.

رضا شهابی، عضو هیأت مدیره و مسئول مالی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه از زندان اوین تهران

شاهرخ زمانی، عضو سندیکای نقاشان از زندان رجایی‌شهر کرج

محمد جراحی، عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری از زندان تبریز

(پیوست بخش اول)

بخش دوم نامه کارگران زندانی به اجلاس سازمان جهانی کار در سال ۲۰۱۴

ما با استناد به دلایل زیر ثابت می‌کنیم خانه کارگر یا تشکل‌های وابسته به آن نماینده کارگران ایران نیستند.

تنها جرم ما کارگران زندانی در جمهوری اسلامی تأکید بر و مطالبه حق تشکل، حق اعتصاب و مطالبات اولیه کارگری است. به عنوان مثال به طوری که مشاهده می‌کنید، مراسم اول ماه مه روز جهانی کارگر در تمامی دنیا به رسمیت شناخته شده و برگزار می‌شود اما جمهوری اسلامی با ددمنشی تمام روز جهانی کارگر را هر ساله در تمامی شهرهای ایران به روز بگیر و ببند و سرکوب تمام عیار کارگران تبدیل می‌کند و امسال نیز طبق روال هر ساله‌اش کارگران را در شهرهای مختلف مانند تهران، کرج، اهواز، اصفهان، سنندج و ... به شدت سرکوب و ده‌ها فعال کارگری را دستگیر و زندانی یا بازداشت کرد.

جناب رئیس و تشکل‌های کارگری، حاضرین در نشست، دستگیری و زندانی کردن فعالین و اعضای تشکل‌های کارگری و سرکوب تشکل‌های مستقل کارگری مانند سندیکای کارگران هفت تپه، سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای نقاشان تهران، سندیکای نقاشان کرج، خبازان سقز، سندیکای فلز کار مکانیک و



حقوق و آزادی اتحادیه به نحوی که در موارد یک، دو و سه توضیح داده شده تأمین نماید.

ماده ۴:

در تشریح به مبادله آزاد قراردادهای دستهجمعی بین اتحادیه کارگری و کارفرمایان.

و همچنین مقالهنامه‌ی ۸۷ در سی و یکمین اجلاس جهانی در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۴۸ در آزادی ایجاد انجمن‌ها و حمایت از تشکل و آزادی بیان در ماده ۲ که تصریح کرده است کارگران می‌توانند، بدون اجازه قبلی اقدام به تشکیل سازمان‌ها به میل خود نموده یا به این سازمان‌ها بپیوندند.

ماده ۳:

حق دارند اساسنامه و آئین‌نامه خود را تنظیم و نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و عموم فعالیت خود را تنظیم و برنامه عملی خود را اعلام دارند.

ماده ۴: مقامات دولتی از هرگونه مداخله که ممکن است این حق را محدود یا مانع اعمال قانونی، باید خودداری نمایند.

ماده ۵: حق تشکیل اتحادیه‌ها، فدراسیون یا کنفدراسیون و پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی.

حالا توجه نمایندگان و ریاست نشست را به تناقض آشکار قوانین سازمان جهانی با قوانین و تشکل‌های دولتی ساخته و پرداخته جمهوری اسلامی که در واقع انتصابی هستند جلب می‌کنیم:

الف- شورای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی انتخابات و تشکیل شورای اسلامی کار مصوب ۱ دی ماه ۱۳۶۳:

۱- بر خلاف تعریف تشکل‌های صنفی ماده یک هدف تشکیل را تأمین قسط اسلامی و در تأمین این درک

ماده ۱:

الف- کارگران باید در مقابل اعمال ضداتحادیه‌ای و تبعیض‌آمیز در زمینه اشتغال از حمایت کافی برخوردار باشند.

ب- این گونه حمایت‌ها به ویژه در موارد زیر باید اعمال گردد:

۱- مشروط نمودن استخدام یک کارگر به این‌که عضو یک اتحادیه شود یا از عضویت یک اتحادیه استعفا کند.

۲- اخراج یک کارگر یا ایجاد مزاحمت برای او با وسائل مختلف به علت عضویت وی در یک اتحادیه یا به علت مشارکت وی در فعالیت تشکیلاتی در غیر ساعت کار و در صورت موافقت کارفرما در جریان ساعت کار.

ماده ۲:

۱- اتحادیه‌ها باید در مقابل هر گونه اقدام و فعالیت طرف مقابل که مستقیم یا غیرمستقیم علیه نمایندگان اعمال می‌شود و جنبه مداخله در تشکیلات و فعالیت و امور آن‌ها را دارد کاملاً معصومیت داشته باشند.

۲- اقدامات زیر از جمله اقداماتی است که از لحاظ مقررات این ماده به منزله مداخله‌ای غیرموجه تلقی می‌گردد:

الف- اقدام تحریک‌آمیز به منظور ایجاد اتحادیه کارگری دیگری که تحت نفوذ کارفرما یا اتحادیه کارفرمایی باشد.

ب- پشتیبانی از اتحادیه‌های کارگری به وسیله کمک مالی از طریق دیگر، بدین منظور که اتحادیه‌های مزبور را تحت نظارت کارفرما یا اتحادیه کارفرمایی بگیرند.

ماده ۳:

در صورت لزوم باید سازمان‌هایی ایجاد گردد که با شرایط و اوضاع هر کشور متناسب بوده و احترام و



در همین حال قوانین جمهوری اسلامی ضمن این که تمامی آزادی‌های کارگران را در مورد انتخاب کردن و یا انتخاب شدن و غیر سلب می کنند با رسالت و ذات مقوله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ کاملاً در تناقض هستند. تحت چنین وابستگی‌هایی است که شورای عالی کار در تعیین دستمزد برای کارگران طی ۳۵ سال گذشته همیشه جانب کارفرمایان و دولت را که خود یک کارفرمای بزرگ است گرفته و همیشه سقف دستمزد کارگران را یک چهارم زیر خط فقر تعیین کرده است. (وزارت کار نماینده مستقیم دولت ضد کارگری می باشد.)

ج- ماده ۳ آئین‌نامه انتخابات قانون شوراهای کار اسلامی مصوب ۳ تیر ماه ۱۳۶۴:

تشخیص (ایجاد تشکل) در شرکت های بزرگ دولتی و همچنین زمان تشکیل شوراهای کار با کسب نظر از دستگاه مربوطه به عهده شورای عالی کار می‌باشد.

به طوری که ملاحظه می‌شود تحت چنین قانونی ایجاد تشکل کارگری حتی به شکل وابسته‌اش در مؤسسات و مجتمع‌های بزرگ صنعتی مانند بخش نفت، گاز، خودروسازی، معدن و ... منوط به کسب اجازه از کارفرماها شده است. با توجه به ماده ۳ مقوله‌نامه ۸۷ که می‌گوید کارگران حق دارند اساس‌نامه و آئین‌نامه‌ی خود را تنظیم و نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و عموم فعالیت خود را تنظیم و برنامه عملی خود را اعلام دارند. در حالی که در قوانین ایران کارگران اجازه دخالت در قانون کار را ندارند. کارفرماها هرگز اجازه تشکیل را ندادند و در عوض به وسیله بسیج و حراست مسلح که وابسته به سپاه و وزارت اطلاعات هستند در کارخانجات حکومت پلیسی- نظامی برقرار کردند.

د- دستورالعمل مربوط به انتخاب نمایندگان کارگران مصوب ۶ اسفند ماه ۱۳۷۱:

ماده ۵: طبق شرایط نمایندگی هر واحد با ضوابط به عهده هیأت نظارت مرکب از افراد زیر است:

ضدانسانی و ضدکارگری و ماده ۲ در شرایط انتخاب شونده دیگر تأکید می‌کند اعتقاد و التزام عملی به اسلام و به ولایت فقیه و وفاداری به قانون اساسی.

۲- عدم وابستگی به گرایش‌ها، احزاب و سازمان‌ها.

این ماده یعنی حلقه به گوش شدن به مافیای ثروت و قدرت در اعمال کارگری که باعث می‌شود بخشی از کارگران مجبور به جاسوسی علیه بخش دیگر کارگران شوند که در طی ۳۵ سال گذشته هزاران نمونه از آن‌ها دیده شده است.

ب- آئین نامه اجرایی قانون شوراهای اسلامی کار مصوب ۱۷ مهر ۱۳۶۴:

ماده ۲- شوراهای اسلامی کار دارای اساس‌نامه خواهند بود در چهارچوب قانون شوراها و آئین‌نامه مربوطه تنظیم و نباید مخالف با موازین اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد و پس از تأیید شورای عالی کار و ثبت در وزارت کار و امور اجتماعی به اجرا در خواهد آمد. (این قوانین ضمن این که آزادی کارگران را به طور کامل سلب می‌کند و تمامی مطالبات صنفی و سیاسی کارگران را نادیده گرفته و تشکل‌های آن‌ها را وابسته به ایدئولوژی حاکمیت کرده است که باید تماماً تحت سلطه و همجهت با حکومت باشند و تشکل‌های کارگری برای ایجاد شدن خود باید از طرف بخش های مختلف حکومت (مانند وزارت کار و امور اجتماعی که بخشی از حکومت است اجازه بگیرد و ...) گزینش و تأیید شوند در غیر این صورت حق انتخاب شدن، حق انتخاب کردن و حتی تشکل‌ها حق تشکیل شدن را ندارند کاملاً مشخص است که کارگران در انتخاب شدن یا انتخاب کردن ذره‌ای آزادی ندارند، ما تعجب می‌کنیم طی ۳۵ سال گذشته چرا سازمان جهانی کار با توجه به عملکرد جمهوری اسلامی اجازه شرکت به خانه کارگر به عنوان نماینده کارگران ایران داده است و یا چرا تحقیقی در این مورد به عمل نیآورده است؟



خانه کارگر طبق ماده ۱۰ احزاب در وزارت کشور به ثبت رسیده است. بنابراین یک تشکل حزبی است و از بودجه حزبی برخوردار است و نمی‌تواند به اسم تشکل کارگری فعالیت کند. مثلاً خانه کارگر و شعبه‌های آن در سراسر کشور در زمان انتخابات تبدیل به ستاد انتخاباتی رییس‌جمهور یا نمایندگان مجلس می‌شود. این نشان از حزبی بودن این تشکل ضدکارگری می‌باشد.

آیا کسانی که تحت چنین اوصاف و معیارهای حکومت جمهوری اسلامی انتصاب شده‌اند و از چنین قوانین ضدکارگری تبعیت می‌کنند، می‌توانند نماینده کارگران باشند؟ در حالی که تمامی تشکل‌های مستقل کارگری زیر سلطه این حکومت سرکوب می‌شوند و فعالین آن‌ها در زندان‌ها به سر می‌برند یا تحت پیگرد شدید قرار دارند؟

۲۰ می ۲۰۱۴

رضا شهبابی، عضو هیأت مدیره و مسنول مالی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه از زندان اوین

شاهرخ زمانی عضو سندیکای نقاشان از زندان گوه‌ر دشت کرج

محمد جراحی عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری از زندان تبریز



۱- نماینده وزارت کار و امور اجتماعی (که همان دولت است)

۲- نماینده کارفرما

۳- یک نفر از کارگران باسواد که خودش کاندیدای نمایندگی نباشد.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید انتخاب شدن نمایندگان کارگران باید تحت نظارت نماینده دولت و نماینده کارفرما صورت بگیرد و ملاحظه می‌فرمایید که هیچ کدام از قوانین بیان شده جمهوری اسلامی هیچ رابطه با انتخاب شدن نمایندگان مستقل کارگری تعریف شده در مقاله نامه ۹۸ ماده های ۱، ۳، ۲، ۴ سازگاری ندارند، و صد در صد متناقض هستند.

و - آئین‌نامه چگونگی تشکیل انجمن‌های صنفی مصوب ۱۳۷۶ توسط هیأت وزیران:

اولاً نصف بیشتر کارگران ایران که در کارگاه‌های زیر ده نفر کار می‌کنند مشمول داشتن تشکل و انتخابات نمی‌شوند. ثانیاً مانند تمامی تشکل‌های دست‌ساز دولتی و فرمایشی ثبت و انحلال انجمن‌های صنفی در فصل سوم مواد ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ مستلزم تأیید وزارت کار یا دیگر نماینده حکومت می‌باشد، مخصوصاً مواد ۱۹ و ۲۰ کل اجازه فعالیت و ثبت آن را به عهده دولت گذاشته که ۱۰۰٪ خلاف مقاله‌نامه‌ی ۸۷ می‌باشد. و البته از همه این‌ها بدتر و ضدکارگری‌تر مراسم‌نامه خانه کارگر است. خانه کارگر در ماده یک بازوی مکمل جمهوری اسلامی و تلاش در جهت مصالح اسلام و انقلاب اسلامی و تأمین نیازهای عمومی تعریف می‌شود، در ماده ۳ استقرار نظام اقتصادی اسلامی و منطبق بر قانون اساسی را از وظایف خود بیان کرده است.

ماده ۴- تقویت هر چه بیشتر نهادهای جمهوری اسلامی و همکاری صمیمانه با آن‌ها در جهت تحقق اهداف انقلاب شکوهمند اسلامی می‌باشد. (نهادهایی که تماماً دشمن کارگران هستند)



صنفاى فعاليت مى کرد، وقتى پذيرفت که بايد مبارزه سياسى کرد، به جاى حزب منصور حکمت رفت به حزب بورژوازى پيوست. طنز ماجرا در اين است که حزب منصور حکمت به جاى نقد اين سياست، از او دنباله روى کرده و در مقابل سندىکايى شرکت واحد در ايران از شخص اسانلو حمايت کرد. معنى اخص اين وضعيت اين است که اين اسانلوى سندىکاليست و ماماشات جو است که طيف کمونيستم کارگرى را رهبرى مى کند و نه برعکس.

شما در قسمت ديگرى نوشته اى:

« يك ضرر شيوه برخورد رايج در چپ حاشيه اى، نديدن آن هاست که مخفيانه صدها برابر اسانلو از منابع مختلف امريکايى و خيلى امريکايى تر و سلطنتى و اسرانيلى و بقيه دول منطقه پول مى گيرند.»

بله البته اين يك ضرر محسوب مى شود، اما ضرر را نبايد با ضرر جبران کرد، يا به قول معروف هر جاى ضرر را بگيرى منفعت است. چرا بايد به جريمه نادیده گرفتن آن کمک هاى توصيف شده از قول شما توسط چپ حاشيه اى، از دريافت پول از گرايش هاى ارتجاعى شناخته شده دفاع کرد! آيا با اين کار، چپ حاشيه اى از حاشيه خارج و به مرکز هدايت مى شود!؟

اما آن چه که شما نادیده مى گيريد همان حاشيه اى بودن آن چپ است که دقيقاً به همين دليل هم نادیده گرفته مى شود، براى مثال توجه کنيد به فراخوان اخير کمک مالى ۱۰۰ هزار دلارى توسط يکى از همين چپ هاى حاشيه اى به نام حزب کمونيستم کارگرى. ايشان با وجود مدعى بودن «ميليون ها» مخاطبى که دارد، دو ماه زمان براى تهيه مبلغى تعيين کرده است که منصور اسانلو بيش از آن مبلغ را ظرف ۳۵ دقيقه دريافت کرد. حال شايد امر حدس زدن اهميت رفتار اسانلو ساده تر شده باشد و بتوان راحت تر فهميد چرا رفتار سياسى او اهميت دارد، اما يك دوجين رفتار چپ هاى مشابه حککا بى اهميت است. شما در ادامه نوشته ايد:

« مشکل اين گروه ها و محافل اگر پول گرفتن بود، لابد اولاً نمى بايست خودشان بگيرند و اگر گرفته اند مى

درباره مسأله کمک مالى

بازگشت به فهرست

عليرضا بيانى

به محمد فتاحى:

محور اصلى بحث شما دوست گرامى دعوت به واکنش سياسى است، اما در عين حال اولاً خود از آن حوزه دور شده و به واکنش هاى اخلاقى اکتفا مى کنيد و ثانياً در نقد بحث ها و نظرات غير سياسى خود به کلى نظرات غير سياسى ارائه مى کنيد. به عنوان مثال شما مى فرمايد:

« نتيجتاً کل احزاب و شخصيت ها را نبايد از روى مقدار پول دريافتى و منبع آن ارزيابى کرد، بلکه بايد از سر سياست هاى که در پيش مى گيرند به آن ها پرداخت.»

اين نظر به غايت غير سياسى و مختص گرايش هاى است که دست کم در زمينه مالى، منشأ آن نظرات منصور حکمت است (مثل نظرات اخير ثريا شهابى در همين زمينه).

تو گويى «مقدار پول دريافتى و منبع آن» خارج از مدار سياست است. يعنى يک کسى تصادفاً از کنار نجله رد مى شد و نيکى هاى انباشه شده خود را در آن ريخته تا شايد ايزد در بيابانش دهد باز! حتى در اين حالت هم باز پس گيرى در بيابان مطرح، و انگيزه اصلى عمل «نيک» است! در نتيجه نمى توان دريافت و پرداخت و منشأ پول را ماوراي سياست دانست و رفت به سراغ مسائل ديگرى از سياست.

تازه در مورد اسانلو موضوع اين است که در ابعاد ديگر سياست هم به دنبال برنامه حقوق بشر بورژوايى است و اين با فعاليت ايشان در روز نخست متفاوت است. اگر چه مبارزه سندىکاليستى در طيف راست قرار مى گيرد، اما با وجود و حضور پارامتر کمونيستى در جامعه، همين مبارزات مى تواند تحت الشعاع سياست انقلابى و کمونيستى قرار گرفته و يا دست کم در تقابل با آن قرار نگيرد. متأسفانه در ايران چنين وزنه قابل محاسبه اى وجود نداشت و به همين دليل سندىکاليستى مثل اسانلو که اساساً مبارزه سياسى را قبول نداشت بلکه فقط در حوزه

«اختلاف سیاسی» معرفی کردید، و بعد دوباره و بلافاصله دعوت به برخورد سیاسی کرده ای، حال معلوم نیست این مخاطب شما است که باید گیج شود که بالأخره واکنش به اسانلو از سر «اختلاف سیاسی» است، و دست کم به همین دلیل هم که شده این یک واکنش سیاسی محسوب می شود، و یا این گیجی در ماهیت چنین گفتار متناقضی نهفته است.

از دقیقه ۲۳ به بعد ویدیوی ذیل این یادداشت، اسانلو توضیحاتی می دهد که در واقع دیدگاه های حزب حکمتیست نسبت به رویدادهای سال ۸۸، یعنی آن چه که به «جنبش سبز» معروف شد را رد می کند که این موضوع اصلی نیست، اصل موضوع این جا است که محمد فتاحی به و ثریا شهابی و ... در دفاع از کسی وارد دخالت گری می شوند که درست نقطه مقابل نظرات آن ها در رابطه با اعتراضات ۸۸ قرار دارد. به زعم آن ها «جنبش سبز» بورژوایی و ارتجاعی بود و منصور اسانلو با صراحت از این «جنبش» دفاع می کند. مسائل به این سادگی شدت بی اطلاعی نظریه پردازان طیف کمونیسم کارگری به طور اعم، و گرایش حکمتیست (خط رسمی) به طور اخص به نقش آینده اسانلو در تدارکات مقابله با جنبش کارگری را نشان می دهد. اکنون آن ها برای حفظ سلامت خود هم که شده نه تنها ناچار می شوند تخم مرغ هایشان را در سبد منصور اسانلو قرار ندهند، بلکه حتی مجبور خواهند شد حسابشان با محافلی در ایران را که اسانلو حامدانه از آن ها دفاع می کند هم جدا کنند.

۳ ژوئن ۲۰۱۴

<https://www.youtube.com/watch?v=Gae6dsX1gnc#t=1410>

لینک مقاله محمد فتاحی تحت عنوان «از ترور شخصیت تا اتهامات پلیسی به فعالین کارگری»

<http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=48779#more-48779>

(۱) حملات به اسانلو از سر پول گرفتن بسیار بیمارگونه است..... از ثریا شهابی، منبع، فیسبوک محمد فتاحی

بایست به عمل خود نقد داشته باشند. در ثانی در افشاگری امروزشان نه سراغ حلقه ضعیف که شخص اسانلو باشد که سراغ احزاب چپ و راست بروند. نتیجتاً افشاگری این ها از اسانلو نه به خاطر کارش که به خاطر اختلاف سیاسی است. به این ها باید گفت سیاسی باشید؛ نقد سیاسی تان را بگویید و با پرت کردن اتهامات سیاسی و فحاشی، مبارزه سیاسی را لجنزار نکنید.»

در این جا روشن نیست «این گروه ها» چه کسانی هستند، اما نقد کنندگان همگی با اسم و آدرس مشخص هستند. این روش خود به دور از پرنسیب سیاسی است. شما اگر یک یا دو گروه می شناسید که خودش از این نوع پول ها دریافت کرده و به اسانلو هم نقد کرده است، خوب است اولاً نام آن ها را ذکر کنید تا با بقیه که چنین نکرده اند این همانی نشود، ثانیاً دریافت پول توسط آن ها و نقد آن ها به اسانلو فقط یک تناقض است، اما اصل موضوع نه حل این تناقض، بلکه موضوعیت دریافت کمک مالی اسانلو از گرایش های ضد کارگری است که دستشان در خون جنبش کارگری آلوده می باشد. در مورد حلقه ضعیف که اسانلو را در آن قرار داده اید هم مرتکب نگاهی وارونه شده اید. همه ما خوب می دانیم که طیف کمونیسم کارگری در زمینه دریافت کمک مالی دست و دل باز و گشاده رو است. ثریا شهابی در یک کلام آن را این گونه فرمولبندی می کند: «اگر طرف روز روشن و شفاف برای فعالیت سیاسی کمک مالی جمع کرده این چه ایرادی می تواند داشته باشد». (۱)

به این ترتیب پولی که در نور روشن استدیو فیلم برداری و علنی و «بی قید و شرط» به اسانلو داده شد، اما به هیچ یک از گرایش های طیف کمونیسم کارگری داده نشد، به این معنی است که اتفاقاً حلقه ضعیف نه اسانلو که همین طیف است. آن ها به وسیله دادن پول به اسانلو سعی در ایجاد ارتباط با حلقه جنبش کارگری دارند و این چیزی است که حلقه ضعیف چپ نه می خواهد و نه می تواند آن را ببیند.

در نهایت لازم است به این تناقض شما اشاره شود که یک بار واکنش به زعم خودتان چپ حاشیه ای به اسانلو را غیر سیاسی معرفی کرده ای و بعد دلیل واکنش را



ولی در این جا هم اولاً هیچ گونه نتیجه کنکرت و مشخصی از این گفته گرفته نمی شود و این توضیح مبهم باقی می ماند که «در شرایط فعلی» مارکسیست های انقلابی باید به دنبال «اتحادیه» های مستقل و «کشف» و «وسعت» بخشیدن به «پتانسیل انقلابی» آن ها باشند و یا اصولاً برای ایجاد حزب انقلابی تدارک ببینند؟ به بیان دیگر آیا میان این دو تقدم و تأخر وجود دارد یا خیر؟ ثانیاً، شما دچار یک خطا می شوید و می گوئید اگر «حزب طبقه کارگر» تشکیل شود، تعداد معدودی از «کارگران پیشرو» را در خود جای خواهد داد. اگر این چنین حزبی دربرگیرنده معدودی کارگر «پیشرو» است، پس چگونه حزب «طبقه کارگر» نام دارد؟! در واقع در این جا فراموش می شود که حزب مورد نظر، «حزب پیشواز انقلابی» است که اصولاً تا مدت ها تنها یک اقلیت پیشرو متشکل از کارگران روشنفکر و روشنفکران انقلابی را دربرمی گیرد، و تنها در شرایط اعتدالی انقلابی، «شاید» بتواند به «حزب طبقه کارگر» مبدل شود (که اگر شد، وظیفه اخص آن دیگر رهبری طبقه کارگر به مثابه یک طبقه به سوی کسب قدرت سیاسی و سرنگونی طبقه سرمایه داری حاکم خواهد بود).

شاید ابهامات اشاره شده در بالا ناشی از درک نادرست من باشد که در این صورت پاسخ و توضیح بیشتر آن را به شما واگذار می کنم. اما تا جایی که به مسائل بالا باز می گردد، یعنی «فعالیت علنی و مخفی»، «کمینه ها و تشکلات موجود» و «وظایف مارکسیست های انقلابی در شرایط فعلی»، ملاحظاتی دارم که به بهانه این بحث به طور فشرده مطرح می کنم.

مسأله این جاست که تمام بحث ها و «نظریه» های علنی گرای و فعالیت قانونی، اگر نتواند منطبق با شرایط و تحلیل مشخص از شرایط مشخص قرار بگیرد، بیشتر مورد استفاده خود حکومت سرمایه داری قرار خواهد گرفت تا جنبش ضد سرمایه داری و کارگری، و تجربه دست کم یک دهه گذشته در جنبش کارگری و دانشجویی همین را اثبات می کند.

پیرامون حزب و اتحادیه های کارگری و وظایف مارکسیست ها

بازگشت به فهرست

آرام نوبخت:

رفیق ژاله؛ شما در بخشی از نظرات خود می نویسید که «من فکر می کنم که سرشت عملکرد مبارزه مخفی و علنی در عمل دو پدیده مختلف هستند». در این جا مخاطب منتظر هست که مفهوم و «سرشت» متفاوت این دو شکل مبارزه را روشن کنید که برعکس شما با توضیح «مبارزه مخفی، پروپاگاندا است و مبارزه علنی، آرتیاسیون...» (؟)، موضوع را بیش تر گنگ می کنید تا روشن. یعنی مشخص نیست «پروپاگاندا» بودن فعالیت «مخفی» به معنای طرح شعاری، جنجالی و در نتیجه غیرعملی بودن این نوع فعالیت است یا چه؟

در قسمتی دیگر از نظرات خود ادامه می دهید که: «حتی در شرایط کنونی هم اتحادیه ها می توانند مطالبات خود را رادیکال کنند... در هر اتحادیه مستقلی باید پتانسیل انقلابی را کشف کرد و وسعت داد...».

در این جا این سؤال پیش می آید که اولاً مخاطب کدام «اتحادیه» ها هستند؟ و اگر این اتحادیه ها نقداً به مطالبات حداقلی چسبیده باشند و حیاتشان در گرو آن باشد، چگونه باید آن ها را «رادیکال» کرد؟ و ثانیاً «چه کسی» قرار است این پتانسیل انقلابی را (البته اگر وجود داشته باشد) کشف کند و وسعت بدهد. قاعدتاً چنین وظیفه ای را یک حزب انقلابی باید داشته باشد، اما شما در ادامه اضافه می کنید: «بورژوازی به خوبی می داند که حزب طبقه کارگر به آسانی تشکیل نمی شود، و اگر هم بشود، بیشتر از تعداد معدودی از کارگران پیشرو را در خود نمی گنجانند. ولی می داند که اتحادیه های کارگری قدرت بیشتری برای جذب طبقه کارگر در شرایط فعلی دارند».

در شرایط سیاسی کشوری که در آن برای یک چنین سطحی از فعالیت، هزینه ای برابر با مثلاً عضویت در یک هسته انقلابی سرنگونی طلب وجود دارد، باید فعالیت علنی و قانونی را انتخاب کرد و نه مثلاً ساختن هسته های مخفی انقلابی را؟ به بیان دیگر اگر این سطح از فعالیت علنی و قانونی آن ها چنین هزینه های سنگینی دارد، چرا نباید شیوه ای غیر علنی را در پیش گرفت که هزینه هایش هر چه هست، از این بیش تر نخواهد بود.

در نتیجه برای حل این تناقض تنها دو راه بیش تر وجود ندارد، و آن این که یا باید بی ربط بودن این سبک از فعالیت را در شرایط خاص موجود به رسمیت شمرد، یا در بیان و تحلیل درجه سرکوب جمهوری اسلامی کمی «تخفیف» قائل شد تا با این سبک از فعالیت مغایرتی نداشته باشد (و این حالت دوم، موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم رسید).

به علاوه انواع کمیته ها یا تشکل های مدافع فعالیت قانونی و علنی، موظف اند تا بیان کار خود را رو به جنبش ارائه کنند تا مخاطب قادر باشد درستی یا نادرستی این روش را ارزیابی کند.

قبلاً شاهد روش های علنی گرایی و فعالیت قانونی در حوزه دانشجویی بوده ایم که ضربه مهلکی بر کل جنبش دانشجویی وارد کرد؛ ضربه ای که حتی بر جنبش کارگری هم بی تأثیر نبود. تشکیلات دانشجویی «داب» درست به دلیل همین فعالیت علنی بود که نبض جنبش دانشجویی را به سادگی در دست خود حکومت سرکوبگر قرار داد. منظور و خواست جمهوری اسلامی از فعالیت قانونی دقیقاً همین است، یعنی به دست آوردن یک حلقه برای کشف سایر حلقه های فعالیت های سیاسی. برای جمهوری اسلامی سخت نیست که هر لحظه اراده کند، تشکیلات علنی و قانونی را تمام و کمال شناسایی کند، به آن حمله ور بشود، کل آن را از بین ببرد و از این طریق به کل بدنه یک جنبش صدمه وارد کند. جمهوری اسلامی دست کم در گذشته نه چندان دور بارها در عمل نشان داده که چنین توانی دارد.

طرفداران فعالیت علنی و قانونی در همین حوزه مهم ترین تناقض خود را رو می کنند و آن این است که از یک سو به سرکوب شدید و غیرقابل تحمل ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک- بعضاً تا سرحد ارزیابی خصلت «فاشیستی» جمهوری اسلامی- معترف هستند و از سوی دیگر می خواهند به هر ترتیب ممکن فعالیت خود را که لاجرم علنی و قانونی است توجیه کنند.

مثلاً به یاد داریم در گزارش های کمیته هماهنگی از بورش وحشیانه ای که به نشست ۶۰ نفره فعالان آن در کرج صورت گرفته بود، وضعیت این گونه توصیف شده بود که «افرادی که به ما کارگران در آن منزل حمله کردند، صد برابر از نیروهای اسرائیل وحشی تر بودند»، اما در عین حال در توجیه نامه نگاری با وزارت کار و سپس قوه قضائیه، اشاره شد که این تشکل از ابتدا نهادی علنی و قانونی بوده است. به همین ترتیب در همان مقطع «نشریه آلترناتیو» که در ستونی مجزا، پیدایش و ظهور «فاشیسم» را هشدار می داد، در ستونی دیگر مصاحبه با یکی از اعضای کمیته هماهنگی را منعکس می کرد که در دفاع از کار علنی و قانونی در همین نظام ظاهراً «فاشیستی» توضیحاتی داده بود، درحالی که نشریه مذکور فراموش کرده بود از او بخواهد دست کم نام علنی خود را ذکر کند! بنابراین روشن نیست چگونه می توان از یک سو روی مثلاً نسبت به رشد اعدام های گسترده در دوره روحانی به عنوان ابزار ارباب جنبش هشدار دارد، یا از سرکوب آزادی های مدنی تا سرحد دستگیری عده ای جوان غیر سیاسی به دلیل ساخت یک کلیپ رقص روی اینترنت حرف زد، اما ناگهان فعالیت تبلیغ را کرد که هیچ گونه تناسبی با بستر انجام آن ندارد.

جالب این جاست که مدافعین این سبک از فعالیت در نوشته های مختلف اعلام کرده اند که هزینه نوشتن یک نامه اعتراضی یا جمع آوری امضا، پیگیری مطالبات «حداقلی» جنبش، حتی مبارزت دموکراتیک و غیره، چیزی جز تحمل زندان، حبس، شکنجه و اعدام نبوده است، و ما هم در این تردیدی نداریم. منتها در این جا یک پرسش مطرح می شود و آن این است که چرا



سرکوب، راه را برای ورود عنوان انحرافات- از جمله گرایش رفرمیستی- به درون فعالین کارگری باز می کند.

گرایش های رفرمیست و اکونومیست خودشان را با شرایط فعلی وفق داده اند. معنای اخص رفرمیسم، مماشات با سرمایه داری است؛ به همین دلیل نیازمند تشکیلات و مکانیسمی است که به کمک آن بتواند این هدف را تأمین کند. این گرایش ها وانمود می کنند که در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر به حفظ این گرایش ها در برابر سرکوب نبوده است، چه برسد به حفظ کل طبقه کارگر. به همین دلیل است که می بینید که این قبیل گرایش ها تاکنون حتی یک اقدام عملی اصولی در جهت آزادی اعضای دستگیر شده خود نکرده اند و کل «فعالیت» مورد ادعای آن ها محدود بوده است به صدور فراخوان و محکومیت بازداشت ها. با تشدید سرکوب، گرایش به سمت فعالیت علنی و قانونی بیش تر شده، و این گرایش ها با محدود کردن خود در چنین چارچوبی، به جای حفظ خود از سرکوب، در واقع با سهولت بیش تری در معرض سرکوب قرار گرفته اند. در نتیجه به جای آن که بتوانند اعتماد به نفس را به طبقه کارگر منتقل کنند، در عمل منجر به کاهش آن می شوند.

همان طور که در ابتدا اشاره کردم نظریه های علنی گرایی و فعالیت قانونی اگر نتواند منطبق با شرایط و تحلیل مشخص از آن قرار بگیرد، بیشتر مورد استفاده حکومت سرمایه داری قرار خواهد گرفت تا جنبش. این از جمله نکات الفبایی و مفروض برای فعالان ضد سرمایه داری است. اما چرا؟

یک تشکیلات علنی و قانونی بنا به تعریف باید خود را ملزم به اجرای قوانین بداند. به این ترتیب اگر جمهوری اسلامی به تشکلی که خواهان «کمک به ایجاد تشکل های کارگری» است بگوید که در فلان منطقه، فعالیت «کمکی» خود را متوقف کنید والا شما را منحل و متلاشی خواهیم ساخت، باید به این درخواست عمل کند. اگر قانونی وضع شد که به موجب آن اعتصاب «حرام» اعلام شود، تشکیلات قانونی و علنی نمی تواند اعتصاب

کمیته های موجود در توجیه فعالیت علنی و قانونی خود، عموماً به تجربه سندیکای شرکت واحد رجوع می کنند و از قیاس خود با آن، درستی سبک فعالیت خود را نتیجه می گیرند؛ منتها اولاً توضیح نمی دهند که آن ها مانند سندیکای شرکت واحد تاکنون به ایجاد کدام تشکل مستقل کارگری یا سازماندهی کدام اعتصاب دست زده اند؟؛ ثانیاً عامدانه تنها نیمی از ماجرای پشت سندیکای شرکت واحد را مطرح می کنند.

سندیکای کارگران شرکت واحد در شرایطی که به هر ترتیب و به هر سختی که می شد تجمعی و مراسمی برگزار کرد، دست به اعتراضات و اعتصاب ضد سرمایه داری زد، و این درحالی بود که گرایش هایی مانند «لغو کار مزدی» اساساً با «رادیکال» مفروض دانستن خود، این قبیل حرکت ها را رفرمیستی ارزیابی می کرد. درحالی که تجربه عملی، عکس این را اثبات کرد. کارگران شرکت واحد هم معتقد به فعالیت قانونی و علنی بودند، به این علت که پایشان روی زمین سفت بود، از مبارزه صنفی شروع کردند و همین مبارزه، مبارزه سیاسی را به آن ها تحمیل کرد و این خود بلافاصله به سطح مبارزه ضد سرمایه داری تبدیل شد. منتها فعالان علنی سندیکا وقتی متوجه دستگیری رهبران خود شدند، بلافاصله مخفی شدند و اعتصاب خود را در شرایط مخفی سازمان دادند. و این اتفاقاً یکی از درس های مهم سندیکا بود که نادیده گرفته می شود.

ردّ دلایل تمایل و گرایش به سمت فعالیت علنی و قانونی موجود را باید در متن اوضاع موجود جنبش کارگری جستجو کرد. شرایط جنبش کارگری ایران ناموزون است، به این معنا که از یک طرف کارگران تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی هستند، و از طرف دیگر شدت مبارزات روزمره آن ها تا حدی است که در کم تر کشوری دیده می شود. این مبارزات هرچند پراکنده و بدون انسجام است، ولی ضرورتاً هر روز به اشکال مختلفی از مبارزه ضد سرمایه داری وارد می شود. فشار مبارزات کارگری علیه دولت سرمایه داری، منجر به افزایش سرکوب، فشار و ارعاب می شود. همین فشار و



پرسش قطعاً منفی بود، چرا که ماهیت فعالیت علنی و قانونی در چارچوب سیستم آن را می‌طلبید. این گونه بود که پس از احضار آقای جعفر عظیم زاده و خانم پروین محمدی پیش از برگزاری انتخابات ۹۲، آن‌ها پذیرفتند که «از دادن فراخوان تجمع خیابانی تا پایان انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۲ پرهیز خواهند کرد.» به علاوه آن‌ها تأکید کرده بودند که حق را برای خود محفوظ می‌دانند که پس از انتخابات ریاست جمهوری، تجمع خیابانی بکنند که عملاً آن‌ها هم به همان سرنوشت پیش از انتخابات «دچار شد».

در نتیجه فعالیت علنی و قانونی، این گونه تشکل‌ها را صراحتاً و بدون تعارف، به جناح چپ خانه کارگر و جناح راست جنبش کارگری تبدیل کرده است، هرچند که حتی در این سطح هم اهرم فشار هم محسوب نمی‌شوند.

به این ترتیب فعالیت علنی و قانونی، در حکم مذاکره است بر سر یک میز، منتها میان طرفینی که از نقطه نظر توانایی اعمال اراده و فشار کوچک‌ترین تناسبی با هم ندارند. به این ترتیب، طرف ضعیف‌تر برای حفظ بقای خود ناگزیر است به خواسته طرف مقابل که در هیئت یک حکومت با تمام ارگان‌های سرکوب آن است (حکومتی که حتی گرایش‌های درونی خود را هم تحمل نمی‌کند)، تن در بدهد. در نتیجه و در تحلیل نهایی، حدود اعتراض آن تا جایی خواهد بود که رژیم اجازه بدهد و به همین دلیل بدون آن که خود بخواهد، به زانده و مجری سیاست‌های آن‌ها بدل خواهد شد. تناقض تشکلات علنی و قانونی موجود هم در همین است که طی سال‌های گذشته ظرفی را به عنوان وسیله برای رسیدن به یک اهداف معین ساخته‌اند، منتها برای حفظ آن مجبورند هدف را قربانی وسیله کنند.

به علاوه طرفداران فعالیت علنی و قانونی، عامدانه و طی یک تردستی، مفاهیم «جنبش کارگری» و «سازماندهی» جنبش کارگری را در هم می‌آمیزند، و از علنی بود دستاوردهای یک جنبش، سازماندهی علنی و لاجرم تشکل علنی و قانونی را نتیجه می‌گیرند.

سازمان دهد. در این جا فعالیت علنی و قانونی به نفع حکومت سرمایه داری تمام خواهد شد. رفرمیست‌ها برای آن که در ظاهر نشان دهند نفعی برای سرمایه داری ندارند، تهدید به اعتصاب می‌کنند؛ اما اعتصابی که به اقتصاد صدمه ای نزند. در این صورت هم اعتصاب کرده‌اند و هم قانون را نقض نکرده‌اند! این درست همان موضعی است که در پیش کسی مانند آقای حسین اکبری اتخاذ کرد و اعتصاب را تاجایی موجه دانست که «به اقتصاد صدمه نرساند»! یعنی عجلاناً فراموش کرد که اصولاً کار اعتصاب، آسیب رساندن به اقتصاد و توقف تولید است، وگرنه چیزی جز یک امر تشریفات فرمالیستی نیست.

همان طور که در ابتدای نوشته اشاره کردم، یکی از راه‌های حل تناقض فعالیت علنی در شرایطی نظیر ایران این است که شما خود را با شرایط سرکوب وفق و حتی در بیان آن هم «تخفیف» دهید. به همین ترتیب است که آقای مازیار گیلانی نژاد پس از آزادی خود در روز ۱۷ اردیبهشت، طی مصاحبه‌ای با ایلنا از برخورد «قانونی» و «خوب» مأموران نهاد نظارتی صحبت می‌کند و ابراز امیدواری می‌کند که این رویه در دولت یازدهم ادامه پیدا کند.

سریال بی سرانجام جمع آوری طومارهای اعتراضی به ابتکار «اتحادیه آزاد» هم در نهایت به همین سرنوشت دچار شده است. معلوم نبود و نیست که وزیر کار در یک نظام بی در و پیکر سرمایه داری حاکم بر ایران دقیقاً چه کاره است که باید مخاطب و پاسخگوی شکایت و گله گذاری معرفی شود، و سلیلی از امضاها کارگران بر روی میز او قرار گیرد تا شاید به مشکلات کارگران «رسیدگی» کند. در همان زمان پرسش این بود که چنان چه وزیر محترم از این درخواست سر باز بزند- که چنین هم شد- در آن صورت موضع هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی چه خواهد بود و آیا این فعالین علنی و نیمه قانونی تلاشی برای متحد کردن حتی یک دهم از این تعداد امضا کننده طومار جهت مثلاً یک راهپیمایی اعتراضی یا مراسم اول ماه مه خواهند کرد؟ پاسخ به این



به «رهبران برجسته» ارتقا پیدا می کنند، از سطح آگاهی و خشم و انزجار توده مردم هم عقب تر هستند. آن ها برای حفظ خود، روز به روز بیش تر به خواسته های رژیم تن در می دهند، و تجربه های آتی اعتراضات در جامعه نشان خواهد که چه شکاف عمیقی بین آن ها و توده های معترض جامعه از نظر شدت و رادیکالیسم وجود دارد. در شرایط کنونی هیچ کار علنی مشخصاً مرتبط به نهادهای دولتی، به نتایج مطلوب نرسیده است؛ یا دست کم این روش کار نتوانسته مقام پیشروی کارگری را تضمین کند؛ سهل است که از توده های کارگر نیز عقب می ماند.

جنبش کارگری، تاریخ دارد و اگر این جنبش برای آموختن به تاریخ خود رجوع نکند، نه تنها محتوای خود را از دست داده است، بلکه خود تاریخ اش فاقد ارزش خواهد شد. سازماندهی مخفی در سنت دویست ساله جنبش کارگری در سطح جهان جایگاه ویژه خودش را دارد. اگر این سبک کار در سیستم استبداد نظامی فعلاً موجود در ایران کاربردی نداشته باشد و با هر زبانی «غیر واقعی» قلمداد شود، پس به راستی در کجا کاربرد دارد؟ چنین ادعایی به این معنی است که گویا این روش کار از اول هم در سنت جنبش کارگری نبوده است. همان طور که کار مخفی نمی تواند یک فرمول همیشگی باشد، کار علنی نیز تابع شرایط و ارزیابی صحیح از اوضاع سیاسی و اجتماعی است (درست همان طور که نمی شود یک بار و برای همیشه، نامه نگاری و طومارنویسی و نظایر آن را در هر جا و هر زمان صحیح یا غلط ارزیابی کرد). ریشه نظریه تلفیق کار علنی و مخفی که اشاره شد، در همین موضوع نهفته است. جنبش کارگری علنی است، اما تشکیلات و سازمان سیاسی آن لزوماً و در هر شرایطی علنی نخواهد بود و گرنه در بدترین حالت، سرکوب و نابود می شود و در بهترین حالت به زائده رژیم بورژوایی تبدیل می گردد. یکی از مهمترین خصلت های «استقلال» تشکل کارگری از دولت بورژوایی و احزاب آن تشخیص زمان فعالیت مخفی، نه فقط برای حفظ امنیت خویش که برای ایجاد مصونیت از تبدیل شدن به زائده ای از آن است.

بدیهی است که «جنبش» ها، علنی هستند و نمی توانند مخفی باشند؛ اما «سازماندهی» جنبش ها لزوماً علنی نیست و می تواند و باید در شرایطی مانند شرایط کنونی جمهوری اسلامی کاملاً مخفی باشد. یک جنبش، و یا گرایش سیاسی را نمی توان پنهان کرد (آکسیون ها در روز روشن و در دید دیگران انجام می شود، شعارها را دیگران می شنوند، نشریات را می بینند و ...). اما سازماندهی و تشکیلات آن قابل پنهان سازیست و باید باشد؛ جوهره تلفیق کار مخفی و علنی در همین نکته نهفته است که تماماً تابع وضعیت مبارزه طبقاتی و توازن قوا در جامعه است. وقتی جمهوری اسلامی تحمل تشکل علنی را ندارد و مثلاً به نشست عمومی آن یورش می برد، لابد به این معنی است که فعالیت علنی یا دستاوردی ندارد و یا اگر هم دارد نمی تواند چیزی بیشتر از دستاورد فعالیت مخفی باشد. وقتی کمیته هماهنگی در شرایط کنونی ایران نشست شصت نفره ای تدارک می بیند، یا وقتی اتحادیه آزاد طومار چند ده هزار نفره جمع آوری می کند، به این معنی است که یا به ظرفیت های دمکراتیک و مکانیزم حکومت سرمایه داری توهم دارد و یا چنین نشست ها و طومارهایی قرار نیست خطری برای حکومت داشته باشند که مورد یورش واقع شوند. این دو حالت هر یک منشأ و خاستگاهی رفرمیستی دارند و ربطی به رادیکالیسم کارگری ندارد.

پیشروان کارگری نمی توانند یک بار برای همیشه پیشرو باقی بمانند، مگر آن که مرتب تاکتیک های خود را در انسجام با استراتژی انقلابی به روز کنند. آگاهی طبقاتی طبقه کارگر به وسیله اقلیت کوچک پیشروان و رهبران عملی آن نمایندگی می شود. توده های کارگر ایران مدت هاست که هیچ توهمی به قوانین حکومت سرمایه داری ندارد، منتها در شرایط نبود یک آلترناتیو و رهبری انقلابی، به مجراهای ساخته شده به دست خود رژیم وارد می شوند؛ در نتیجه آن ها خود در بوته آزمون، مثلاً در اعتراضات ۸۸، آموخته اند که در شرایط کنونی، سازماندهی قانونی و علنی به معنی در معرض سرکوب قرار گرفتن و از بین رفتن است. در نتیجه می توان ادعا کرد که بسیاری از فعالین قانونی و علنی که ناگهان گاهی



سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده اند (نکاتی زیادی در مورد ماهیت این حزب مطرح می شود که در سایر نوشته ها به آن اشاره کرده ام و در نتیجه در این جا از تکرار آن خودداری می کنم)

اگر چنین حزبی وجود نداشته باشد - که ندارد- تدارک این موضوع باید در محور کار فعالین کارگری قرار گیرد. جنبش کارگری ایران دست کم در ۳۳ سال اخیر هرگز نتوانست تشکل مستقل مورد نظرش را تجربه کند و به دلیل شدت پتانسیل اعتراضی موجود، اصلاً بعید نیست که کارگران ایران قبل از آن که طعم تشکل مستقل خود را بچشند، وارد شرایط اعتلای انقلابی بشوند و شوراهای سراسری خود را به عنوان حاکمیت خود مستقر کنند. اما این هدف نیز ابزار مرتبط به خود را طلب می کند. حزب پیشتاز انقلابی ابزار این کار است. دیگر وقت آن رسیده است که پیشروان انقلابی طبقه کارگر «کمیتة های مخفی»، و این بار به منظور شکل دادن به نطفه های حزب انقلابی را ایجاد کنند که مدت هاست به تعویق افتاده. این عمل انقلابی است که نشان می دهد پیشروی انقلابی طبقه کارگر توانسته اولاً آگاهی طبقاتی طبقه خویش را نمایندگی کند و ثانیاً در مقام پیشروی انقلابی باقی بماند.

۲۷ خرداد ۱۳۹۳

ادامه بحث در صفحه بعد



این که چرا چرخش به راست و تمایل به فعالیت های علنی و قانونی تقویت گردیده، تنها به عامل سرکوب بازنمی گردد. بلکه در آن واحد نتیجه نبود ظرفی در تقابل با این سرکوب و خنثی کردن آن نیز بوده است. تشکل مستقل کارگری یک مطالبه اساسی جنبش کارگری بوده و هست. در گذشته دیدیم که چگونه تلاش برای یک تشکل مستقل صنفی، به دلیل سرکوب و ممانعت حاکمیت، منجر به واکنش تدافعی شد و مبارزه از سطح صنفی، به مبارزه سیاسی و ضد سرمایه داری کشانده شد. در همان مقطع کمیته های مختلفی در جهت کمک به فرایند تشکیل شد که زحمات آن ها قابل قدرانی نیز هست. اما این به تنهایی کافی نبود. به این دلیل که تشکل کارگری و آگاهی ضد سرمایه داری نمی توانست و نمی تواند بدون ظرفی که ستون فقرات آن باشد، در مقابل سرکوب حاکمیت، چه به شکل فیزیکی و چه ایدئولوژیک، دوام بیاورد و این دقیقاً منشأ و توضیح دهنده بحران فعلی سندیکالیسم در ایران است. بسیاری از جریان ها و گرایش های سوسیالیستی و مارکسیستی، به جای تلاش در جهت ایجاد این ستون فقرات، در واقع تمام هست و نیست خود را در سندیکا و تشکل ها سرمایه گذاری کردند تا اعتبار خود را از آن ها بگیرند. به همین دلیل با بحران تشکلات کارگری، آن هم نیز در بحران غوطه خوردند. این ستون فقرات، چیزی نبوده و نیست جز تدارک حزب پیشتاز انقلابی؛ یعنی آن تشکیلات اخصی که بتواند از سطح آگاهی موجود آغاز کند و با یک حلقه واسطه آن را به سطح بالاتر و انقلابی ارتقا دهد؛ آگاهی موجود را در برابر انواع انحرافات حفظ کند؛ چکیده مبارزات خود و تشکلات را تئوریزه کند و به عنوان خط رهبری به درون جنبش ببرد (به خصوص در دوره های رکود و انفعال). دخالتگری در این تشکل ها، باید با این هدف صورت می گرفت. چنین حزبی دربرگیرنده تمامی کارگران نیست و نمی تواند باشد، چرا که در کارگران گرایش های مختلف (سندیکالیستی؛ آنارشویستی؛ رفرمیستی؛ و غیره) وجود دارد. چنین حزبی تنها بخشی معدود و پیشرو از آن دسته کارگران و روشنفکرانی را دربرمی گیرد که نقداً به آگاهی ضد



هیچ گروهی حق ندارد که به فعالین اتحادیه ای بگوید که درخواست های عام اتحادیه ای خود را برای بهبود وضعیت طبقه کارگر و حق تشکیل اتحادیه های مستقل خود را زیر زمینی اعمال کند. این چه نوع مبارزه ای است برای این حقوق قانونی که سال ها است در کشورهای دیگر رعایت می شود، ولی در ایران به آن ها گفته می شود که خود را قایل کنید. کدام کارگری در پشت درخواستی می ایستد، وقتی رهبران فکری اش، خود را بزدلانه قایل می کنند؟ باید فرقی بین فعالین اتحادیه های کارگری و نحوه مجازات آن ها از طرف حاکمیت جمهوری اسلامی و مخفی شدنشان، قرار داد. جمهوری اسلامی نمی تواند فعلین اتحادیه ای ما را محکوم به مرگ کند، وقتی که اتحادیه های ایران درخواست سرنگونی رژیم در دستور کارشان نیست. بنابراین آن ها چرا باید مخفی شوند، وقتی که سرشت فعالیت های اتحادیه ای در ایران، مختصات کار خود را دارد؟

در مورد حزب و اتحادیه ها، من در مورد مسائلی صحبت می کنم که کاملاً درک من از موقعیت مادی موجود است ... موقعیتی که حزب در آن موجودی خارجی در دنیای پیرامونی ماست ... این که حزب چیست و چکار می تواند برای اتحادیه های کارگری کند، نه مسأله من بوده است در حرف های قبلی ام و نه این که سرشت و راستای عمل حزب چه باید باشد، در گفته های من نقض شده است. من به عنوان یک کمونیست موظف درکی درست از شرایط مادی و حوزه عمل حداقل خود داشته باشم و این برداشت من از شرایط مشخص ما است، بدون این که آن چیزی که حوزه عمل حزب باید باشد، به زیر سؤال رفته باشد. من واقعاً معتقدم که اتحادیه ها عرصه مبارزاتی وسیعتری برای طبقه کارگر ما هستند به دلیل فضای بازتری که برای طبقه کارگر موجود ما دارند. من صحبت های تروتسکی را با لوزان قبول دارم، وقتی که گفت اتحادیه ها تمام کارگران را در خود ندارند، و این که کلی نیروهای بورژوازی در آنان موجود است و آن را هم قبلاً در نوشته قبلی خود گفته ام.

«لوزون می گوید: اتحادیه های کارگری "طبقه کارگر را در کل" نمایندگی می کنند. حزب اما، به هر حال تنها یک حزب است. طبقه کارگر در کلیت خود نمی تواند

ژاله سهند:

رفیق آرام، به دلایلی که می دانی، من وقتم خیلی کم است، ولی تنها در یک پست باید بگویم (هر چند که تا حد زیادی مشخص بود که منظورم از کار پروپاگاندا و آژیتاسیون چه می توانست باشد). کمیت و شکل آژیتاسیون است که آن را از سرشت کار پروپاگاندا جدا می کند. تمام گفته هایی را که در زیر می بینید، مبنای آن چیزهایی است که قبلاً به صورت کوتاه در مورد آن صحبت کرده ام. پلخائف می گوید:

«یک پروپاگاندیست، ایده های بسیاری را به یک یا چند نفر ارائه می کند؛ یک آژیتاتور تنها یک یا تعدادی ایده را، منتها به توده ای از مردم ارائه می کند.»

و دانکن هالاس می گوید:

«هر دو لازم و مطلقاً ضروری هستند، اما هر دو همیشه ممکن نیستند. آژیتاسیون به نیروهای بزرگ تری نیاز دارد. البته یک نفر می تواند به طور مؤثری علیه یک شکایت خاص - مثلاً نبود صابون یا دستمال توالت مناسب در محیط کار - دست به آژیتاسیون بزند. اما آژیتاسیون گسترده با تمرکز کلی بدون شمار قابل ملاحظه ای از مردمی که به اندازه کافی برای انجامش حضور داشته باشند، بدون یک حزب، ناممکن است»^{۲۳}

چیزی که من قبلاً می خواستم بگویم این است که در کشوری مثل ایران و با سرکوب ممتد و فاشیستی گروه های سیاسی و اتحادیه های کارگری اش، هیچ گروه سیاسی نمی تواند پروپاگاندای علنی داشته باشد و عملاً در اندازه ای به وسعت آژیتاسیون، خود را در سطح جامعه معرفی کند، و به این دلیل گفتم که اولی مخفی است و دومی باید سرشتی علنی داشته باشد، چرا که در سطحی وسیع و با حضور مردم باید انجام گیرد. در مورد کار مخفی و علنی، باید که شکافتن تئوری های مارکسیستی و فعالیت های هسته ای مخفی باشد... ولی



خواستہ های استقلال کامل اتحادیه های کارگری از تمام احزاب و فرقه های موجود، یعنی تمام احزاب فرقه های بورژوا و خرده بورژوا را مطرح کرد، او سهولت تفوق سوسیالیسم علمی در اتحادیه های کارگری را مدنظر داشت. مارکس هرگز در حزب سوسیالیسم علمی وجود یکی از احزاب سیاسی موجود (پارلمان، دمکرات و غیره) را متصور نمی شود. برای مارکس انترناسیونال آگاهی طبقاتی طبقه کارگر بود که در آن مقطع توسط اقلیتی کوچک نمایندگی می شد.»

و تروتسکی دگر بار می گوید:

«در واقع اتحادیه های کارگری فرانسه در حال حاضر تنها در صورتی می توانند دوباره اتحاد و نفوذ قطعی خود را در توده ها به دست آوردند که بهترین عناصر آن ها خود را به عنوان پیشتاز انقلابی برخوردار از آگاهی طبقاتی متشکل کرده باشند، یعنی در یک حزب کمونیست. مارکس جواب نهایی در مورد رابطه حزب و اتحادیه های کارگری را نداد و در واقع نمی توانست چنین پاسخی را بدهد. برای این که این روابط به شرایط متفاوت در موارد جداگانه مربوط می گردد. چه حزب و اتحادیه به شکل مشترک از طرف کمیته های مرکزی شان نمایندگی بشوند و چه بر حسب نیاز به تشکیل کمیته های عمل مشترک دست بزنند، مسأله حائز اهمیتی نخواهد بود. شکل سازماندهی ممکن است تغییر کند، اما نقش بنیادی حزب پابرجا باقی خواهد ماند. حزب، اگر لیاقت این نام را داشته باشد، تمام پیشتاز پرولتاریا را در خود جای داده و از نفوذ ایدئولوژیک خود برای بارور کردن هر شاخه ای از جنبش کارگری به ویژه جنبش اتحادیه های کارگری تلاش می ورزد. اما اگر اتحادیه های کارگری لیاقت این نام را داشته باشند آن ها تمام توده های گسترده طبقه کارگر که شامل اقشار عقب مانده این طبقه هم می شود را در خود جای می دهند. اما آن ها موقعی می توانند به وظایف خود عمل کنند که آگاهانه و بر مبنای اصولی جا افتاده و مستحکم، رهبری شوند که بهترین عناصر خود را در حزب انقلاب متحد کرده باشند.»

تابع حزب شود. حتی امکان مساوی قرار دادن آن هم وجود ندارد. "طبقه کارگر هدف خود را دارد". حزب به هر حال می تواند یا به طبقه کارگر خدمت کند و یا تابع آن گردد.»^{۲۴}

«حزب، اگر لیاقت این نام را داشته باشد، تمام پیشتاز پرولتاریا را در خود جای داده و از نفوذ ایدئولوژیک خود برای بارور کردن هر شاخه ای از جنبش کارگری به ویژه جنبش اتحادیه کارگری تلاش می ورزد.»

اما این پارتی در کجای ایران قرار دارد، که ما اثری از آن نمی بینیم؟ جبر گرای در سیاست، خطرناکترین پدیده ممکن است. باید تاکتیک ها را بر اساس آن چیزهایی بنا نهاد که وجودی خارجی در شرایطی مشخص دارند.

«اما اگر اتحادیه های کارگری لیاقت این نام را داشته باشند آن ها تمام توده های گسترده طبقه کارگر که شامل اقشار عقب مانده این طبقه هم می شود را در خود جای می دهند. اما آن ها موقعی می توانند به وظایف خود عمل کنند که آگاهانه و بر مبنای اصولی جا افتاده و مستحکم، رهبری شوند که بهترین عناصر خود را در حزب انقلاب پرولتری متحد کرده باشند.»

البته بعدا لوزان می گوید:

«اتحادیه های کارگری فرانسه در واقع طبقه کارگر به مثابه یک کل نیستند، بلکه تنها اقلیت فعال طبقه کارگر می باشند»

و تروتسکی می گوید:

«مارکس انتظار کشیدن برای شکل گیری حزب بین المللی طبقه کارگر، به شکلی و از درون اتحادیه های کارگری را رد می کرد. او نهایت کوشش خود را کرد تا نفوذ ایده های سوسیالیسم علمی را در درون اتحادیه های کارگری مستحکم گرداند. ایده هایی که برای اولین بار در مانیفست کمونیست فرموله شده بود. وقتی مارکس



یا رفرمیسم (اصلاح طلبی) را جانشین کمونیسم کنند، و یا فرصت طلب را به جای مارکسیسم انقلابی بنشانند.»

و بالأخره اگر چه تروتسکی اعتقاد دارد که حزب باید تاثیر ایدئولوژیکی خود را بر اتحادیه های کارگری اعمال کند، ولی این به مثابه لغو استقلال اتحادیه های کارگری نیست، چیزی که باید هر کمونیستی آن را در عمل رعایت کند:

« ۹- مدافعان قلبی سندیکالیسم بر این باورند که اتحادیه های کارگری دارای خودکفایی هستند. این حرف از لحاظ نظری فاقد هرگونه معنایی است، اما در عمل معنای آن انحلال پیشاهنگ انقلابی در توده های عقب افتاده، یعنی اتحادیه های کارگری است.

هرچه تعداد توده های گردآمده در زیر چتر اتحادیه های کارگری بیش تر باشند، این اتحادیه ها در انجام مأموریت خود قادرترند. اما برعکس یک حزب پرولتاریایی در صورتی شایسته نام خویش است که از لحاظ ایدئولوژیک همگون بوده و با وحدت عمل و سازمان به صورتی یکپارچه درآمده باشد. قائل بودن به خودکفایی اتحادیه های کارگری، به دلیل حضور "اکثریت" پرولتاریا در آن، چیزی نیست جز باج دادن به پرولتاریا، جز تصویر کردن آن به صورتی جز آن چه که هست یا می تواند در سایه کاپیتالیسم باشد. و این کار از یک سو یعنی توده های کارگر را در غفلت و عقب ماندگی نگاه داشتن، و از سوی دیگر، تخصیص امکانات تنها به پیشاهنگ پرولتاریا، تا از سد مشکلات بگذرد و به ادراک روشنی از وظایف خود در کل، دسترسی پیدا کند.

۱۰- کوشش حزب کمونیست برای تاثیر گذاری بر اتحادیه های کارگری به هیچ روی استقلال واقعی و عملی، و نه خودمختاری غیر واقعی سازمان اتحادیه کارگری را مختل یا تضعیف نمی کند. هر عضو اتحادیه کارگری دارای حق رأی است و می تواند بر اساس آن چه لازم می پندارد رأی دهد و کسانی را که شایسته می داند، انتخاب کند. کمونیست ها نیز همچون دیگران دارای همین حق هستند.

ولی همه این ها آن چیزی باید باشند که هنوز نه در ایران و نه در خیلی از کشورهای جهان، ما شاهد آن نیستیم. او می گوید:

«در کشورهای سرمایه داری که حزب کمونیست فاقد وسایل لازم برای اعمال نظر است، بدیهی است که رهبری کار تنها به کمونیست هایی که در صفوف اعضا و کارگزاران اتحادیه های کارگری جا دارند، محدود می شود. اما تعداد کمونیست هایی که در اتحادیه های کارگری دارای مقامات هستند، یکی از وسایل اندازه گیری نقش حزب در اتحادیه محسوب می شود. سنجة مهم تر عبارت است از نسبت تعداد کمونیست های عادی عضو به کل توده های گرد آمده در اتحادیه. اما معیار اصلی چیزی نیست جز تاثیر عمومی حزب بر طبقه کارگر و این تاثیر را می تواند از طریق تعداد پخش شده نشریات حزب، تعداد شرکت کنندگان در گردهمایی های حزبی، تعداد رأی های ریخته شده به صندوق در هر رأی گیری، و از همه مهم تر، از طریق تعداد زنان و مردان کارگری که به ندای حزب برای شرکت در مبارزه پاسخ فعال می دهند، اندازه گیری کرد»^{۲۰}

« ۱- از آن جا که حزب کمونیست حکم اسلحه اصلی عمل پرولتاریا را داشته و سازمان رزمی پیشاهنگ آن به شمار می رود، لازم است که خود را بدون استثنا در همه حوزه های مبارزه، و در نتیجه در میدان مبارزات مربوط به اتحادیه کارگری، به رهبری طبقه کارگر ارتقا دهد.

۲- لذا کسانی که بر اساس اصول با خودمختاری اتحادیه های کارگری به عنوان جانشینی رهبری حزب کمونیست مخالفت می کنند، در واقع - خواسته یا ناخواسته- با طرز فکری مبارزه می کنند که یا می خواهند عقب افتاده ترین بخش پرولتاریا را جانشین پیشاهنگ طبقه کارگر سازند و یا مبارزه برای رسیدن به خواست های کوچک را جانشین مبارزه برای آزادی کامل کارگران نمایند، و



آرام نوبخت:

رفیق ژاله، با سیاست از وقتی که با وجود مشغله های خود برای دخالتگری در این بحث صرف کردید.

بخش زیادی از پاسخ شما، در واقع چیزی نبود جز نقل قول های نسبتاً طولانی از درگیری های نظری تروتسکی با جریان های سندیکالیستی که از پیش با آن آشنایی داشتیم، منتها اگر آن را مرتبط با متن بحث کنونی و مجاب کننده می یافتم، اصولاً دیگر به چنین بحثی دامن نمی زدم.

مقدمتاً باید یادآوری کنم که بحث های تروتسکی در تقابل با سندیکالیسم در دوره پس از انقلاب (نوشته ای تا پیش از انقلاب در این رابطه از او سراغ ندارم)، به دو دوره کلی محدود می شود. نخست بحث های سال های ۱۹۲۰-۲۱، یعنی دوره ای که به دلیل برخی اشتباهات رهبران بلشویک، از جمله لنین و خود تروتسکی، به سال های تاریک حزب بلشویک مشهور است. این مقطع مصادف بود با پایان جنگ داخلی و زمینه سازی برای کناره گیری از سیاست کمونیسم جنگی و جایگزینی آن با طرح «نپ». در طول جنگ داخلی، اتحادیه های کارگری نیمی از اعضای خود را به ارتش سرخ فرستاده بودند؛ تعداد کارگران صنعتی از ۳.۵ میلیون نفر در مقطع انقلاب به ۱ میلیون نفر رسیده بود. مهاجرت از شهرها، به خصوص مسکو و پتروگراد به حومه شهرها و روستاها شدت گرفت. یعنی موتور محرکه انقلاب، بهترین عناصر کارگر و بلشویک در جنگ داخلی نابود شده بودند. اعمال سیاست های کمونیسم جنگی هم در روستاها به واکنش شدید اس ارهای چپ که در میان دهقانان سازمان یافته بودند، انجامیده بود. تا اوایل ۱۹۲۰، ضد انقلاب کولچاک و دنیکن شکست خورد. ولی حالا قرار شد که کارگران سابقاً فعال در جبهه های نبرد، به بنگاه های صنعتی بروند و «ارتش صنعتی» را شکل بدهند. حالا بگذریم از این که روسیه ای از دل جنگ امپریالیستی، جنگ ویران گر داخلی، و نابودی موتور محرکه انقلاب بیرون آمده بود، درست آن جایی

در این جا احراز اکثریت در ارگان های رهبری اتحادیه ها به وسیله کمونیست ها نیز بر اساس اصول استقلال، به معنی خوگردانی اتحادیه های کارگری، انجام می پذیرد. اما، از سوی دیگر هیچ اصل اساس نامه ای اتحادیه کارگری نمی تواند مانع از آن شود که حزب کمونیست بخواهد دبیر فدراسیون کارگری را به عضویت کمیته مرکزی خود انتخاب نماید، چرا که این مورد کلاً در قلمرو استقلال حزب قرار دارد.

۱۱- آشکار است که کمونیست ها، در اتحادیه های کارگری و جدا از هر مقامی که داشته باشند، پیرو اصول حزب خواهند بود. اما این امر گردن نهادن به اصول اتحادیه کارگری را نفی نکرده و بلکه پیشاپیش بر قطعیت آن تأکید می کند. به عبارت دیگر، حزب هرگونه نحوه عملی را که متضاد با طرز فکر و عقاید اکثریت اعضای اتحادیه های کارگر است بر آن تحمیل نمی کند. در موارد کاملاً استثنایی، یعنی هنگامی که حزب گردن نهادن عضو خود را به تصمیمات ارتجاعی اتحادیه کارگری غیرممکن ببیند، به روشنی نتایج چنین گردن نهادنی را، که از عزل شدن از مقامات اتحادیه، اخراج و امثال آن است، به اعضای خود گوشزد می کند.

"استقلال" یک فرمول حقوقی است، و کار با فرمول های حقوقی پیش نمی رود. مسأله را باید در جوهر آن، یعنی در سطح سیاست گذاری اتحادیه، در نظر گرفت. سیاست درست باید در تضاد و تخالف سیاست غلط باشد.»

به هر حال، با وقت کمی که من دارم، رفیق آرام این ها آن چیزی هستند که شالوده افکار مرا در مورد اتحادیه های کارگری، مضمون کار آن ها، و عملکرد (حزب آینده) را در قبال آن ها، می سازد. آن چه که حزب باید باشد و آن چه که ما در حال حاضر داریم، دو چیز کاملاً متفاوت است و من فکر می کنم به عنوان یک کمونیست به شدت ضروری است که با بحث های پیرامون حزب، مبارزه طبقاتی فعلی خود را مخدوش و موقوف به فردا نکنیم.



مرتبط با او به حزب کمونیست فرانسه پیوست، نوشته شد. دو مقاله دیگر در اواخر ۱۹۲۹، یعنی پس از یک بازه شش ساله نوشته شدند. این دوره ای بود که مونات به مواضع سابق خود عقب نشینی کرده بود و در نتیجه شکاف بین خود و کمونیست ها را بیش تر کرده بود. مقاله تروتسکی در اواخر ۱۹۳۰، جمع بندی بحثی است با سندیکالیست هایی که گرایش ارتجاعی خود را با تشکیل بلوکی با دومولان- از رهبران اصلی س.ژ.ت، اتحادیه کارگری رفرمیست- به اوج رساندند. آخرین مقاله، در سال ۱۹۳۱، به مسائل سیاست کمونیستی در قبال اتحادیه های کارگری می پرداخت که در همان زمان نگارش مورد بحث در بخش فرانسوی اپوزیسیون چپ جهانی بود.

بنابراین مشخص است که بحث های تروتسکی تنها و تنها زمانی به کار ما می آید که بستر و چارچوب عینی مطرح شدن آن مجدداً مطرح باشد.

شما بعد از ارائه نقل قولی از تروتسکی می نویسید: «اما این پارتی در کجای ایران قرار دارد، که ما اثری از آن نمی بینیم؟». من هم بلافاصله خواهم گفت در هیچ جا و این پرسش را پیش می کشم که اولاً اگر چنین حزب و اتحادیه هایی وجود ندارد، پس چرا شما به بحثی از تروتسکی ارجاع می دهید که وجود این دو از مفروضات آن است؟! ثانیاً، حال که چنین حزبی وجود ندارد، پس چه کسانی باید تدارک آن را ببینند؟ پاسخ من در نوشته قبلی این بود که درست همین موضوع وظیفه اصلی طیف مارکسیست های انقلابی و وجه تمایز آن ها با سندیکالیسم است. شما اما توضیحاتی می دهید که نتیجه سیاسی آن باز هم روشن نیست:

« من واقعا معتقدم که اتحادیه ها عرصه مبارزاتی وسیع تری برای طبقه کارگر ما هستند، به دلیل فضای بازتری که برای طبقه کارگر موجود ما دارند» و بعد اضافه می کنید «جبرگرایی در سیاست، خطرناکترین پدیده ممکن است. باید تاکتیک ها را بر اساس آن چیزهایی بنا نهاد که وجودی خارجی در شرایطی مشخص دارند»

که باید وقت تنفس پیدا می کرد، ناگهان با حادثه کرونشات هم رو به رو شد. از بین رفتن موتور محرکه انقلاب، باعث شد تا عملاً شوراهایی نباشند که بر مسند قدرت و تصمیم گیری قرار بگیرند. این شرایط منجر شد تا حزب موقتاً به جای طبقه کارگر قرار بگیرد. درست همین وضعیت نابسامان طبقه کارگر و بروز لایه های بوروکراسی بود که از اواخر ۱۹۲۰ منجر به بحث های تندی در درون حزب بلشویک و تشکیل چندین جناح شد. گروه «اپوزیسیون کارگری» که به رهبری کلنتای در حزب بلشویک به تدریج شکل گرفت، سخنگوی گرایشی بود که می گفت اتحادیه های کارگری باید حقوقی به مراتب عالی تر و برتر نسبت به کل صنعت و تولید داشته باشند. بحث بر سر اتحادیه های کارگری بین زمستان ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱، در دستور کار دهمین کنگره حزب (مارس ۱۹۲۱) قرار گرفت. در این جا بود که کلنتای هم جزوه ای با عنوان «اپوزیسیون کارگری» منتشر کرد. بحث در این مورد بالا گرفت. تروتسکی ادعا می کرد که اتحادیه ها باید تحت نظارت دولت کارگری باشند. لنین هم با تروتسکی و هم با اپوزیسیون کارگری اختلاف نظر داشت و صحبت از «استقلال» اتحادیه های کارگری از دولت می کرد. نهایتاً پیروزی به جناح لنین تعلق گرفت و این بحث مختومه شد، هرگز اصل موضوع هرگز حل نشد (جزئیات این مسأله بماند).

بخش دوم دخالتگری نظری تروتسکی در ارتباط با سندیکالیسم، مجموعه نوشته های او از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۱ را شامل می شود که تحت عنوان «کمونیسم و سندیکالیسم» هم در قالب یک جزوه به چاپ رسیده است.

مسائل مطرح شده در این جزوه، به طور اخص به مشکلات جنبش کارگری فرانسه، یعنی مهد کلاسیک سندیکالیسم، مربوط می شود. البته در این مطالب به برخی مسائل بنیادی مثل حزب کارگران انقلابی، دولت، بوروکراسی در جنبش کارگری و تاکتیک های اتحادیه های کارگری هم اشاره شده که در سطح جهانی می تواند کاربرد داشته باشد. مطالب اولیه در اوایل ۱۹۲۳، بعد از آن که «مونات» رهبر سندیکالیست های انقلابی و گروه



حوزه به آگاهی ضد سرمایه داری نیز خواهند رسید. این اتفاقاً دقیقاً رخ داد. منتها بحث دیگر در همان زمان این بود که «کمونیست»ها برای کارگران «تشکل مستقل» نمی سازند، بلکه اگر بخشی از فعالین پیشرو چنین کرد، آن ها در این پروسه دخالت می کنند. اما وظیفه اصلی آن ها این است که دقیقاً برای حفظ این اتحادیه ها، ستون فقرات آن را که حزب پیشتاز انقلابی است، تشکیل دهند. این بحث مورد مخالفت هیستریک بسیاری از فعالینی قرار گرفت که خود را «مارکسیست» می دانستند. در عوض آن ها تصمیم گرفتند کل هست و نیست خود را در درون سندیکا سرمایه گذاری کنند، و به این طریق به واسطه آن، اعتبار پیدا کنند. دقیقاً به همین دلیل امروز ما با بحران کنونی سندیکالیسم در ایران رو به رو هستیم که معلوم نیست آیا شما چنین بحرانی را به رسمیت می شناسید یا خیر؟ چنان چه به این بحران معترف هستید، لازم است دلایل آن و راه های غلبه بر آن را توضیح دهید. و اگر نه، باید شماری از همان «اتحادیه» های مورد نظر خود را که ما باید «پتانسیل انقلابی» موجود در آن ها را «کشف» کنیم و «وسعت» بدهیم مشخص کنید.

تا جایی که بحث فعالیت مخفی و علنی مربوط می شد، شما می نویسید: «در کشوری به مثل ایران و با سرکوب ممتد و فاشیستی گروه های سیاسی و اتحادیه های کارگری اش، هیچ گروه سیاسی نمی تواند پروپاگاندا علنی داشته باشد و عملاً در اندازه ای به وسعت آژیتاسیون، خود را در سطح جامعه معرفی کند، و به این دلیل گفتیم که اولی مخفی است و دومی باید سرشتی علنی داشته باشد».

در این جا هنوز مشخص نیست که در کشوری با «سرکوب ممتد و فاشیستی گروه های سیاسی و اتحادیه های کارگری»، چه طور می توان آژیتاسیون را که بنا به تعریف مورد قبول شما ارائه «تنها یک یا تعدادی ایده منتها به توده ای وسیع از مردم» است، به طور علنی انجام داد. چون چنین کاری قاعداً به معنی دسترسی سریع تر ارگان های «سرکوب فاشیستی» به شما خواهد

بسیار خوب، اما بالأخره این به چه معناست؟ آیا منظور این است که صحبت از تدارک حزب، «جبرگرایی سیاسی» است و باید فعلاً و در گام اول «اتحادیه» ایجاد کرد تا بعدها حزبی ساخته شود؟ یا چه؟

مارکس در مانیفست کمونیست این توضیح را می دهد که «هدف فوری و فوری کمونیست ها همان هدف همه احزاب پرولتاری است: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا». در واقع هر فردی با پذیرش این اصل به عنوان استراتژی، به مارکسیست مبدل می شود و بدون آن از این مدار خارج خواهد شد. هیچ حد وسطی وجود ندارد. هرگونه تاکتیک کمونیست ها باید در انسجام دیالکتیکی با همین استراتژی باشد. به همین دلیل، هر فردی، ماهیت «کمونیستی» خود را از دخالتگری در این حوزه اخص می گیرد. در نتیجه هر تاکتیکی که به خرج دهد، باید با واسطه یا بی واسطه به این حوزه مرتبط شود.

در نوشته قبلی توضیح دادم که وقتی مسأله سندیکا در دهه ۸۰ در ایران مطرح شد، جریانی نظیر «لغو کار مزدی» گرایش موجود در طبقه کارگر را به رفرمیست و رادیکال تفکیک کرد، و در واقع خود را در مرکز مفهوم رادیکالیسم مفروض داشت. به همین دلیل در تقابل با سندیکا به عنوان یک نهاد «رفرمیست» قرار گرفت. گرایشی که خود به آن تعلق دارم به همراه برخی دیگر از فعالین کارگری، این تحلیل را داشت که شرایط سرمایه داری استبدادی ایران غیرمتعارف و بی شباهت با کشورهای بورژوادمکراتیک پیشرفته است. اصولاً در چنین نظامی، رژیم هیچ چیزی را خارج از مدار خود تحمل نمی کند و به دلیل حساسیت روی جنبش کارگری، درجه سرکوب خود را در این حوزه چند برابر می کند. در نتیجه سندیکا، هرچند به عنوان یک نهاد صنفی و ماهیتاً رفرمیست به عنوان ابزار چانه زنی در چارچوب سیستم سرمایه داری شکل می گیرد، ولی با ممانعت نظام رو به رو خواهد شد و همین موضوع مبارزه سیاسی را به آن تحمیل خواهد کرد. از درون این فرایند، فعالین این



بزدلانه قایم می کنند؟» این «رهبران» کارگری کسانی بوده اند که در جریان مبارزات روزمره با همین تلفیق کار مخفی و علنی، پایه هایی پیدا کرده اند و جمع ها یا هسته های «مخفی» خود را سازمان داده اند. سایر کارگران مطالبات، شعارها، برنامه، اعتراضات، اعتصاب و غیره و در یک کلام «خط رهبری» را می بینند و به آن می پیوندند، نه الزاماً خود این رهبران را. عکس این برداشت را می توان در جریان «حزب کمونیست کارگری» دید که رهبر را فردی علنی معرفی می کرد و می کند که باید تصاویر و پوستره های آن در مقابل چشم همه کارگران باشد.

در نهایت برای فعالیت های علنی می توان انواع دلایل، از جمله ربط دادن شرایط ایران به شرایط کشورهای دیگر اتحادیه ها می توانند در آن آزادانه فعالیت کنند را ذکر کرد، اما به خصوص در ایران حتی اگر توافقی بر سر فعالیت علنی اتحادیه ها حاصل شود، باید اذعان کرد که یک اتحادیه آزاد در شرایط مخوف ایران یک ابزار مبارزه ضد سرمایه داری محسوب نمی شود، به این دلیل که سرمایه داری ایران چنین ابزاری را در حیات خلوت خود تحمل نمی کند، اما برای «مستقل» باقی ماندن این اتحادیه هم نیاز به یک حزب انقلابی مخفی است که بتواند خط و خطوط و سمت گیری های ضد سرمایه داری را به آن بیاموزد، در غیر این صورت سرمایه داری ایران چنین اتحادیه هایی را خواهد بلعید. شما این مؤلفه را به کلی پنهان می کنید، آن هم با تلاش با ارجاع به تروتسکی؛ در واقع شما نقش و حضور حزب بلشویک برای تاثیر گذاری بر اتحادیه ها و حتی شوراها را به کلی نادیده می گیرید، درست همان طور که ابراز نظر تروتسکی با «وجود» چنین حزبی در مورد اتحادیه ها را به کلی فراموش کردید.

۲۹ خرداد ۱۳۹۳

بود. همین موضوع نشان می دهد که چنین حکمی هم بی قید و شرط و همیشگی نیست، و حتی در درون «سرشت علنی» آژیتاسیون هم جنبه های «مخفی» وجود دارد؛ به همان ترتیب میزان علنی بودن آن هم بسته به شرایط مبارزه و توازن قواست. شخصاً به خاطر دارم که در روزهای انتخابات ۸۸ و در اعتراضات پس از آن، فضای سیاسی جامعه به مراتب باز تر از دوره های گذشته بود. در دوره انتخابات، رژیم مانند سابق مجبور بود تا موقتاً هم که شده فضا را کمی باز نگاه دارد و همین باعث شده بود در خیابان ها، دانشگاه ها، ستادهای انتخاباتی و غیره، گروه های مختلفی از مردم بی پروا بحث های سیاسی کنند. بارها طی این دوره در مسیر رفتن به یا برگشتن از اعتراضات به وسیله مترو یا در تجمعات خیابانی و غیره، ما مواضع گرایش خود را علناً مطرح و حتی درون اعتراضات بیانیه هایی را توزیع می کردیم. تردیدی نبود که در بین این جمع ها، نیروهای مربوط به وزارت اطلاعات و لباس شخصی ها هم حضور دارند. منتها توازن قوا و شدت خشم مردم اجازه دخالتگری از سوی آن ها را نمی داد. با این حال در این جا به عنوان «آژیتاتور» مجبور بودیم تا با تغییر خط مترو یا حرکت کردن در میان انبوه جمعیت، مورد شناسایی قرار نگیریم. یعنی شما حتی به عنوان آژیتاتور هم باید نسبت به مخاطب، تا درجه ای علنی و نسبت به نیروهای سرکوب، تماماً مخفی باشد. به همین دلیل بحث «آژیتاسیون» و «پروپاگاندا» چیزی را در مورد کار علنی و مخفی مشخص نمی کند. بحث ما بر سر تلفیق کار علنی و مخفی در همه عرضه ها بسته به شرایط مشخص است. تاجایی که به سازماندهی بازمی گردد، آن هم وقتی سازماندهی در راستای یک حزب مطرح باشد، این عمل چون به معنای اخص تدارک سرنگونی یک دولت سرمایه داری است، در هر جایی- خواه ایران باشد یا فرانسه- باید مخفی باشد. یک جنبش، در قالب اعتراض، اعتصاب، و غیره، نمی تواند «مخفی» باشد. اما سازمان دهندگان و کسانی که به آن خط می دهند، علنی نیستند. شما می گوئید «کدام کارگری در پشت درخواستی می ایستد، وقتی رهبران فکری اش، خود را



باید به این معنی باشد که چنین حزبی «ساخته» نمی شود بلکه آن چه که در تاریخ جنبش کمونیستی موجود بوده دوباره سازمانیابی می شود. اگر این برداشت درست باشد لابد باید این معنی را هم در بر داشته باشد که حزب به عنوان ابزار رهبری جنبش های انقلابی با مؤلفه هایی که به قول شما در سابق سرمایه داری را تعریف می کرد هم وجود داشته و وجود و ضرورت آن وابسته به تغییرات تازه ای در نظام سرمایه داری نبوده است.

۲- سؤال دوم نام این حزب است. فرض کنیم مرحله تدارکات حزب به خوبی طی شد و روزی، دیر یا زود، این حزب اعلام موجودیت کرد. سؤال این است که آیا این «حزب پرولتاریا» در برگیرنده پرولتاریا به معنی عام آن است و یا متشکل از کارگران کمونیست و انقلابی است و روشنفکران انقلابی است. اگر دربرگیرنده حالت دوم باشد در این صورت نام آن با محتوی آن در تناقض قرار نخواهد گرفت؟ اگر پاسخ این باشد که این حزب کمونیست پرولتاریا خواهد بود، در این صورت پرسش اصلی تر مطرح می شود که عبارت از این است که شما از کجا می دانید پرولتاریا این حزب را به عنوان حزب خودش خواهد پذیرفت که از قبل چنین نامی برای آن در نظر گرفته اید. آیا این قیم مآبی محسوب نمی شود که به جای پرولتاریا حزبی ساخته شود و گفته شود این حزب پرولتاریا است. مگر همین حالا کم از این نوع احزاب داریم که خود را حزب کمونیسم کارگری ایران یا حزب کمونیست ایران و نظایر این می نامند، چرا باید یکی دیگر مشابه آن ها ساخته شود و به جای آن به یکی از همان ها نپیوست؟

۳- موضوع بعدی که می خواستم مطرح کنم این است که یک حزب کمونیستی نمی تواند در عرصه ملی یک کشور بنا نهاده شود بدون آن که در تدارک ساختن یک بین الملل انقلابی نباشد و یا نقداً عضوی از چنین بین المللی نباشد. همه احزاب به اصطلاح کمونیستی موجود ایران در واقع از این نظر احزاب ناسیونالیستی هستند که مشابه بین المللی نداشته و یا در یک سازمان بین المللی عضو نیستند، و این در حالی است که مفهوم انقلاب

درباره تدارک حزب

بازگشت به فهرست

نظر علیرضا بیانی ذیل مطلبی تحت عنوان «بیانیه اعلام موجودیت تدارک کمونیستی- جنبش سازمان یابی حزب پرولتاریا» مندرج در سایت امید*

ضمن عرض سلام و تشکر برای مطرح کردن موضوعی اساسی، در رابطه با این اطلاعیه نکاتی به نظرم رسید که فکر کردم بد نیست اینجا مطرح کنم.

۱- چرا امر به این خطیری، یعنی تدارک کمونیستی سازمانیابی حزب پرولتاریا اکنون در دستور کار شما قرار گرفته است، آیا مسأله خاصی به وجود آمده که اکنون فراخوان تدارک چنین حزبی را صادر کرده اید. اگر آری آن مسأله چیست. در توضیحات بالا البته به نکاتی اشاره شده است، اما آن ها نمی تواند دلیل تدارک سازمانیابی حزب پرولتاریا برای از این به بعد جنبش کمونیستی باشد، مثلاً جایگزینی دموکراسی و حقوق بشر و بازار آزاد و نظایر این با موضوعاتی مثل خدا و خانواده مقدس و مالکیت خصوصی نمی تواند دلیلی بر سازمانیابی حزبی باشد. اولاً مکانیسم خدا و خانواده مقدس و مالکیت خصوصی نه تنها جای خود را با چیز تازه تری عوض نکرده بلکه در همه موارد بسیار متداول و برجسته تر هم شده. با موضوع خدا و دین بخشی از جهان سرمایه داری بیش از گذشته سرگرم شده است و خانواده همچنان به قوت خود باقی است و مالکیت خصوصی هم که قانون اساسی نظام سرمایه داری است و با چیزی اساسی تر از آن معاوضه نشده است. ثانیاً مؤلفه های دموکراسی و حقوق بشر و بازار آزاد همزاد سرمایه داری بوده و همچنان هست، این ها مواردی نیست که اخیراً به مدار نظام سرمایه داری الحاق شده باشد؛ و تازه، مؤلفه های دائمی که سرمایه داری را تعریف می کند را هم کنار زده باشد. از این گذشته شما از سازمانیابی حزب پرولتاریا صحبت می کنید و این لابد



پاسخ: بهمن شفیق

با سلام و تشکر متقابل از طرح سؤالات،

بخشی از سؤالاتی که شما طرح کرده اید در واقع ارائه دیدگاه‌هایی در مقابل دیدگاه‌های تاکتونی طرح شده از جانب ما هستند که می‌توان آن‌ها را به عنوان یک سؤال کوتاه فرموله کرد، پاسخ آن‌ها اما در حد یک کامنت و دو کامنت نخواهند بود. از این جمله اند سؤال در مورد رابطه انقلاب در یک کشور و انقلاب جهانی و از این دست سؤالات که در امتداد مباحث موجود فی مابین رگه‌ها و گرایش‌های مختلف جنبش سوسیالیستی در قرن بیستم طرح بودند و هنوز هم، به ویژه موضوعات مورد علاقه گرایش‌های تروتسکیستی را تشکیل می‌دهند. یا پرسش در رابطه با شورا و حزب که تاکنون در ادبیات ما به اندازه کافی به آن پرداخته ایم و در جریان همان مباحث تدارک کنفرانس مؤسس هم آمده‌اند. با این همه ما به آن چه تاکنون نوشته‌ایم اکتفا نخواهیم کرد و باز هم این کار را خواهیم کرد. اما امیدوارم تفاهم داشته باشید که در یک کامنت امکان ورود به چنین مباحثی نیست. مگر این که بحث را پیشاپیش مثله کرده و در سطح چند فرمول کلیشه‌ای و وولگار بخواهیم ارائه کنیم که آن هم بیشتر به اغتشاش می‌انجامد تا به روشن شدن موضوعات. با این همه به اختصار به چند نکته در سؤالات شما اشاره می‌کنم. با این توضیح از پیش که تفصیل این پاسخ‌ها را باید در نوشته‌های دیگر ما دنبال کنید.

نخست در مورد انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی پرسیده‌اید. روشن است که از نظر ما انقلاب اجتماعی بدون انقلاب سیاسی بی‌معناست. انقلاب سیاسی لحظه‌ای از انقلاب اجتماعی است. اما انقلاب سیاسی مستقل از انقلاب اجتماعی تنها می‌تواند یک انقلاب بورژوائی باشد و چنین انقلابی نیز در جهان امروز ارتجاعی است در لباس انقلاب. دوره‌ای به نام "دوره انقلاب سیاسی" معنایی جز همراهی با جنبش‌های بورژوائی ندارد. علاوه بر این هر جمع کمونیستی، ولو هر چند کوچک،

زمانی کمونیستی خواهد شد که ابعاد جهانی به خود بگیرد.

۴- سؤال آخر هم این است که چطور ممکن است حزبی که هنوز حتی نطفه آن شکل نگرفته بخواهد در تدارک «انقلاب اجتماعی» باشد که برای خود هدف انقلاب اجتماعی را تعریف می‌کند. آیا حزبی که شما در نظر دارید بسازید قصد جهش از روی دوره «انقلاب سیاسی» را دارد، اگر نه، پس چرا از انقلاب اجتماعی حرف می‌زند و نه از انقلاب سیاسی؛ و اگر آری، سؤال تازه‌تری طرح می‌شود که عبارت از این است که مگر قرار است انقلاب اجتماعی را حزب کمونیستی پرولتاریا تدارک ببیند، پس وظیفه شوراهای کارگری چه می‌شود در این میان.

۵- در آخر نکته دیگری مطرح می‌شود و آن این است که شما از چه طریقی تدارک سازمانیابی این حزب را برنامه‌ریزی کرده‌اید و چرا آن را در این فراخوان اعلام نکرده‌اید. مثلاً آیا نشریه یا بولتنی در نظر دارید منتشر کنید که مباحثات پیرامون حزب در آن به بحث گذاشته می‌شود، و یا خلاصه چه مکانیسمی برای تدارک آن در نظر گرفته‌اید.

با تشکر

عیلرضا بیانی

*

<http://omied.de/index.php/item/1278-2014-04-25-06-52-31>



که با تأخیر صورت گرفته است. علت آن هم در هیچکدام از تحولات مورد اشاره شما در رابطه با مالکیت و دموکراسی و غیره نیست. رفقایی که امروز در تدارک کمونیستی با هم متحد شده اند با آن که از سنت ها و پیشینه های مختلف می آیند، اما وجه مشترک تمام دوران فعالیت کمونیستی شان باور به این بوده است که پرولتاریا بدون تحزب قادر به انجام موفقیت آمیز انقلاب اجتماعی نخواهد بود. از این نظر هیچ تغییری در فعالیت های ما صورت نگرفته است. می توانید نوشته های ده سال پیش هر کدام از ما را بخوانید و همین مضامین را در آن ها نیز می یابید. آنچه تغییر کرده است استراتژی دستیابی به این تحزب است. تا پیش از جنبش سبز تحقق این امر از دید ما در گرو تحولات عمومی تر در درون جنبش کارگری و در درون چپ سوسیالیست ایران به طور کلی و نیروها و گرایشات معینی از آن به طور اخص بود. حرکت و نقش گذاری خود مان را نیز بر بستر همین تحولات عمومی درک میکردیم. تحولات سال های اخیر، گردش به راست در آن چه که نام جنبش کارگری بر خود نهاده بود، افلاس سیاسی چپ در جریان جنبش سبز و چرخش هر چه بیشتر آن در روی آوری به استراتژی ها و صف بندی های اپوزیسیون بورژوازی پرو غربی و شرکت آن در پروژه های مختلف این اپوزیسیون همراه با آشکار شدن پیوند استراتژیک چپ با بورژوازی در سال های پس از بحران اقتصادی و شروع جنبش نان و آزادی و جنگ داخلی در سوریه و تهاجم نظامی به لیبی، همه و همه تأکید بر این امر را برای ما برجسته نمود که مسیر سازمانیابی کمونیستی پرولتاریای ایران نه در دل و بر بطن تحولات عمومی چپ، بلکه در مقابله با آن و به گونه ای مستقل رقم خواهد خورد. تحولات امروز در اوکراین نیز تأکید مضاعفی بر این واقعیتند که دستگاه فکری و استراتژی سیاسی چپ در ایران تحت سلطه کامل بورژوازی است. این نتیجه ای بود که ما در جریان جنبش سبز نیز بدان رسیده بودیم و از این نقطه نظر اقدام امروز ما با تعلل صورت می گیرد.

چهارم پرسیده اید که کدام مکانیسم ها را برای تدارک تحزب پرولتاریا در نظر گرفته ایم و آیا بولنتی منتشر

برای همان هدفی مبارزه می کند که وسیعترین اتحاد طبقاتی پرولتاریا: انقلاب اجتماعی. نمی شود مبارزه را برای چیز دیگری شروع کرد و وسط راه مسیر دیگری را در پیش گرفت. ضرورت انقلاب اجتماعی از بزرگی و کوچکی امروز احزاب ناشی نمی شود، از انکشاف مبارزه طبقاتی در خود جامعه سرمایه داری ناشی می شود. این به معنای آن نیست که انجام انقلاب اجتماعی امری فوری است، مبارزه برای آن اما امر همیشگی هر کمونیستی هست و باید باشد.

دوم بسیاری از جزئیات در رابطه با نام حزب آتی و این که چه کسانی می توانند عضو آن باشند و یا این که آیا انتخاب نام برای حزب آتی "قیم مآبی" نیست طرح کرده اید. همه این هایی که شما طرح کرده اید قبلاً نیز توسط دوستان و رفقای دیگری و به اشکال گوناگونی طرح شده و پاسخ نیز گرفته اند. فرمولبندی شما و به ویژه آن "قیم مآبی" که به ما نسبت می دهید نشان می دهد که شما این مباحث را نخوانده اید. می توانید به اسناد تدارک مباحث کنفرانس مؤسس در همین سایت مراجعه کنید و پاسخ همه این سوالات را آن جا خواهید یافت. فقط تأکید مجدد بر یک نکته را لازم می دانم و آن این که ما در هر فرصتی به صراحت و بکرات اعلام کرده ایم که حزب کمونیستی پرولتاریای ایران در داخل ایران و نه در خارج تشکیل خواهد شد. ما برای هر گونه تشکلی که داعیه حزب کمونیستی طبقه کارگر ایران را داشته باشد و در خارج از ایران تشکیل شده باشد و یا فعالیت در خارج از کشور را مبنای کار خود قرار دهد، کمترین مشروعیتی قائل نیستیم. روشن است که تلاش ما نیز در جهت تقویت و شتاب بخشیدن به همین روند در داخل ایران خواهد بود. کنگره مؤسس آن حزب است که در همه مواردی که شما طرح کرده اید تصمیم خواهد گرفت. کار ما تلاش برای دستیابی به آن کنگره است. نه بیشتر از آن و نه کمتر از آن.

سوم پرسیده اید که چرا اکنون امر تدارک حزب کمونیستی پرولتاریا در دستور کار ما قرار گرفته است. این پرسشی است بجا. خیلی ساده بگویم، این امری است



آیا ممکن است به طور «یواشکی» بتوان آزاد بود؟!



بازگشت به فهرست

علیرضا بیانی

اخیراً کمپینی به راه افتاده است تحت عنوان «آزادی های یواشکی». مضمون آن کنار زدن موقتی حجاب در خفا و گوشه کنار شهر است که دقایقی نبودن روسری بر سر (و نه کنار گذاشتن سایر اجزای حجاب، از جمله مانتو یا هر لباسی که به اجبار بر تن می شود)، مدت و زمان مشخص آزادی، آن هم به صورت پنهانی را تعیین می کند.

پر واضح است که یک تاکتیک برای مبارزه با حجاب اجباری می تواند برداشتن روسری در هر فرصتی که پیش می آید باشد و جریانات چپ و مخالف حجاب می توانند این نوع تاکتیک ها را تبلیغ کنند. واقعیت این است که این موضوع به موازات همه عمر جمهوری اسلامی و قانون اجباری حجاب انجام شده. به این معنی که جنبش خود انگیخته زنان بدون نیاز به رهنمود و فراخوان کسی همواره چنین کرده است. اما اخیراً طیف اصلاح طلب و لیبرال که تعدادی از جریانات و افراد مدعی «چپ» هم با آن ها همراه شده اند «کمپینی» را با نام یاد شده به راه انداخته اند و گه گاه از آن به نام «جنبش» هم یاد می کنند.

تا جایی که به مفهوم آزادی مربوط می شود، آزادی مؤلفه ای نیست که به طور پنهانی جاری شود. مثلاً یک زندانی نمی تواند به طور پنهانی آزاد باشد، یا باید در

خواهیم نمود؟ پرسش شما بیشتر ناشی از مشاهده سبک کار رایج در چپ در خارج از کشور است. مؤثر ترین مکانیسم برای تغییر این اوضاع از نظر ما شکل گرفتن کار کمونیستی متمایز است. کار کمونیستی ای که رکن آن بر سازماندهی طبقاتی قرار داشته باشد. ادبیات ما کنفرانس های ما، توان تشکیلاتی و سیاسی و نظری ما باید در خدمت این روش متمایز قرار بگیرد. اگر بتوان از مکانیسم حرف زد، چنین مکانیسمی است که ما را به آن سو هدایت خواهد کرد.

و سرانجام این که ضمن توصیه به مطالعه اسناد تاکنونی (از بیانیه تدارک انقلاب اجتماعی تا سایر اسناد مربوط به کنفرانس مؤسس) به این نکته هم لازم است اشاره کنم که هیچ کدام از مباحث تاکنونی طرح شده مباحث بسته شده ای نیستند. کنفرانس مؤسس ما را موظف کرده است که تا چند ماه آتی کنفرانس اول تدارک کمونیستی را سازمان دهیم. با شروع کار عملی آماده سازی کنفرانس آتی، قطعاً این مباحث نیز - به ویژه در زمینه استراتژی کمونیستی - ادامه خواهند یافت و انتظار من این است که "تدارک کمونیستی" همان روالی را که در جریان برگزاری کنفرانس مؤسس در پیش گرفته بود، این بار نیز ادامه دهد و از مباحث دیگران - اعم از موافقت یا مخالفت با مباحث ما - استقبال نموده و این مباحث را نیز درج کند.

با تشکر مجدد

<http://omied.de/index.php/item/1278-2014-04-25-06-52-31>



زور، حتی شده به صورت «یواشکی» آزادی پوشش در ایران را، آن هم به گواه عکس های بدون روسری در کنار دریا، یا جشن تولد و عروسی، ویا فیلم های کوتاهی مثل دقایقی راه رفتن بدون روسری یک زن در مقابل یک پاساژ لوکس در خیابان های بالای شهر تهران نشان دهند. این فقط از روی تصادف نیست که این گرایش های چنین فعالیتی را به نام «آزادی» به جای مبارزه معرفی می کنند، تعمداً در کار است که آزادی را به سطح «یواشکی» تنزل داده و با عکس گرفتن از یک لحظه از واقعیت، می خواهند آن را به جای کل حقیقت مفهوم آزادی بنشانند.

اگر نام این حرکت «مبارزات یواشکی» بود، همگان منتظر حاصل این مبارزات در آینده می شدند که لابد همان آزادی پوشش خواهد بود، اما در این پروژه موضوع برعکس و وارونه است، آزادی نقداً حاصل شده، اما فقط به طور «یواشکی». کسانی هم پیدا می شوند که در دفاع از این حرکت استدلال می کنند، این دیگر آزادی یواشکی نیست، چون همه جا همه گیر شده و همه کس آن را انجام می دهد، صرفنظر از گنده گویی و غلو کردن در این موضوع، این تناقض در گفتار آن ها پیدا می شود که اگر آزادی دیگر یواشکی نیست، و دیگر آشکارا و علنی است، پس لابد دیگر مبارزه با جمهوری اسلامی بلاموضوع است زیرا که آزادی حاصل شده است! جالب این که کسانی هم (هرچند در انتهای گیجی) معتقدند جمهوری اسلامی بدون حجاب معنی ندارد و با از بین رفتن حجاب جمهوری اسلامی هم از بین می رود و در عین حال معتقدند آزادی یواشکی دیگر کاملاً علنی و همه گیر شده است. در این صورت این تناقض عمیق تر می شود که اگر آزادی دیگر یواشکی نیست، پس این حکومتی که همچنان بر سر کار است، کیست!

حال فرض کنیم در ادامه مبارزات هر روز رو به رشد زنان و متحدین آن ها در مقابله با پوشش اجباری، به طور کلی به کار بردن حجاب امری انتخابی و داوطلبانه می شد، موضوع این است که حتی پیشرفتی در این حد هم با نام «آزادی» اسم گذاری نمی شود. آزادی تنها یک

زندان به عنوان زندانی بنشیند و یا از زندان خارج شده و آزاد شود. در واقع مفهوم «یواشکی» خود انعکاسی از حضور استبداد، و این به معنی غیبت آزادی است. آزادی مؤلفه ای است که به طور اجتماعی و کاملاً آشکار محقق می شود و نه تنها در یک بخش از افراد جامعه و آن هم به طور پنهان و به صورت فردی. مبارزه برای رسیدن به آزادی البته در شرایط دیکتاتوری مانند ایران می تواند و باید یواشکی باشد، اما چه کسی است که نداند، مبارزه برای رسیدن به یک هدف با خود هدف یکسان نیست. حاصل تلاش ها و مبارزات زنان علیه حجاب اجباری می تواند منجر به آزاد شدن از شر پوشش اجباری شود، اما این مبارزه و تلاش همان آزادی و رها شدن از شر پوشش نیست. یکی وسیله و دیگری هدف است.

گرایش های اصلاح طلب و پیروان تغییرات از بالا به عمد وارد کارزار مخدوش کردن مبارزات زنان علیه حجاب اجباری می شوند. مبتکر این کمپین به نام مسیح علینژاد تلاش دارد این حرکت را به کلی از یک فعالیت سیاسی به دور نگه دارد، حال آن که اختناق و خفقان و اسارت دارای بار سیاسی و مبارزه با آن لزوماً سیاسی، و آزادی حاصل از این مبارزه نیز بدون بار سیاسی و حتی طبقاتی نیست.

پس از بر سر کار آمدن حسن روحانی، حکومت جمهوری اسلامی بدش نمی آید که در بعضی موارد قابل دسترس و انجام شدنی تغییرات و اصلاحاتی صورت دهد که چهره رو به بیرون خود را ترمیم کرده تا شاید بتواند امتیازات بیشتری کسب کند. این نوع کمپین ها مستقیماً چنین هدفی را تأمین می کنند.

اگر چنین کمپینی با در دست داشتن ابتکار عمل در دست گرایش های انقلابی بود، یقیناً نام آن «آزادی های یواشکی» انتخاب نمی شد، چرا، چون مارکسیست ها و کمونیست های انقلابی خوب می دانند مفاهیم را تنها با نام و اسامی که بتواند به ماهیت آن صراحت ببخشد نام گذاری کنند و نه با اسامی که بخواهد مضمون و محتوای آن را استتار کند. گرایش های لیبرال هم می خواهند به



کمونیست ها و مسأله زن

بازگشت به فهرست



با سلام؛ چندی پیش این سؤال را پرسیدم که: آیا زنان در کمونیسم اشتراکی هستند؟ پاسخ شما این چنین بود که: چرا باید اشتراکی باشد؟ مگر زنان، جزو ابزار تولید هستند؟ کسانی که این اتهام را وارد می آورند، زن را خود ابزار تولید می دانند، و از مالکیت اشتراکی بر دومی، اشتراکی شدن اولی را نتیجه می گیرند.

اما پس این قسمت از مانیفست چه می گوید که:

«لازم نیست که کمونیست ها اشتراک در زنان را به وجود بیاورند. این اشتراک تقریباً از ازل تا امروز وجود داشته است. آن چه که به خاطر آن احتمالاً می توان کمونیست ها را سرزنش کرد این است که آنان به جای اشتراک در زنان که از روی ریا کاری پنهان نگه داشته شده اشتراکی از زنان می خواهند که آشکار شکل قانونی به خود گرفته باشد»

پاسخ:

کل پاراگراف را درست دنبال نکرده اید. اتهام می زنند که کمونیست ها خواهان اشتراکی کردن زنان هستند. مارکس پاسخ می دهد که بورژوازی به زن خود مثل یک

بخش از مجموعه وسیع تری به نام دموکراسی است، و دموکراسی مفهومی است که مطلقاً در چارچوب نظام سرمایه داری قابل تحقق نیست. هر تلاشی که سعی می کند این یا آن مورد «آزادانه» را به نام آزادی جا بزند، در واقع قصدش مخدوش کردن مفهوم واقعی آزادی است.

ما با مبارزات زنان، یعنی دقیقاً همین مبارزاتی که در فرصت هایی روسری و چادر خود را کنار می گذارند به طور کامل موافق و مشوق آن هستیم، اما مطلقاً این را جایگزین آزادی نخواهیم کرد. آزادی واقعی تنها از سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و استقرار شوراهای کارگران و مزدبگیران فقیر، اعم از زن و مرد حاصل می شود. هر درجه تخفیف و کاهش مفهوم آزادی از این سطح، به منظور درجا زدن در شرایط موجود، گیریم با مالیدن مقداری کره به روی نان، آن هم به طور «یواشکی» است.

مهم ترین مشخصه و ویژگی آزادی در بیان و بروز علنی و آشکار آن با فریاد های بلند است، آزادی تنها در سطح اجتماعی است که می تواند متحقق و تضمین پیدا کند. گرایش های مثلاً چپ سرگردان که هرگز خود ابتکار عملی در دست نداشته اند، به سادگی و بی قید و شرط به دنباله روی از حرکت هایی می افتند که به همان سادگی ماهیت بورژوایی و فریب در آن دیده می شود. این گرایش های چون منفعل و بی عمل هستند، پشت چنین حرکت هایی قرار می گیرند تا همین بی عملی و انفعال را پنهان کنند، در غیر این صورت آن ها می توانند با اتحاد عمل های وسیع در جنبش زنان بهترین ابتکار عمل را در دست خود نگاه داشته و اجازه ندهند گرایش های بورژوایی از جنبش زنان به نفع تثبیت موقعیت خود بهره برداری کنند.

۲ ژوئن ۲۰۱۴



نگاهی به وضعیت جهان سرمایه داری در سال جاری و
وظایف مارکسیست ها



بازگشت به فهرست

سارا قاضی

انتخابات کشورهای اروپایی برای عضویت در اتحادیه
اروپا

در طول ده روز آخر ماه مه ۲۰۱۴، ما شاهد رویدادهایی
چند در قدرت نمایی دولت های سرمایه داری بوده ایم.
در انتخابات اخیر اتحادیه اروپا (EU)، مردم زحمتکش
و کارگر ۲۸ کشور اروپایی صدای اعتراض و
نارضایتی های خود را از ریاضت های اقتصادی تحمیلی
پارلمان اتحادیه اروپا که نتیجه آن، به فقر کشیده شدن هر
بیشتر اقشار کارگری متوسط و تحتانی این کشورها بوده

ابزار تولید نگاه می کند و چون شنیده است ما خواهان
اشتراکی کردن ابزار تولید هستیم، طبیعتاً به نتیجه ای
غیر از این نمی رسد که می خواهیم زنان اشتراکی
بشوند.

بعد توضیح می دهد که اتفاقاً اوج اشتراکی شدن و اغوا
کردن زنان، در خود جامعه بورژوازی نهفته است، منتها
به شکل غیر آشکار، غیر قانونی و بی سر و صدا. در
نتیجه در این جا می نویسد: «بنابراین آن چه کمونیست ها
ممکن است احتمالاً به آن متهم شوند، حداکثر این است که
خواهان اشتراکی کردن علنی و قانونی زنان به عوض
اشتراکی کردن پنهانی مزورانه [موجود] باشند».

در این جا هنوز دارد از «اتهام» صحبت می کند، نه از
«خواستنه و هدف ما». یعنی چون این اشتراکی کردن
زنان به شکل پنهانی عملاً وجود دارد، اگر قرار به
«اتهام» باشد، «حداکثر» می توانند «ادعا کنند» که ما
خواهان «اشتراکی کردن علنی و قانونی» هستیم.

ولی این خواسته ما نیست: «واضح است که الغای نظام
تولید، با خود الغای اشتراک زنان را که نتیجه آن نظام
است، یعنی فحشای عمومی و خصوصی، به دنبال دارد»

در نوشته «اصول کمونیزم» انگلس هم به صراحت
نوشته شده است: «اشتراک زنان شرایطی است که تماماً
به جامعه بورژوازی اختصاص دارد و امروز تجلی تام و
تمام خود را در فحشا می یابد. اما فحشا بر مالکیت
خصوصی مبتنی است و با سقوط آن، سقوط می کند.
بنابراین جامعه کمونیستی به جای معرفی اشتراک زنان،
در واقع آن را ملغا می کند»

با تشکر، آرام نوبخت



بلژیک که حزب ناسیونالیست آن به نام «فلمیش بلژیک» حدود ۳۲ درصد از کل آرا را به دست آورد.

در مجارستان حتی، دو جریان راست بیش از قبل رأی آوردند، اما دو حزب چپ‌گرای تازه هم موفق شدند رأی بیاورند.

به هر کشوری که نگاه می‌کنیم، تأثیر فشارهای اقتصادی ناشی از برنامه‌های اتحادیه‌های اروپا را در شکوفایی احزاب راست‌گرا و فاشیست می‌بینیم. چرا؟ احزاب سوسیال‌دموکرات و چپ این کشورها با تن دادن به ریاضت‌های اقتصادی دیکته شده از جانب «کمیسون اتحادیه اروپا» و سپس تحمیل آن برنامه‌ها بر طبقه کارگر کشور هایشان موجبات از دست دادن اکثر پایه‌های خود را به وجود آوردند.

از طرف دیگر، طبقه کارگر کشورهای اروپایی که با دست خالی در حال مبارزه با فشارهای اقتصادی هستند در برخی از کشورها به احزاب چپی که مخالف اتحادیه اروپا و مستقل از روابط احزاب سنتی بودند رأی دادند.

در یونان، فاشیست‌های «طلوع طلایی» با بردن حدود ۱۰ درصد رأی در پارلمان اروپا یک جا برای خود باز کردند. در حالی که هیچ‌یک از گروه‌های دیگر به اندازه این جریان رأی نیاوردند. این در حالی است که اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های به اصطلاح چپ خواهان ادامه سیاست‌های ریاضت اقتصادی شدید اتحادیه اروپا هستند. این همان کشوری است که همین چند هفته پیش شاهد تظاهرات عظیم کارگری علیه سیاست‌های اقتصادی اتحادیه اروپا و ورود انگلا مرکل به یونان بود!

در اسپانیا، «حزب سوسیالیست» حاکم، ضربه شدیدی خورد. اما تنها نبود. بقیه احزاب نیز نسبت به سال ۲۰۰۹ در رأی آوری به شدت افت داشتند. بهترین درصد رأی امسال به حزب استالینیستی «چپ متحد»، ۱۰ درصد، تعلق گرفت و بعد از آن جریان‌اتی مانند «ما می‌توانیم» با ۸٪ و احزاب محلی در «کاتالونیا» قرار دارند.

است، به دو شکل ابراز داشتند: اول این که اکثریت در این کشورها در انتخابات شرکت نکردند؛ دیگر این که آنانی که شرکت کردند یا به احزاب راست‌گرا و یا به جریان‌ات چپ‌گرا رأی دادند. اما متأسفانه بُرد احزاب راست درصد بیشتری داشت.

بزرگترین پیروزی جریان‌ات راست را افراتیون «جبهه ملی» فرانسه داشتند که رأی یک چهارم از ۴۰ درصدی که در انتخابات شرکت کرده بودند را به دست آوردند. «مارلین لو پن» در این مورد گفت: فرانسه «با فریادی بلند و رسا اعلام داشت که می‌خواهد به دست فرانسوی‌ها، برای فرانسوی‌ها و به کمک خود فرانسوی‌ها» اداره شود و نه توسط «کمیسون خارجی». «حزب سوسیالیست» که اکنون در حکومت است تنها ۱۴ درصد رأی آورد.

در انگلستان هم «حزب استقلال بریتانیای کبیر» برای اولین بار بیشترین رأی را به خود اختصاص داد که به احتمال زیاد بیش از ۲۸ درصد رأی را خواهد بود و این تنها اندکی کمتر از دو برابر رأیی است که در سال ۲۰۰۹ آورد.

حزب محافظه‌کار بریتانیا و لیبرال‌دموکرات‌های ائتلافی آن تنها ۷ درصد رأی آوردند و «حزب کارگر» شاید به ۲۵ درصد برسد. این در حالی است که تنها ۳۳.۸ درصد کل جمعیت در این انتخابات شرکت کردند.

در آلمان جریان ائتلافی «دموکرات‌های مسیحی» و «سوسیال‌دموکرات‌ها» بیشترین رأی را آوردند، ولی سوسیال‌دموکرات‌ها این بار بیش از «انگلا مرکل» رأی آوردند. به هر حال آلمان تنها کشوری است که در واقع به باقی ماندن در اتحادیه اروپا رأی داده است. از جمله دیگر کشورهایی که راست‌های افراتی در انتخابات پیروز شدند، یکی دانمارک است که حزب ناسیونالیست و ضد مهاجر «حزب مردم دانمارک» در انتخابات پیروز شد و دیگر اتریش است که جریان ناسیونالیست «حزب آزادی» به یک پنجم کل رأی دست یافت و بالأخره



کارگر این کشور، امکان این را می یابند که بر ضد حکومت حاکم (که همیشه یکی از خود بورژوازی است) قد علم نمایند و البته ارتش (که از حمایت امپریالیستی آمریکا هم برخوردار است) قدرتمندترین بخش بورژوازی این کشور است و توان انجام کودتا را داشته است. شاه این کشور هم که سرسپرده میلیاردرها و تجار بزرگ است، همیشه نقش واسطه متمایل به بورژوازی حاکم را دارد. ابعاد فساد و تبهکاری در میان بورژوازی این کشور یکی از بیدادکننده ترین ها از نوع خود است. درگیری های مابین این طبقه حاکم به طور مرتب مبارزات زحمتکشان و کارگران این کشور را تحت شعاع قرار می دهد. هر بار با رفتن یک حکومت و روی کار آمدن یک جریان دیگر بورژوا و میلیاردر، مبارزات کارگری عقب نشینی کرده و به انتظار بهبودی وضع می ماند.

نیروهای دموکرات و بورژوازی «مردمی» آن مانند «کمیته رفرم دموکراتیک مردم» که حکومتشان در پی این کودتا برکنار شد، برای «بهبود» وضعیت سیاسی-اقتصادی کشور خواهان بازنویسی قانون اساسی بوده اند تا از آمدن احزاب وابسته به آن جناح از بورژوازی که در کودتای ۲۰۰۶ از حکومت ساقط شد، جلوگیری کنند. این کمیته خواهان برچیده شدن تمام یارانه ها است و برای جبران بحران اقتصادی، خواهان تحمیل ریاضت اقتصادی شدید بر طبقه کارگر و زحمتکشان فقیر است.

کودتاجیان بی شک برنامه ریاضت های اقتصادی را تحمیل خواهند کرد. این برنامه، از جانب کشورهای امپریالیستی (به نفع سرمایه داران بزرگ) و سرمایه داران داخلی مطالبه شده است.

نگاهی اجمالی

در هر نقطه ای از جهان، امروز سیاست های جهانی اقتصادی کشورهای امپریالیستی (یا گلوبالیزاسیون) حاکم است. برای پیاده کردن این سیاست ها کشورهای امپریالیستی از همه گونه ابزاری مثل جنگ افروزی (مثل اوکراین)، کودتا (مثل تایلند)، حمله مستقیم (مثل

در ایتالیا، «حزب دموکرات» ۴۱ درصد رأی آورد و بسیار جلوتر از دیگر جریانات قرار گرفت. این حزب که در حال حاضر در قدرت قرار دارد، نخست وزیرش «مات تئو رنزی» در میان مردم محبوبیت دارد.

انتخابات اوکراین

«پترو پوروشنکو» اولیگارش میلیاردر اوکراینی در انتخابات اوکراین به پیروزی رسید. گفته می شود که او با ۵۶ درصد رأی به این مقام دست یافته است. پوروشنکو البته از طرفداران اتحادیه اروپا و آمریکا است. این جریان راستگرا سه ماه پیش به قدرت رسید. این نتایج رأی گیری صرفاً برای وجهه قانونی بخشیدن به آن بود و پیروزی از پیش تعیین شده آن را آمریکا و اتحادیه اروپا از دور و نیروهای راست افراطی از داخل تضمین کرده و انتخابات تحت «نظارت» نمایندگان دولت آمریکا به سرکردگی «مادلین اوبرایت» (وزیر امور خارجه زمان جورج بوش) انجام گرفت.

در حالی که رژیم حاکم بر اوکراین این «پیروزی بزرگ» را جشن گرفته است، لازم به توجه است که تنها ۵۵ درصد از مردم در این رأی گیری شرکت کرده و بقیه آن را تحریم کردند.

پوروشنکو اساساً کار پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا را با قانونی کردن آن، سهولت خواهد بخشید، تا به سرعت برنامه های ریاضت اقتصادی شدید تحت عنوان «رفرم» به انجام رسد. سیاست دستگاه حکومتی او عمدتاً باز کردن درهای کشور به روی سرمایه گذاران خارجی است. پوروشنکو پیوستن کریمه به روسیه و استقلال «لوگانسک» را به رسمیت نمی شمارد.

در طرف دیگر جهان: کودتا در تایلند

روز ۲۶ ماه مه، ارتش تایلند بار دیگر علیه دولت وقت کودتا نمود. تاریخ دهه های اخیر تایلند، یادآور کودتاهای چندی است. جناح های مختلف بورژوازی داخلی هر چند سال یک بار بر اثر نارضایتی های فراوان مردم فقیر و



سطوح مختلف و متناسب با وضعیت کشور خود نشان داده اند، اما این مبارزات جز حالت موقتی و در حقیقت بی ثمر تأثیری بیرونی نخواهد داشت، مگر این که متکی به یک رهبری انقلابی باشد که برای تمام این مبارزات قدم به قدم برنامه داشته و بتواند کارگران و سایر اقشار تحت ستم را سازماندهی کند.

در گذشته سیاست های جریان‌های «چیگرا» می‌نامیدند، در سطح جهانی تجربه شد. سیاست های ضد طبقه کارگر سوسیال دموکراسی که همیشه هم چون سپری در حفظ ارکان بورژوازی کوشیده است و برای این منظور، خیانت هایی که نسبت به جنبش کارگری مرتکب شده است، بر هیچ کس پنهان نیست. سیاست های جریان‌های استالینیستی و مائوئیستی نیز با فروریختن کرملین، از اوایل دهه ۱۹۹۰ به دوره شکست مفتضحانه خود پایان داد.

در سطح بین‌المللی جریان‌های به اصطلاح «تروتسکیستی» یا جذب سیاست های استالینیستی شده و به انقلابات کارگری خیانت کرده اند (مثل SWP در انگلستان) و یا به شکلی مات و مبهوت و بدون داشتن راه حل در درون سازمان های کوچک خود (که هر روز کوچکتر هم می‌شود)، نشسته و برنامه ای ندارند، و اسیر همان روزمرگی همیشگی هستند.

این در حالی است که راه حل را مارکس و انگلس در نوشته های خود و لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، پیش روی ما گذاشته اند. آن چه وظیفه مارکسیست های انقلابی و پیشروان کارگری در سطح جهانی است، ساختن آن تشکیلاتی است که به آن ها اجازه طرح برنامه های انقلابی را بدهد که از طریق این برنامه بتوانند به مبارزات روزمره طبقه کارگر بپیوندند و این مبارزات را با دادن خط، رهبری کنند و از این طریق قابلیت خود را به کارگران ثابت نمایند و در عین حال به انجام کار تئوریک حول برنامه انقلابی به منظور آماده کردن آن ها برای مبارزات سیاسی-طبقه‌ای با نظام سرمایه داری

عراق و افغانستان) و نیز نفوذ در تغییر و تحولات و شورش های اجتماعی به عنوان مختلف (مثل ایران، مصر، سوریه) برای به شکست کشیدن حرکت های مترقی استفاده کرده اند. بورژوازی داخلی هر کشوری نیز با حمایت کشورهای امپریالیستی در هر کشوری به تناسب شرایط خاص آن، طبقه کارگر و زحمتکشان را تحت فشار شدید اقتصادی و سرکوب سیاسی قرار داده است، تا هم بهتر ثروت کشور را چابیده و به میلیاردهای خود بیافزایند و نیز با ایجاد شرایط مناسب مثل انتخابات، سرکوب و یا جنگ، به عمر دولت های سرمایه داری خود باز هم بیافزایند.

از طرف دیگر، توده های کارگر و زحمتکش در سراسر جهان با اعتصاب ها، تظاهرات و یا مبارزات خیابانی روزانه در برابر ستم های سیاسی-اقتصادی دولت های خود و یا با حضور مستقیم و غیرمستقیم کشورهای امپریالیستی مبارزه کرده اند. طبقه کارگر در سطح جهانی آماده مبارزه ای طبقه‌ای است؛ مبارزه ای که به انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی خواهد انجامید.

آن چه که در این مقطع، نیاز مبرم آن احساس می‌شود، وجود یک رهبری انقلابی است که از بطن خود طبقه کارگر هر کشوری از جهان برخاسته باشد. ما می‌بینیم که به دلیل این کمبود رهبری، جریان‌های راست افراطی که توسط کشورهای امپریالیستی حمایت مالی و ایدئولوژیک می‌شوند، دارند تمام کوشش خود را معطوف به شکست دادن و سرکوب کردن جنبش های انقلابی می‌نمایند و برای شکل قانونی دادن به اهداف خود، در پارلمان اروپا پایه می‌گیرند. این گونه جنبش های راست افراطی در کشورهای غربی و جریان‌های اسلامی در کشورهای عربی و کودتا در سایر کشورها، کلاً برنامه های بورژوازی در سطح بین‌المللی و داخلی است تا به طور سیستماتیک طبقه کارگر را در سطح جهانی سرکوب کنند.

طبقه کارگر و زحمتکشان در سطح جهانی امروز آمادگی خود را برای مبارزه با نظام سرمایه داری بارها در



نظریه پردازانی که انجام انقلاب سوسیالیستی را به آینده ای نامعلوم رجوع می دهند و معتقدند که در پاره ای از کشورهای جهان، مانند افغانستان، عراق، ایران و حتی کشورهای فقیر آمریکای لاتین، «طبقه کارگر» وجود ندارد، یا مغرضانه سیاست های احزاب سنتی را در گذشته دوباره دیکته می کنند و یا واقعاً به این دو سؤال هرگز سعی نکرده اند پاسخ دهند: ۱- چرا در کشورهای پیشرفته صنعتی که دارای طبقه کارگر اند، امروز جریانات راست افراطی آن قدر قدرت یافته اند که در رأی گیری به اندازه ای رأی می آورند که حق عضویت می یابند؟ چرا احزاب چپ این کشورها به جای سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی، در پی اجرای سیاست های اتحادیه اروپا هستند؟ چرا در مقابل، مردم ستمکش این کشورها که به خیابان ها ریخته و اعتراض و اعتصاب می کنند، در انتخابات شرکت نمی کنند و یا به جریانات کوچکی رأی می دهند که خواهان مقابله با اتحادیه اروپا هستند؟ به عبارت دیگر چرا کارگران و مردم فقیر کشورهای صنعتی امروز در یک جبهه هستند و احزاب چپ در جبهه مقابل و همراه با بورژوازی؟ به جای سازماندهی طبقه کارگر خود برای انقلاب؟ آیا به روندی که انتخابات اتحادیه اروپا این بار جلو رفت و اثبات شکست احزاب چپ اروپا بود، نباید پاسخ داد؟ ۲- وقتی نظام سرمایه داری شکل جهانی دارد، آیا اتوماتیک و همزمان به این معنی نیست که طبقه کارگر هم باید جهانی شده باشد؟ زیرا وجود یکی اثبات وجود دیگری است!

امروز از دکتر و مهندس و هر گونه متخصص کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا گرفته تا یک کارگر ساده، همگی در خدمت نظام سرمایه داری قرار دارند و تا زمانی که خود صاحب ابزار تولید در رشته خود نشوند، در ماهیت خود «کارگر» هستند. لذا قابلیت کسب آگاهی طبقاتی را دارند. وظیفه یک تشکیلات حزبی خاص مانند «حزب پیشتاز انقلابی» دقیقاً دست یافتن به این افشار مختلف و جذب آن ها حول یک برنامه انقلابی است. این یک هنر است. لنین و تروتسکی چنین هنرمندانی بودند!

کشور خود، آماده نموده و در حقیقت از آن ها یک طبقه آگاه در مقابل طبقه بورژوازی بسازند.

این تشکیلات که چیزی به جز «حزب پیشتاز انقلابی» نمی تواند باشد، سپس در داخل کشور نه تنها سازماندهی سراسری بخش پیشروی طبقه کارگر را به عهده می گیرد، بلکه وظیفه جذب و سازماندهی سایر افشار تحت ستم را هم که امروز به خیابان ها می ریزند و آمادگی خود را برای مقابله با حکومت سرمایه داری وقت نشان می دهند، دارند.

همزمان، وظیفه دیگر این حزب برقراری ارتباط با سایر احزاب پیشتاز انقلابی و نیز کلیه جنبش های مترقی در سطح جهانی است. این بعد از مبارزات طبقه کارگر، یعنی همبستگی بین المللی برای مقاومت و مبارزات پیروزمندانه علیه سازماندهی و تشکیلات دستگاه های سرکوب امپریالیستی، برای پیروزی طبقه کارگر هر کشوری امری حیاتی است. نظام سرمایه داری امروز، نه تنها از نظر اقتصادی شکل «گلوبلیزه شده» دارد و شرکت های چندملیتی، کارگران کشورهای مختلف جهان را به خدمت تولید کالای خود گرفته و آنها را استثمار می کنند، که سیاست های سرکوب آن هم بیش از پیش و با استفاده از تخصص های مختلف و تکنولوژی، شکل پیشرفته گرفته و برای حفظ خود و منافع هر چه بیشتر و سرکوب نیروهای انقلابی هر بخش از جهان، سیاست های متناسب با آن را دارد که با همکاری دولت های سرمایه داری، در سطح جهانی هر لحظه از هر روز از زندگی ما پیاده می شود. برای مقابله، مبارزه و سرکوب و فروپاشی کل این نظام، نیروهای مترقی انقلابی و پیشروان طبقه کارگر که مغز متفکر این مبارزه هستند، باید خود را هم در داخل هر کشور سازماندهی کنند و هم شبکه بین المللی پر قدرت بین المللی داشته باشند.

آن چه در این ماه های اخیر در اطراف جهان روی داده است، اگر متکی به یک رهبری انقلابی طبقه کارگر می بود، تاکنون انقلاب سوسیالیستی در چندین کشور جهان رخ داده بود.



UID-DER که می دانست بروکرات های «دیسک» و «کسک» کاری از پیش نخواهد برد، خود را برای این که امسال در استانبول اول ماه مه برگزار خواهد شد، آماده کرده بود. لذا بخش محلی UID-DER در «گبزه» که شهرک بزرگ صنعتی نزدیک استانبول است، مراسم اول ماه مه را ترتیب داده و با «حزب کارگران» این مراسم را برگزار کرد. برخی جریانات چپ و سازمان های کشوری نیز به آن ها پیوستند. در میان آن ها کارگران چرم سازی و بنادر بودند که در آن زمان در حال اعتصاب به سر می بردند.

از محل گردهمایی تا میدانی که در آن تظاهرات را برگزار کردند، مینی بوسی این حرکت را همراهی کرده و به پخش موسیقی و سخنرانی های مختلف پرداخت، از جمله چندین آهنگ متعلق به طبقه کارگر، سخنرانی ها در رابطه با برجسته کردن اهمیت اول ماه در رابطه با مسائل کارگری پخش شد که در آن ها مرتباً تأکید بر آن بود که هیچ راه دیگر جز مبارزه وجود ندارد.



روز اول ماه ۲۰۱۴ در ترکیه

بازگشت به فهرست



روز اول ماه مه امسال، ده ها هزار کارگر در شهرهای بزرگ و کوچک سراسر ترکیه مطالباتشان را اعلام و خشم خود را بر سرمایه و حکومت AKP علیرغم تمام سرکوب ها و ممنوعیت ها، به شکل سنت همواره زنده اول ماه مه نشان دادند. در استانبول، قلب طبقه کارگر ترکیه اما، کارگران باری دیگر از برگزاری جشن اول ماه مه محروم گشتند. حکومت AKP در استانبول، بدون اطلاع قبلی، حکومت نظامی برقرار نمود؛ گویی شهر تحت اختیار پلیس قرار گرفته بود. بهانه های حکومت برای ممنوع کردن مراسم اول ماه مه (که مسائل احتمالی ایمنی و وسایل نقلیه عمومی اعلام شد) کلاً انجام گردید تا بتواند تظاهرات در «میدان تقسیم» و اطراف آن را سرکوب کند. حکومت در کوشش خود برای جلوگیری از ورود مردم به «میدان تقسیم»، تمام ترافیک شهر استانبول را در مناطق مرکزی و پرجمعیت شهر به حالت توقف درآورد.

در مقابل این اقدام حکومت، بوروکراسی «دیسک» (فدراسیون اتحادیه های کارگری انقلابی) و «کسک» (فدراسیون اتحادیه های مستخدمین دولتی) که به اصطلاح می کوشیدند تظاهراتی در «میدان تقسیم» بگذارند، در حقیقت در مقابل حکومت هیچ کاری نتوانستند به انجام برسانند.



«ما نظام سرمایه داری را سرنگون خواهیم کرد، ما جامعه بی طبقه خواهیم ساخت»، «نه به جنگ های امپریالیستی»، «بحران، جنگ، بیکاری، راه حل قدرت کارگری»، «زنده باد اتحاد کارگران، رفاقت مردم».



کارگران با دیسپلین و پرشور و خروش عضو UID-DER بر روی کارگران «گبزه» تأثیری ژرفی داشتند و مورد علاقه و تمجید آنان قرار گرفتند. کارگران عضو UID-DER به همراهِ خواهران و برادران هم طبقه ای خود فریاد خشم خود را بر کارفرمایان سر دادند و قاطعیت خود را در مبارزه شان بیان نمودند. همه کارگران در این جمع هرگز احساس تنهایی نکرده بلکه هر یک از آن ها خود را بخشی از یک طبقه بزرگ می دید و احساس می کرد که با مبارزه نه تنها امکان دستیابی به برخی حقوق وجود دارد، بلکه تغییر کل جهان ممکن است.



وقتی رژه روندگان به میدان مقصد رسیدند، از طرف «رژه اول ماه مه» مورد استقبال قرار گرفت و سپس

UID-DER چندین ماه قبل از اول ماه مه، کمپینی با شعار «دستمزد بالاتر، ساعات کار کمتر» گذاشته بود. این کمپین در واقع بخشی از آماده شدن برای برگزاری اول ماه مه بود. در جمع UID-DER کارگرانی بودند از چندین کارخانه صنعتی، مانند فلزات، پتروشیمی، چرمسازی، نساجی، آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی و نظیر این ها آمده بودند. این کارگران را همسران و فرزندان شان همراهی می کردند.

در خطوط اول صف UID-DER کمیته زنان UID-DER با پلاکارد «زنان کارگر در خطوط اول مبارزه» قرار داشتند. در جمع آن ها نه تنها زنان کارگر که زنان خانه دار هم حضور داشتند. آن ها پلاکاردهای بسیاری را به دست داشتند که بر روی آن ها آمده بود: «دستمزد مساوی برای کار مساوی»، «مهد کودک در محل کار»، «مرخصی زایمان طولانی تر»، «نه به شیف شب»، «خشونت و آزار زنان دیگر کافی است!»



به عنوان نشانه یک مبارزه بین المللی، جمعی از کارگران ایرانی مهاجر و پناهنده نیز به آن ها پیوستند که پلاکاردهای خود را حمل و در پس صف زنان حرکت می کردند. مطالبه عمده آن ها به طور اخص آزادی کارگران سیاسی زندانی در ایران بود که در رژیم مالاها تحت همه گونه فشار قرار دارند.

خیابان های «گبزه» با فریاد شعارهای کارگران در جمع UID-DER به لرزه درآمده بود و به وسیله عابریان به خوبی پذیرفته شد. شعارهای اصلی «زنده باد اول ماه مه، زنده باد مبارزات سازماندهی شده»، «زنده باد اول ماه مه، زنده باد سوسیالیزم»، «کارگران جهان متحد شوید»،



کمپین ایمنی کار

بازگشت به فهرست

الی کلارک

رفقای تُرک ما در «انجمن همبستگی بین المللی ترکیه» (UID-DER) دو نسخه از یک «دی وی دی» جدید را برای ما ارسال کرده اند. این «دی وی دی» با نام «پیش به سوی مبارزه و همبستگی علیه سوانح کار!» مستنداتی است از کمپینی که این دوستان درحال برگزاری آن هستند.

فیلم ها و تصاویر موجود جنبه هایی از کمپین مهم و سرزنده ای را نشان می دهد که قصد دارد به کارگران بیاموزد که چرا سوانح کار رخ می دهند و چرا این سوانح غیرقابل اجتناب نیستند. کارگران را تشویق می کند که حکومت های خود را برای وضع قوانینی در جهت حفظ سلامت و ایمنی در محیط های کار تحت فشار قرار دهند. در این فیلم ها، فعالیت های مشخص کمپین و کنفرانس UID-DER که پس از آن برگزار گردید، به طور دقیق و با جزئیات نشان داده می شود. و به علاوه از این پیام مهم و همه جانبه غافل نمی ماند که طبقه سرمایه دار کارگران را برای سود قربانی می کند و تنها راه توقف آن، این است که طبقه کارگر به شکل سازمان یافته برای دست یابی به سوسیالیسم مبارزه کند. مبارزه برای تشکل یابی و بهداشت و ایمنی، مبارزه ای است مشترک در میان تمامی کارگران جهان. تمامی سوسیالیست ها می توانند نکاتی بسیار مهم را در مورد این کمپین بین المللی از رفقایمان در UID-DER بیاموزند.

سازمان «رهایی کارگر» (AWL) مردم را تشویق به تهیه نسخه هایی از این «دی وی دی» و نمایش آن در شعبات اتحادیه و غیره، بحث درباره فعالیت رفقای بین المللی ما و الهام گیری از آنان تشویق می کند. جهت تهیه نسخه هایی از این «دی وی دی»، با ایمیل زیر تماس حاصل فرمایید:

awl@workersliberty.org

آهنگ «انترناسیونال» از صحن داخل میدان نواخته شد. سخنرانانی که از بالای صحن صحبت می کردند، خواهان مبارزه برای پایان دادن به حوادث محل کار، استخدام با قراردادهای فرعی، جنگ های امپریالیستی و حملات دیگر شدند. شعارها را همه یکصدا سر می دادند. مطالباتی که در شعارها آمده بود، آهنگ های کارگری و رژه ای که با موزیک گروه UID-DER اجرا شد، نه تنها در میدان «گبزه» که در خیابان های آن هم پیچید. آهنگ های مبارزه توسط همگی خوانده شد و کارگران در میدان می رقصیدند. کارگرانی که در میدان حضور داشتند، از هر سن و سالی از UID-DER برای برگزاری این مراسم سپاسگزاری می کردند. مراسم اول ماه مه که به وسیله «گبزه» سازماندهی شده بود، نمونه خوبی از یک جلسه توده ای بود که به دست کارگران آگاه و مبارز به انجام رسیده بود و نه توسط اتحادیه های بوروکرات. سخنرانی ها، مطالبات، دیسپلین، روحیه، همه به روشنی بازتاب منافع مستقل طبقاتی طبقه کارگر بود.



بسیاری از کارگرانی که از ادای مطالبات خود محروم بوده و نمی توانستند برای آن ها مبارزه کنند، زیرا تحت ستم ایدئولوژیک بورژوازی قرار داشتند، به شکرانه فعالیت های UID-DER آگاه تر شده و مبارزه را آغاز کرده اند.

UID-DER به جلو می رود، مبارزه رشد می کند!

انجمن بین المللی همبستگی کارگری (UID-DER)

۲۳ مه ۲۰۱۴ - ترجمه: شبکه همبستگی کارگری



اردغان در هر فرصتی که می یابد، اعلام می کند که سرسختانه مشغول برداشتن تمامی موانع از سر راه کارفرمایان بوده و «زنجیر»ها را از پای آن ها می خواهد بگسلد و حالا ما نتیجه این قطع کردن «زنجیرها» از پاهای کارفرمایان را در سوما می بینیم. معادن که نیاز به اقدامات بسیار مهم ایمنی داشته و برای کار در آن ها نیاز به کارگران واجد شرایط است، همه مشمول خصوصی سازی گردیده و به شرکت های خارجی سپرده شده است. کارفرمایان به منظور کاهش هزینه، اقدامات لازم را برای رعایت موارد ایمنی نمی کنند و در نتیجه آن، کارگرانی که واجد شرایط نیستند، به طور موقت استخدام شده اند و دستمزد پائینی می گیرند، در این معادن زیاد هستند. این دقیقاً در مورد معدن «سوما هولدینگز» صادق است.

در مصاحبه ای که روزنامه «حریت» با صاحب اصلی این معدن «آلپ گورکان» کرده بود، گورکان به رشد کمپانی اش می بالید و می گفت که سالیانه ۶ میلیون تن زغال سنگ استخراج می کند. در این مصاحبه، او با غرور به این می بالید که توانسته بود مخارج استخراج را از ۱۴۰ دلار به ۲۴ دلار کاهش دهد و گفت: «به این می گویند بخش خصوصی!». در نتیجه آن ما اکنون شاهد این می باشیم که این همه «دستاوردهای» کارفرمایان، چگونه به قیمت جان کارگران تمام می شود.

دولت AKP نیز دولت رشد (اقتصادی) کارفرمایان بدون هیچ گونه «مانع» است. آن ها خوب می دانند که بین رشد اقتصادی و باقی ماندن در قدرت رابطه وجود دارد. در دوران حکومت AKP، نزدیک به ۱۳ هزار کارگر تاکنون جان خود را در «حوادث» محل کار از دست داده و تعداد بسیار بیش از این هم مجروح و معلول شده اند. قابل یادآوری است که ۱۹ سال است که ترکیه قانون ۱۷۶ سازمان جهانی کار (ILO) را در رابطه با «ایمنی و سلامتی معادن» پذیرفته است.

فاجعه معدن سوما: کشتار در محل کار

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

بازگشت به فهرست



روز سیزدهم ماه مه، نظام استثمار و بهره کشی سرمایه داری، جان قریب به ۳۰۰ کارگر معدن زغال سنگ را گرفت و نام آن را «حادثه» سوما، شهری در غرب ترکیه، گذاشت. امروز هنوز تعداد نامعلومی از کارگران در زیر آوار به دام افتاده اند. این کشتار، بزرگترین «حادثه کار» در تاریخ ترکیه است. دلایل تکنیکی این رویداد هنوز نامشخص است. اما به دلایلی نامعلوم در معدن، آتش سوزی رخ داد که هنوز هم ادامه دارد. این آتش سوزی مونوکسید کربن ایجاد نمود که باعث مرگ کارگران گشت.

اتفاقی را که در سوما رخ داده است نمی شود به «حادثه کار» تقلیل داد. آن چه که در سوما پیش آمده، کشتار دسته جمعی بود که کارفرمای «سوما هولدینگز» و همدستش، حکومت «حزب عدالت و توسعه» (AKP) مرتکب شدند. از یک طرف، کارفرمایان طماع از وسایل و امکانات ایمنی لازم استفاده نمی کنند، از طرف دیگر، حکومت AKP، که مسئولیت بازدید محل های کار را برای حفظ و رعایت ایمنی کارگران دارد، چشم خود را به روی وضعیت حاکم در محل های کار می بندد. ۱۴ روز پیش، احزاب اپوزیسیون پارلمان، طرح پیشنهادی تازه ای در مورد معدن سوما به پارلمان ارائه کردند، اما این طرح پیشنهادی از طرف AKP رد شد.



اکنون اعتراضات توده ای در کشور شکل گرفته است که بدون تعجب با سرکوب پلیس روبه رو گردیده است. وقتی اردوغان به بازدید «سوما» رفت با اعتراضات خانواده های معدنچیان مواجه شد. جمعیت شعار می داد: «نخست وزیر استعفا بده!»

اتحادیه های کارگری یک روز اعتصاب را در اعتراض به این اتفاق اعلام کردند. در نواحی صنعتی، کارگران کارخانه ها و معادن به اعتصاب پیوستند. بیش از ۱۰ هزار معدنچی از «زنگول داغ» که شهرک معدنی است، در میان فعالترین این کارگران بوده اند. همچنین، پشتیبانی بین المللی از معدنچیان سوما صورت گرفته است. کارگران کوبا، ونزوئلا، بولیوی (به ویژه معدنچیان آن ها) در پشتیبانی از معدنچیان سوما دست از کار کشیدند.

UID-DER نیز فعالانه در اعتراض مناطق کارگری عمل کرده است. UID-DER خاطر نشان می کند که کارفرمایان و حکومت های وقت آن ها اقدامات ایمنی لازم را پیاده نخواستند، مگر این که طبقه کارگر خود را سازماندهی نموده و به مبارزه برخیزد.

۱۷ مه ۲۰۱۴

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

http://en.uidder.org/soma_mine_disaster_massacre_at_work.htm



«تائر بیلدیز» وزیر نیرو که در مراسم گشایش این معدن حضور داشت، به کارفرمایان علامت داد که نیازی نیست نگران فشارها باشند. و در سال های گذشته نخست وزیر وقت، اردغان، سعی کرده بود که این «حادثه»ها را به این صورت در رابطه با کارگرانی که جان خود را در آن زمان از دست داده بودند، توجیه کند که: «این ذات کار است و خواست خدا است».

حوادث محل کار (یا بگویم قتل هایی که در محل کار اتفاق می افتد) بزرگ ترین مسأله کارگران است. برای افزایش آگاهی در این زمینه، انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) نقداً کمپینی را تحت عنوان «حوادث محل کار سرنوشت ما نیستند، جلوی مرگ کارگران در محل کار را بگیریم» آغاز کرده بود. از طریق این کمپین، UID-DER به صدها هزار کارگر دست یافته و موفق شده بود تا ۱۰۰ هزار امضا جمع آوری کند و نهایتاً آن طومار را به پارلمان تحویل دهد. تداوم این «حوادث» گویای اهمیت کمپین انجمن ما است.





ترکیه از نظر شمار سوانح کار، رتبه سوم را در جهان به خود اختصاص داده است. طبق ارقام رسمی، سالانه ۷۷ هزار سانحه کار در این کشور اتفاق می افتد.

اقدامات ایمنی در واقع نه برای تضمین ایمنی کارگران، بلکه برای تضمین تداوم تولید است. سوانح کار، این حقیقت را بارها بار آشکار کرده است.

محل های کار تقریباً هیچ وقت مورد بازرسی قرار نمی گیرد! به دنبال رشد فشارها، دولت «حزب عدالت و توسعه» قانون جدیدی را تصویب کرد که به «قانون ایمنی و سلامت مشاغل» موسوم است و به اشتباه گمان می کرد که چنین اقدامی به سوانح کار پایان خواهد بخشید. این قانون فقط کلیاتی را دربر دارد که محکوم به باقی ماندن بر روی کاغذ است، و هیچ نوع مقررات روشن و مشخصی را به نفع کارگران به دنبال نداشته است. بروز سوانح کار بیشتر و جدی تر مؤید این گفته است.

به عنوان یک نمونه، تعداد بازرسان محیط های کار در وزارت کار تنها ۲۵۰ نفر است و این در حالی است که صدها هزار محیط کار و میلیون ها نفر کارگر وجود دارد.

ظاهراً کارفرمایانی که از این قانون تبعیت نکنند، باید مشمول جریمه های سنگین بشوند! طبق قانون، ایجاد کمیته های ایمنی کار ضروری است. اما کارگران در هر حال از ایفای نقش در ایجاد این کمیته ها محروم هستند. در عوض کارفرمایان از اختیار قانونی برای ایجاد این کمیته ها برخوردارند. آیا روشن نیست که کارفرمایان، این کمیته ها را بنا به میل خود طراحی می کنند؟ ضمناً کل جریمه کارفرمایانی که از ایجاد این قبیل کمیته ها امتناع می ورزند، تنها ۲۰۰۰ لیره ترکیه است! مشخص است که اینان کارگران را به مسخره گرفته اند.

علاوه بر این، مسأله، تنها فقدان احتیاطی نیست. یکی از دلایل اساسی سوانح کار، این است که کارگران وادار می شوند که تا سر حد مرگ و برای ساعاتی طولانی کار کنند. افزایش ساعات کاری و افزایش آهنگ کار به افزایش تصاعدی شمار مرگ و میر می انجامد.

فاجعه در معدن زغال سنگ سومما

بازگشت به فهرست

فاجعه انفجار و آتش سوزی در معدن زغال سنگ سومما در «مانیسا»ی ترکیه، ۲۳۸ کشته برجای گذاشته است. دو سال پیش «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER) کمپینی را علیه وخامت سوانح کار در ترکیه به راه انداخته بود. آن چه در این متن می خوانیم، گویای شرایط کنونی کار در ترکیه است.



مشاور اردوغان در حال لگد زدن به یکی از معترضین

به طور متوسط ماهانه بیش از ۱۰۰ کارگر جان خود را در محل کارشان از دست می دهند، و به علاوه کارگران به مراتب بیشتری دچار جراحت و معلولیت دائمی می شوند.

در سال ۲۰۱۰، نزدیک به ۱۴۴۴ کارگران فوت کردند؛ در سال ۲۰۱۱ نیز ۱۵۶۳ کارگر به قربانیان «سوانح کار»، که به حق باید آن را «قتل های کاری» بنامیم، تبدیل شدند.

در نه ماهه نخست سال ۲۰۱۲، نزدیک به ۶۴۲ کارگر دیگر هم جان خود را از دست دادند. سوانح کار، زندگی خانواده های کارگری را نابود می کند و تنها کودکانی یتیم یا زنانی بی سرپرست را برجای می گذارد.



پیام گرایش مارکسیست های انقلابی ایران به مناسبت
فاجعه معدن سوما در ترکیه



بازگشت به فهرست

رفقای گرامی،

انفجار معدن سوما، «حادثه» ای بود که انتظار وقوع را می کشید. همان طور که آگاهید، این رویداد تلخ نتیجه مستقیم انگیزه سرمایه داران ترکیه به حداکثر کردن سود خود به بهای استانداردهای زندگی، شرایط کار و اکنون حتی جان کارگران ترکیه است.

اعلام سه روز عزای عمومی از طرف حکومت «حزب عدالت و توسعه» نمی تواند نقش مستقیم و مسئولیت وی در قبال هزاران مرگ و مصدومیت سالانه ناشی از حوادث کار را پنهان کند. اردوغان و «حزب عدالت و توسعه» پس از بیش از یک دهه حکومت، به وضوح نشان داده اند که همچون «حزب جمهوری خواه خلق» (CHP) و ژنرال ها ضد طبقه کارگر هستند. در سال ۲۰۱۰، پس از مرگ ۳۰ تن در فاجعه معدن زنگولداغ، اردوغان اعلام کرد: «متأسفانه، این حرفه چنین چیزی را در سرنوشت خود دارد». در دو روز گذشته او حتی مجبور بوده به سوانح معدن در بریتانیای قرن نوزدهم اشاره کند تا بلکه مرگ ۲۸۲ معدنچی سوما را توجیه نماید!

به روشنی می توان دید که تمامی جناح های بورژوازی ترکیه به لحاظ اخلاقی و ایدئولوژیک ورشکسته هستند و باید به دست کارگران جارو شوند. متأسفانه اتحادیه های کارگری ترکیه موضوع سوانح کار را به اندازه کافی

در قانون جدید حتی یک کلمه هم در مورد این جنبه مسأله صحبت نشده است.

در چنین شرایطی مطالبات زیر مطرح است:

- در مقابل مرگ کارگران در نتیجه سوانح ناشی از کار سکوت نکنید!
- کمیته های ایمنی و سلامت کارگران باید تحت مدیریت خود کارگران و در تمامی محل های کار ایجاد گردد!
- دستمزد پزشکان محیط کار و متخصصین ایمنی مشاغل باید از سوی صندوقی دولتی که تحت نظارت اتحادیه های کارگری و انجمن های صنفی قرار دارد، پرداخت شود!
- اختصاص جریمه و مجازات های سنگین برای کارفرمایانی که از انجام اقدامات احتیاطی خودداری می ورزند، به همراه اجازه بازرسی!
- حق اعتصاب و توقف تولید از سوی کارگران در موارد فقدان وجود ابزارها و اقدامات احتیاطی ضروری کار!
- حذف شیفت شب در مشاغل سنگین و خطرناک!
- افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار!

<http://militaant.com/?p=1003>

آرام نوبخت



مسئول مرگ معدنچیان سوما، سرمایه داری ترکیه است

بازگشت به فهرست



پیام همبستگی و تسلیت شبکه همبستگی کارگری به قربانیان فاجعه معدن سوما در ترکیه

به برادران و خواهران طبقاتی مان در «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»

رویدادهای غم انگیز چند روز گذشته به وضوح و به دردناک ترین شکل نشان داده است که تا چه حد کمپین «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در افشاگری پیرامون سوانح کار اهمیت دارد. مرگ تماماً غیرضروری ۲۸۲ معدنچی (تاکنون) در سوما نتیجه مستقیم تخطی از اقدامات ایمنی و بهداشتی از سوی صاحبان معادن است. آن ها و حکومتی که به آنان اجازه راه اندازی معدن به این نحو را داده است، تنها مسئولین مرگ این کارگران و امنیت مالی آتی خانواده های آنان هستند.

ما به شما و خانواده های معدنچیان سوما تسلیت و همدردی قلبی خود را ابراز می داریم و امید داریم که این حادثه عمیقاً حزن انگیز کمپین شما را برجسته تر کند و با نیرویی جدید به سوانح کار پایان دهد.

سوانح کار، تقدیر و سرنوشت نیست!

به مرگ کارگران در اثر سوانح کار پایان دهید!

زنده باد وحدت و مبارزه بین المللی طبقه کارگر!

شبکه همبستگی کارگری، ۱۴ مه ۲۰۱۴

جدی نگرفته اند: اعلام یک روز اعتصاب، واکنشی دیررس است برای جلوگیری از انتقادات کارگران از پایین. این اقدام رویکرد بورژوازی یا اقدامات خطرناک همه روزه استثمار سرمایه داری را اساساً تغییر نمی دهد. تنها یک کارزار پایدار، حول فعالیت های کارزار «سوانح کار تقدیر نیستند، به مرگ کارگران در اثر سوانح کار پایان دهید»، می تواند شرایط را بهبود بخشد.



ما همدردی و تسلیت خود را نسبت به خانواده های معدنچیان سوما ابراز می داریم و امید داریم که این تراژدی غم انگیز آخرین باری باشد که اردوغان - یا هر سیاستمدار دیگری- بتواند با صحبت از «سرنوشت»، خانواده های دردمند کارگری را به سخره بگیرد.

سوانح کار سرنوشت و تقدیر نیستند!

زنده باد وحدت و مبارزه بین المللی طبقه کارگر!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۵ مه ۲۰۱۴



در مناطق ویلز جنوبی و ناتینگهم، اکثر کارگران به اعتصاب رأی منفی دادند و در مارس ۱۹۸۴ این تنها وجه مشترک بین کارگران این دو منطقه بود؛ اگر چه به احتمال قوی انگیزه آن ها یکی نبود. یک سال مقاومت با شکوهی انجام گرفت. مارس ۱۹۸۵ نقطه عطفی است که معدنچیان ویلز جنوبی را از دیگران جدا کرد - در حالی که وفاداری طبقاتی در میان اکثریت معدنچیان پردرآمد ناتینگهم که شغلشان تهدید نشده بود، وجود نداشت. تنها اقلیتی از این معدنچیان که با دفاع از طبقه خود، احترام و آبروی خود را حفظ کردند.

اعتصاب شکنی در ناتینگهم، اعتصاب را شکل داد. کارگران اعتصاب شکن نه تنها در طول اعتصاب به تولید زغال سنگ پرداختند، بلکه به هیئت مدیره (NCB) هم پایگاه محکمی برای تشکیل افراد اعتصاب شکن بخشیدند. بدون ناتینگهم، حضور بقیه اعتصاب شکن ها تأثیر چندانی نداشت. وقتی کارگران ناتینگهم دوشنبه ۱۹ مارس بعد از یک روز دست از کار کشیدن به سر کار باز گشتند، NCB مدعی شد که ۴۲ معدن مشغول کار بود.

با توجه به شکافی که بین کارگران به وجود آمده بود، سرنوشت اعتصاب به جنگ دو جبهه بستگی پیدا کرد: یکی جنگ بین پیکت گذاران با پلیس که مناطق اطراف معادن را به منطقه نظامی تبدیل کرده بودند و جبهه دوم جنگ سیاسی در درون جنبش کارگری برای گرفتن همبستگی از سایر کارگران (غیر معدنچی). در مبارزه برای گرفتن همبستگی، جبهه تبلیغات نقش تعیین کننده ای داشت.

جنبش کارگری هرگز در گذشته رفتاری را که پلیس با معدنچیان در این اعتصاب داشت، ندیده بود. آن ها در دسته های بزرگ توده ای از مرکز فرستاده و در تماس مستقیم با مرکز پلیس «اسکاتلند یارد» قرار داشته و دستور می گرفتند. پلیس سر راه کارگران «یورک شر» که به طرف ناتینگهم و کارگران «کنت» که به طرف «میدلند» می رفتند، سد معبر کرده و به میل خود، جلوی هر کسی را که می خواستند می گرفتند، او را بازدید بدنی و دستگیر می کردند. آن ها از آن حد ترور افراد و

اعتصاب معدنچیان انگلستان از ۱۹۸۴ تا ۸۵: دوازده ماهی که بریتانیا را لرزاند!

بازگشت به فهرست

بخش دوم

مترجم: سارا قاضی

* توضیح: بخش نخست این مطلب، در نشریه میلیتانت شماره ۷۰ منتشر گردید

بخش دوم این تراژدی این بود که جنبش کارگری اکثراً همان کاری را کرد که اعتصاب شکن های اتحادیه سراسری معدنچیان (NUM) انجام داده بودند.

جنبش کارگری به طور کلی و معدنچیان بر اثر بیکاری و رکود اقتصادی در واقع دلسرد و منصرف شده بودند. فراتر از این هم، مسأله در قلب اعتصاب کشتی برخی کارگران منطقه «ناتینگهم» نهفته بود که می گفتند دلیل این که اعتصاب شکنی کردند، این بود که به آن ها حق رأی سراسری داده نشده بود.

اکثر کارگران منطقه «ناتینگهم» به دلیل رأی سراسری یا خشونت در خط پیکت، اعتصاب شکنی نکردند. برای توجیه «دلیل خوبی» بود، اما دلیل حقیقی نبود. تأثیر این اعتصاب شکنی اما این شد که کارگران «ناتینگهم» را که هنوز شاغل بودند، به دام تبلیغات دولت علیه اعتصاب کنندگان بیاندازد و در این تبلیغات، به اعتصاب شکنان وجهه ای دموکرات صلح طلب، نه اعتصاب شکن، بخشند. دلیل اصلی این بود که آن ها از مبارزه ای که در پیش داشتند، ترسیده بودند و فکر می کردند که شغلشان در خطر باشد؛ آن ها تحت تأثیر نقشه تشویقی دولت (که مزایایی برای این اعتصاب شکنان در نظر گرفته بود - مترجم)، زندگی خوبی داشتند.

آن ها مسأله رأی سراسری را آن چنان بزرگ کردند که برای خودشان دلیل آبرومندی جهت دست رد زدن به سینه این کارگران داشته باشند؛ دست رد به سینه کارگران معدنی که شغل، محل زندگی و همه چیزشان تحت تهدید قرار گرفته بود.



برای وادار کردن معدنچیان به قبول خرابه های محل زندگی شان استفاده می کردند.

اگر چه «حزب کارگران» از معدنچیان حمایت کرد، اما رهبران رده بالا و شناخته شده آن با غرولند به فراخوان رأی سراسری پیوستند. این دیگر لبه تیز جنگ تبلیغاتی بود. این رهبران خشونت را (که منظور در مقابل پلیس ایستادن بود) سرزنش کردند.

روز دوشنبه ۲۶ مارس، زمانی که هیئت مدیره NCB مدعی شد که ۳۸ معدن مشغول به کار عادی خود بودند، اعتصاب به سطح ثابتی رسیده بود. اعتصاب البته بعد از کنفرانس اتحادیه (NUM) در ۱۹ آوریل می توانست قدری استحکام بیشتر به خود گیرد، اما به هر حال در آن مقطع نقداً ابعاد و نقاط ضعف و قدرت این مبارزه برجسته شده بود؛ نقاط قدرت و ضعف هر دو طرف بارز گشته و توازن قوا برقرار شده بود. اقلیتی قاطع به قول NUM تعداد ۲۵۰۰۰ کارگر معدن- از اعتصاب امتناع کردند. در نتیجه وجود معدنچیان اعتصاب شکن و کارگران برق و فولاد که از خط پیکت می گذشتند و عملاً به سر کار می رفتند و در نتیجه همبستگی عمومی بسیار محدود، اعتصاب کنندگان مجبور شدند تا به برخورد ها و اصطکاک های مداوم و تضعیف روحیه کننده متوسل شوند، تا مقاومت اعتصاب شکنان را بشکنند. آن ها می دانستند که این (حرکت و رسیدن به پیروزی) وقت می برد. آن ها البته نمی توانستند حدس بزنند که این برخوردها و اصطکاک ها با حکومت تاچر تا چه زمانی ادامه می یافت.

اعتصاب معدنچیان سال ۱۹۷۴ یک ماه، از ۹ فوریه تا ۱۱ مارس طول کشید. کمی بیش از یک ماه، بعد از آغاز اعتصاب ۱۹۷۲، مخازن زغال کک بر اثر پیکت های توده ای بسته شده و حکومت پا به فرار گذاشت. (در آخر با استعلا می در ۲۸ فوریه به توافق رسیده و اعتصاب در ۹ ژانویه پایان یافت).

اواخر مارس روشن بود که اعتصابات سال ۱۹۸۴ طولانی تر و مسائل شوم تر پیش خواهد رفت. معدنچیان صحبت از این می کردند که «تا کریسمس ادامه بدهند».

خشونت علیه کارگران استفاده کردند که در عصر حاضر در انگلستان، در رابطه با کشمکش های دولت با مسائل کارگری دیده نشده و بی سابقه بود حتی با اعتصاب سال ۱۹۷۷ در «گروند ویک» هم این رفتار وحشیانه را با کارگران نداشتند. آن ها در برخی دهکده های معدنچیان به اندازه ای خرابی به بار آورده و مردم آزاری کردند که آن ها را با سربازان انگلیسی در مناطق کاتولیک نشین ایرلند شمالی تداعی می کرد.

و یک چیز دیگر هم تازگی داشت: اعتصاب شکنی سازماندهی شده، در مقیاس بسیار گسترده با استفاده از تبلیغات پر سروصدا در دستور کار دولت قرار داشت.

بسیاری از کارگران راه آهن و بنادر از حمل و نقل ذغال سنگی که به وسیله کارگران اعتصاب شکن تهیه شده بود، خودداری کردند. در روز ۲۹ مارس، رهبران کارگران حمل و نقل پیشنهاد دادند تا زغال سنگ بلوکه شود. برای این کار نیاز به همبستگی تعیین کننده کارگران برق و کارگران فولاد داشتند که آیا این کار را می کردند یا نه! آنها قبول کرده و زغال سنگ را بلوکه کردند. روز ۲۱ مارس، اتحادیه های نیرو به کارگران گفت که از خط پیکت بگذرند. کارگران فولاد که نگران وضع خود بودند و کتک های زیادی در اعتصاب ۱۹۸۰ خورده و صدمات زیادی دیده بودند، ترسان از خط پیکت گذشتند.

تبلیغات علیه کارگران معدن که در اعتصاب بودند، برای جلوگیری و یا محدود کردن حمایت از آن ها، با تمام قوا انجام می گرفت. کارگران خط پیکت که خشونت پلیس-روش خشونتی که افسران پلیس، سال ها برای آماده کردن خود، دوره دیده بودند- را تحمل می کردند، حالا تقبیح می شدند و پیکتشان را عمل شکنجه قرون وسطایی به شمار می آوردند که خوشایند انسان های بی مغز و عملی بی نتیجه بود. عمل معدنچیان را که برای حفظ شغل خود مبارزه می کردند، غیر دموکراتیک خوانده و تقبیح می کردند، زیرا آن ها اعتصابی کرده بودند که با رأی گیری سراسری انجام نشده بود. البته آن هایی که این کارگران را سرزنش می کردند، خود حکام مستبد و مدیران عاملی بودند که از دسته های توده ای پلیس،



پیکت ها هرگز نتوانستند تمام مناطق را به طور کامل بگیرند. اعتصاب شکنان ناتینگهم کار گرفتن همبستگی از سایر اتحادیه ها را مشکل می کردند.

با این وجود نیروی اعتصاب در حال گسترش یافتن و قدرتمندتر شده بود. در ۱۴ آوریل، ۷۰۰۰ کارگر معدن و پشتیبانان آنان در ناتینگهم رژه رفته و «خروج پلیس را از تمام مناطق زغال سنگ» مطالبه کردند. روز ۱۶ آوریل تمام کارگران و زحمتکشان ناتینگهم کمیته اعتصاب تشکیل دادند. اگر اعتصاب شکنان ناتینگهم برای خود و جنبش کارگر بی آبرویی آوردند، اعتصاب کنندگان ناتینگهم همه چیز را زنده و شاداب به جنبش کارگری برگرداندند. با رهبری «پال وتتن» و دیگران، پرچم کارگران مبارز بر فراز مناطق زغال سنگ افراشته شد. با وجود تمام ارباب ها، توهین ها، محرومیت ها هسته مرکزی رهبری همچنان محکم ایستاده و هرگز نه پشت همقطاران خود و نه پشت اتحادیه را خالی کرد.

برای بازداشتن معدنچیان از اعتصاب، کارفرمایان همان طوری که دیدیم به تبلیغات پر هیاهوی خود در باره دموکراسی به شکل عمومی و رأی گیری سراسری به طور اخص روی می آوردند. کارگران رده های پایین تر از رهبری اتحادیه این امکان را یافتند تا سیاست کارفرمایان (NEC) را در کنفرانس ویژه NUM که در ۱۹ آوریل تشکیل گردید، رد نمایند. این کنفرانس ویژه یکی از هشت کنفرانسی بود که در طول اعتصاب برگزار گردید. برگزارکنندگان این کنفرانس ها صدهزار معدنچی بودند که مشغول شعار دادن، خواندن و شادمانی کردن بودند. کنفرانس ویژه در واقع از هر منطقه ای می خواست که به اعتصاب بپیوندند.

اعتصاب باز هم بیشتر تقویت شد. رهبران اتحادیه ای مناطق «میدلند» و ناتینگهم، اعتصاب را در مناطق خود رسمی اعلام نمودند. اما در ناتینگهم هنوز هم اکثریت یا قریب به اکثریت با اعتصاب شکنان بود.

اکنون موجی از همبستگی ایجاد شده بود. اتحادیه های کارگری راه آهن و حمل و نقل قول داده بودند که زغال

۱۸ آوریل مجله «تایم» نوشت: «خانم مارگارت تاچر آماده است هر میزان پول لازم را صرف تضمین این امر نماید که این بار دولت از اتحادیه کارگران شکست نخورد». صدراعظم «نایجل لاسون» در آخر گفت که این پول برای ضرب و شتم کارگران «ارزش سرمایه گذاری» داشت. آن ها مبلغی بیش از ۲ میلیارد پوند را مستقیماً برای این منظور مصرف کردند و ضررهای غیرمستقیم هم شاید چیزی نزدیک به ۳ میلیارد پوند برآورد شد (در حالی که درآمد ملی در آن زمان ۸ میلیارد پوند بود و امروز ۱۲ میلیارد پوند است).

اما معدنچیان هم مانند حکومت بر سر مطالبات خود ایستاده بودند. «جان مویل» نماینده اتحادیه از منطقه «کنت»، تصمیم کلی را اعلام کرد و گفت: «هیچ کس نمی باید در این که چه موضوعی در این مباحثه، تحت شعاع قرار گرفته، شک داشته باشد. ما در برابر پیش پا افتاده ترین حقایق فلسفه این حکومت قرار گرفته ایم: اینها به سود اهمیت می دهند، نه مردم... آنان که به طبقه سرمایه دار تعلق ندارند به مبارزه خود تحت هر شرایطی ادامه خواهد داد و پیروز هم خواهد شد. تنها سؤال این است که چقدر طول خواهد کشید. ما تنها به دنبال پیروزی کارگران معدن نیستیم، بلکه می خواهیم کل طبقه کارگر پیروز گردد.»

«آرتور کارگیل» خطاب به کارگران گفت: «(از دیگران) نخواهید صرفاً از ما پشتیبانی کنند. بگویید بیایید بیرون و به ما بپیوندید. ما با یک چالش بنیادی نسبت به طبقه کارگر روبرو هستیم، نه فقط برای معدنچیان. ما با ماشین قدرتمند و سازماندهی شده دولت روبرو هستیم.»

یکی از کارگران معدن منطقه «کنت» گفت: «ما به محض این که حمایت کارگران خود را محکم داشته باشیم، می رویم سراغ بقیه جنبش و می گوئیم "ما را حمایت کنید. همه بیرون بیایید تا با هم تکلیف این حکومت را روشن کنیم."»

اعتصاب عمومی؟

«بله! شما این طور بگویید.»



در اکثر مناطق مسکونی اطراف معادن، اعتصاب همچنان محکم ادامه داشت و کارگران اعتماد به نفس بیشتری یافته و قاطعانه تر ادامه دادند.

در این اعتصاب، بیش از صد هزار کارگر و خانواده های آن ها خود را در مقابل حکومتی بی رحم و مصمم می یافتند که همه گونه تفوق را بر کارگران داشت، در قدرت و ثروت غوطه ور بود. کارگران با پلیس و محرومیت روبرو بودند و اغلب پس از چند هفته که از اعتصاب می گذشت، خود و خانواده هایشان مجبور به دست و پنجه نرم کردن با گرسنگی بودند. برای ادامه این جنگ، کارگران و خانواده هایشان باید به نذاختی در توانایی، قاطعیت، بردباری، شهامت و ابتکار خود روی می کردند. جامعه معدنچیان می بایستی با تمام نیرو بلند می شد و تمام دار و ندار خود را در این جنگ طبقاتی می گذاشت. این اعتصاب می بایستی چیزی ورای فقط یک اعتصاب می شد. همین طور هم شد!

آن چه منتظرش بودند، پیش آمد و اعتصاب معدنچیان را برجسته نمود و آن، دخالت زنان این کارگران بود که در محله های کارگری اطراف معادن زندگی می کردند. اوائل ماه مه، دهکده های محل زندگی این معدنچیان مملو از گروه های زنان مبارز گشت.

گروه های زنان، آشپزخانه های کمونی و مراکز پخش غذا درست کردند و بسیاری از این زنان برای اولین بار به صف های پیکت پیوستند؛ این در گذشته سابقه نداشت. روز ۳۰ آوریل، در «تورزی کالی بیری» در ناتینگهم، پیکتی از ۱۵۰ زن قوی شکل گرفت. آن ها صف پلیس را دوباره منهدم کردند. یکی از معدنچیان محلی گفت: «اگر زنان از اول آمده بودند، اعتصاب تاکنون پیروز شده بود.» پیکت زنان تنها یکی از چهره های عادی اعتصاب بود. در روز ۱۲ مه، خیابان های «بارنزیلی» مملو از زنان تظاهرکننده شد.

این زنان مرتب از کمپ صلح زنان در «گرین هم کامون» برای الهام گرفتن، یاد می کردند. در این زمان، بین دهکده های معادن زغال سنگ که معمولاً تا حدودی دورافتاده، محیطی محافظه کار و جوئی مردانه داشتند با

سنگ اعتصاب شکنان را بایکوت کنند. کارگران راه آهن «کول ویل»، «لایستر شر» این بایکوت را در طول اعتصاب و در قلب مناطقی که اعتصاب شکنان محکم و متحد ایستاده بودند، تقویت می کردند (در این مناطق از ۲۰۰۰ کارگر معدن، ۳۰ نفر اعتصاب کننده بودند). کارگران راه آهن ناتینگهم در روز ۱۶ آوریل شروع به جلوگیری از عبور قطارهای حامل زغال سنگ کردند.

نماینده سراسری «حزب کارگران»^{۲۶} انگلستان هم در روز ۲۵ آوریل به پشتیبانی از اعتصاب رأی داد و از یکایک اعضای حزب خواست که هفته ای ۵۰ پنس کمک مالی نمایند.

در اواخر ماه مارس آن سال، تولید فولاد در «اسکونتهارپ» به نصف رسید و در اوائل ماه مه سه نیروگاه اصلی از کار افتاد و کارفرمایان با استفاده از حجم عظیمی از مواد نفتی، نیروی اتمی و زغال سنگ وارداتی توانستند در این دوران نیروی لازم را تأمین کنند -البته در ابتدا آنها به امکان این کار اطمینان نداشتند. اعتصاب داشت به تدریج پیشرفت می کرد.

بین ماه های مارس و اوت، اعتصاب به نقطه اوج خود رسیده بود. نزدیک به ۸۰ درصد کارگران در اعتصاب بودند. حرکت در عین حال قدری هم عقب نشینی داشت (زیرا نقداً با معیار معمولی، اعتصاب طولانی شده بود)؛ اما بسیار ناچیز بود. ناتینگهم، بعد از این که «دادگاه عالی» در ۲۵ مه، اعتصاب را در کشور غیرقانونی اعلام کرد، عقب نشست. در اواخر اوت از میان معدنچیان ناتینگهم که ۴۰-۵۰ درصدشان به اعتصاب پیوسته بودند، تنها ۲۰ درصد به اعتصاب ادامه دادند. در منطقه «استفورد شر» اواخر ماه مه اعتصاب تحلیل رفته بود و در اوایل اوت، در تمام معادن به غیر از «ولستنتون»، بیش از ۵۰ درصد شروع به اعتصاب شکنی کردند. اعتصاب در منطقه «لنکشر» تضعیف شده بود.

²⁶Labour Party



هستیم و در کنار مردان خود در خط اول جبهه قرار می گیریم.

ما در میان زنان، شاهد چیزی هستیم که تنها می شود با مبارزات زنان برای به دست آوردن حق رأی قابل مقایسه دانست. ما زندگی می کنیم و در حال ساختن تاریخ هستیم. ما به وضع موجود قبلی باز نخواهیم گشت. ما نمی توانیم به عقب بازگردیم.

شخصاً به این نتیجه رسیدیم که نه تنها ما باید با بی عدالتی بجنگیم که دیگران هم باید همین کار را بکنند.

زیرا ما که به دروغ های رسانه ها گوش فرا داده ایم، از خود می پرسیم، "دیگر چه دروغ هایی به ما گفته شده است؟"

به بی عدالتی در ایرلند بنگرید. در "تاکس ته" در "بریکتون" حقیقتاً چه گذشت؟ من می بینم که سیاهپوستان در حال مبارزه با بی عدالتی می باشند.

وقتی ما پیروز شدیم، باید اقدام به از بین بردن سایر انواع بی عدالتی ها نماییم.»

در ماه ژوئن همجنسگرایان پشتیبانی خود را با معدنچیان در بیانیه ای تحت همین عنوان^{۲۷} اعلام کردند. در پی این، معدنچیان در جلسات همجنسگرایان شرکت کرده و حرف هایی از این قبیل می زدند که: «از زمان اعتصاب، عقاید ما خیلی تغییر کرده و شاید جنبش کارگری "سنتی" بهتر است به سیاهپوستان و همجنسگرایان روی آورده و یاد بگیرد که سوسیالیزم در حقیقت چیست». البته لازم بود که همجنسگرایان نیز چیزهایی از کارگران معدن بیاموزند. این درس عبرت این بود که بین همجنسگرایان (زن و مرد) نیز باید خطی طبقاتی بکشند.

گروه هایی از سیاهپوستان نیز پشتیبانی هایی سازماندهی شده از معدنچیان را انجام دادند.

فمینیست هایی که احتمالاً پیش از این هرگز مبارزات طبقاتی را در مرکز سیاست نمی دیدند، حلقه رابطی ایجاد شده بود.

این اعتصاب در بسیاری از مردم، عقایدی را رشد داد که معمولاً در دوران اعتصابات عمومی به درک آن می رسند. در مقابل جنگجویان طبقاتی دولت «توری»، رؤسای پلیس و روزنامه نگاران «فلیت استریت» که اعتصاب شکنان را ستایش می کردند، در این جا عاقبت چیزی بیش از فقط حرف به وجود آمده بود؛ معدنچیان تبدیل به قطب اپوزیسیون شده و بی شک مانند آهن ربا اقشار تحت ستم دیگر را جذب می کردند.

معدنچیان با تف انداختن به فلسفه دولت «توری»، تمام جنبش ها، شورش و طغیان ها را بر ضد این فلسفه و نظامی که از آن دفاع می کرد، برافروختند. معدنچیان که الهام گرفته بودند، توجه را به چالشی با «توری ایسم» جلب نمودند و این چالش تبدیل به بخش فزاینده ای از آگاهی جهانی آنان گشت.

تاچر در حقیقت «دشمنی، درونی» داشت و صدها هزار، اگر نگوئیم میلیون ها، نفر را علیه او برانگیخت. بسیاری از آن ها متعجب از حکومت «توری» بودند که چرا کارگران و خانواده های آن ها را وادار به این می کرد که توسط تاچر خوراک گرگان سرمایه دار شوند. آن ها به فکر آلترناتیوی در مقابل «تاچریسم» افتادند. «جنی دنیس» از «یورک شر» در ماه نوامبر در این باره گفت:

«محلّه های معدنچیان عموماً جوّی مردانه دارد. مردان کار می کنند و زنان بچه داری، شستشو و آشپزی و... را انجام می دهند. اما این جو عوض شد.

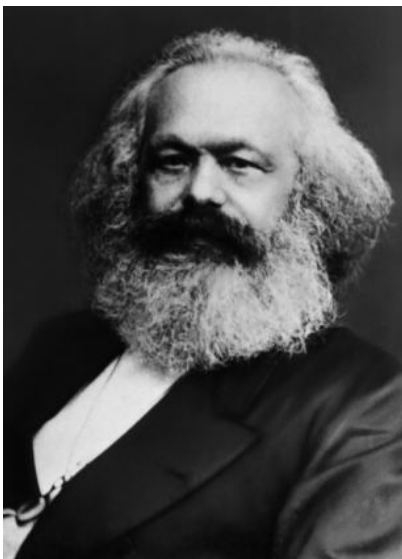
مثل این بود که ما صدها سال به خواب فرو رفته بودیم. اما امروز بیدار شده ایم و آگاهی سیاسی نوینی را واقعیت بخشیدیم.

مانند سازماندهی آذوقه، جمع آوری کمک مالی، سخنرانی. مردان اقرار داشته اند که ما، زنان، بخش حیاتی برای پیروزی هستیم. ما بخش فعال آن مبارزه

²⁷ Lesbians and Gays Support the Miners



مارکسیزم، اخلاقیات و طبیعت بشر



بازگشت به فهرست

فیل گسپر

برگردان: آرام نوبخت

کارل ولاندر، فیلسوف سوسیالیست آلمانی اوایل قرن بیستم می نویسد: «وقتی کسی سر صحبت را درباره اخلاقیات با مارکس باز می کرد، او با قهقهه های بلند پاسخ می داد».

مشخص نیست که آیا داستان ولاندر صحت دارد یا خیر، اما وقتی حاکمین ما دم از اخلاقیات می زنند، به راستی جای دارد که بخندیم. آن ها عموماً همیشه از این واژه به گونه ای برای تقویت منافع خود استفاده می کنند و چنان وانمود می کنند که گویا برای منفعت بشریت یا مصلحت عموم عمل می کنند.

اعتقاد به این که اخلاقیات هیچ چیز نیست جز ایدئولوژی طبقه حاکم، دشوار به نظر می رسد. اکثر مردم سوسیالیست می شوند، چرا که گمان می کنند چیزهایی وجود دارند که باید مورد مخالفت واقع شوند؛ نه صرفاً به این دلیل که منافع مادی آن ها را تهدید می کنند، بلکه

«فرانک اسلیتر» از اتحادیه «یورک شر» بخش «مالت بی» نظر خود را این طور بیان کرد:

«ما چه کار کردیم وقتی سپاهپوستان مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند؟ ما گفتیم به ما چه ربطی دارد؟ اما حالا خودمان اقلیت ملی شده ایم».

کمیته های محلی پشتیبانی از معدنچیان، هرگز این وزنه را نداشتند که به شکل جنبش کارگری رسمی در پشتیبانی از معدنچیان اعتصابات را سازماندهی کنند. معمولاً این کار را جنبش کارگری چپ انجام می داد (حزب کمونیست فعالیت خود را سازماندهی می کرد و اغلب فعالیت های دیگران را که سمت چپ فعالیت های خودشان بود، حذف یا خفه می کردند. حزب کارگران سوسیالیست هم خود را در «انزوا» قرار داده بود و کمیته های پشتیبانی چپ را سرزنش می کرد. این روند چپ ادامه یافت تا ماه اکتبر که بالاخره تجدید نظر کرده و به کارگران معدن پیوستند (اگر چه رهبران بلند پایه حزب سوسیالیست و فراخوان سوسیالیستی^{۲۸} هرگز نپیوستند).

اگر جنبش پشتیبانی از نظر سازماندهی ضعیف و متزلزل بود، اما چتری بود برای ابعاد گسترده ای از فعالیت فردی: کمک مالی جمع کردن در محل کار، به در خانه ها رفتن کمک مالی جمع کردن، توی خیابان ها، کلوپ ها، استادیوم های فوتبال همه فرصتی بود برای جمع آوری کمک مالی، همین طور تظاهرات، پیکت های توده ای؛ معدنچیان به دیدن می آمدند و مردم به دیدار خانواده های معدنچیان به دهکده های آن ها سر می زدند.

²⁸ Socialist Appeal



رایج ترین تئوری های اخلاقی از قرن هجدهم عموماً تمایل داشته اند که به اخلاقیات به عنوان یک راه ضروری برای کنترل بر انگیزه های انسان ها بنگرند. مهم ترین رقیب تئوری کانت به عنوان مثال این می تواند باشد که اخلاقیات باید خواسته های بشر را به منظور جلوگیری از تنازعات اجتماعی کنترل کند.

پایه همه این دیدگاه ها، این فرض است که انسان ها افرادی رقیب هستند که به دنبال نفع شخصی خود می گردند و اگر به حال خود واگذار شوند، وارد جنگ «همه علیه همه» خواهند شد. اخلاقیات به عنوان وسیله ای برای متعادل کردن جنگ مفروض است تا شیرازه جامعه از هم نپاشد.

مارکس در «دست‌نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» و سایر آثار خود، با درکی کاملاً متفاوت از طبیعت انسان عزیمت می کند. در این برداشت، ما به طور طبیعی اهل رقابت نیستیم، بلکه در عوض موجوداتی اجتماعی هستیم که نمی توانیم بدون همکاری با یک دیگر زنده بمانیم. علم مدرن این برداشت را تأیید می کند. انسان ها نه به مثابه مجموعه ای از افراد متمایز که پیوسته در جنگ و نزاع با یک دیگر هستند، بلکه در گروه هایی اجتماعی که به حمایت دوسویه و متقابل اتکا داشتند تکامل یافتند. به گفته ریچارد لی، انسان شناس:

«پیش از ظهور دولت و سنگربندی نابرابری اجتماعی [حدوداً ۵ هزار سال پیش]، مردم هزاران سال در قالب گروه های اجتماعی کوچک خویشاوندی زندگی می کردند که در آن نهادهای اصلی حیات اقتصادی شامل مالکیت جمعی یا اشتراکی بر زمین و منابع، معامله به مثل تعمیم یافته در توزیع خوراک، و مناسبات سیاسی نسبتاً برابری طلبانه می گردید»

این ایده که خشونت و جنگ همواره جزئی از جامعه انسانی بوده اند، بسیار رایج و متداول به نظر می رسد. اما بررسی شواهد تاریخی تصویری تماماً متفاوت را آشکار می سازد. همان طور که ر. براین فرگوسن، انسان شناس، خاطر نشان می سازد: «اسناد باستان

چون فی نفسه خطا هستند. مثل نژادپرستی، تبعیض جنسی و جنگ های امپریالیستی که به کشتار صدها هزار نفر از مردم می انجامند، نظامی که زندگی مردم را به خاطر ثروتمندتر ساختن اقلیتی معدود نابود می کند.

اما پرسش این است که ایده های ما از اخلاقیات از کجا نشأت می گیرند؟ مارکس به عنوان یک ماتریالیست این ایده را که احکام اخلاقی منشأ آسمانی و الهی دارند و از بیرون به جامعه انسانی تحمیل می گردند یک سره به کنار می گذارد. اما او در عین حال این ایده مورد دفاع امانوئل کانت، فیلسوف قرن هجدهم را هم مبنی بر بنیان عقلایی محص اخلاقیات طرد می کند.

کانت استدلال می کرد که احکام اخلاقی می بایست به طور یکسان تمامی افراد عقلایی را دربر بگیرد. او گمان می کرد که به استناد این گزاره، می توان نشان داد که برخی احکام معتبر، و مابقی نامعتبر هستند. حکم معتبر، حکمی است که شما همواره مایلید تا دیگران نیز از آن تبعیت کنند. و حکم نامعتبر آن است که شما همواره مایلید تا جهانشمول و عام نشود. بنابراین به اعتقاد کانت، دروغ گفتن اخلاقاً نادرست بود، چرا که اگر همه وقتی به نفعشان است دروغ بگویند، آن گاه اعتماد و ارتباط تضعیف خواهد شد و اهداف خود شما هم باطل خواهد گردید.

اما هگل در اوایل قرن نوزدهم استدلال کرد که اخلاقیات کانتی، یک سره «فرم»، و نه «محتوا»، است. به عنوان مثال کانت معتقد بود که دزدی خطاست، چرا که اگر همه سرقت کنند، نهاد مالکیت خصوصی تضعیف خواهد شد. اما این گفته این پرسش را باز می گذارد که چرا باید در وهله نخست مالکیت خصوصی را داشته باشیم. پاسخ هگل این بود که محتوای اخلاقیات از سنت های تاریخی و فرهنگی نشأت می گیرد. هرچند این توصیف صحیح است، اما هیچ چیزی در این مورد به ما نمی گوید که اولاً آیا باید این سنت ها را پذیرفت یا رد کرد؛ و ثانیاً چه زمانی باید چنین کرد؟



اجتماعی مقید به پذیرش استثمار و ستم بر خود می بود. اما کل تاریخ جوامع طبقاتی، در حکم نفی این ایده است.

هیچ کسی بیش از مارکس از این حقیقت آگاه نبود. به همین دلیل است که وی از همان نخستین آثار خود، سرمایه داری را به عنوان نظامی غیرانسانی محکوم می کند؛ جامعه ای که در آن اکثر انسان ها نمی توانند زندگی رضایت بخشی داشته باشند، کاری ارضاکنده انجام دهند، یا به نحوری رضایت بخش با سایر مردم و باقی جهان طبیعت ارتباط برقرار سازند. به بیان دیگر، سرمایه داری مانع و سدی در برابر نیازهای پایه ای انسان و طبیعت انسان می شود. در جامعه سرمایه داری:

«کار نسبت به کارگر، عنصری خارجی است، یعنی به وجود ذاتی کارگر تعلق ندارد؛ در نتیجه، در حین کار کردن، نه تنها خود را به اثبات نمی رساند، بلکه خود را نفی می کند، به جای خرسندی، احساس رنج می کند، نه تنها انرژی جسمانی و ذهنی خود را آزادانه رشد نمی دهد، بلکه در عوض جسم خود را فرسوده و ذهن خود را زائل می کند. بنابراین کارگر فقط زمانی که خارج از محیط کار است، خویشتن را درمی یابد و زمانی که در محیط کار است، خارج از خویش می باشد. هنگامی آسایش دارد که کار نمی کند، و هنگامی که کار می کند احساس آسایش ندارد. در نتیجه کارش از سر اختیار نیست و به او تحمیل شده است؛ این کار، کاری اجباری است. بنابراین نیازی را برآورده نمی سازد، بلکه ابزاری صرف برای برآورده ساختن نیازهایی است که نسبت به آن خارجی هستند. خصلت بیگانه آن به وضوح در این واقعیت دیده می شود که به محض آن که الزامی فیزیکی یا الزام دیگری در کار نباشد، از کار چون طاعون پرهیز می کند [...] بنابراین آدمی (کارگر) تنها در کارکردهای حیوانی خود یعنی خوردن، نوشیدن و تولید مثل و حداکثر در محل سکونت و طرز پوشاک خود و غیره، آزادانه عمل می کند و در کارکردهای انسانی خود چیزی جز حیوان نیست. آن چه حیوانی است، انسانی می شود، و آن چه که انسانی است، حیوانی می شود.»

شناسی جهانی در تناقض با این ایده قرار دارد که جنگ همواره یکی از کیفیات حیات انسان بوده است؛ در عوض، اسناد موجود نشان می دهد که پدیده جنگ افروزی اساساً در طی ۱۰ هزار سال گذشته تکامل یافته است.»

جنگ افروزی تنها به عنوان پیامد دوره های خاص تکامل تاریخی- به ویژه استقرار سکونتگاه های دائمی همراه با انباشت ثروت و ظهور «سلسه مراتب اجتماعی»، یک گروه نخبه، احتمالاً با منافع و رقابت های خود- به کیفیت بشر تبدیل گردید. جنگ عوض آن که تجلی نوعی میل باطنی انسانی به سوی خشونت باشد، منافع کسانی در رأس جامعه را نشان می دهد که به احتمال بسیار بالا از آن منتفع می گردند.

شواهدی از این دست این دیدگاه را تقویت می کند که نوع بشر به طور ذاتی و طبیعی خشن، خودخواه، اهل رقابت، حریص یا بیگانه هراس نیست؛ این که جوامع انسانی به طور سلسله مراتبی سازمان یابند یا زنان موقعیت اجتماعی پایین تری نسبت به مردان داشته باشند، طبیعی نیست؛ و به همین ترتیب، سرمایه داری، آن گونه که مدافعانشان ادعا می کنند، به این دلیل وجود ندارد که به طور منحصر به فردی طبیعت انسان را بازتاب می دهد.

مارکس تشخیص داد که در شرایط اجتماعی و تاریخی متفاوت، رفتار و روانشناسی انسان می تواند به طور فاحشی دگرگون شود، درست به همان صورت که در شرایط فیزیکی مختلف آب می تواند به صورت جامد، مایع یا گاز وجود داشته باشد. همان طور که مارکس مطرح کرد، «ماهیت انسان، امری انتزاعی نیست که ذاتاً در درون هر فرد انسان باشد. بلکه، در واقعیت خود، مجموعه ای از مناسبات اجتماعی است.»

با این وجود، رفتارهای بالقوه انسان با محدودیت هایی رو به رو است که نهایتاً ریشه در بیولوژی و روان شناسی انسان دارد. اگر چنین محدودیت هایی وجود نداشت، در آن صورت امکان داشت جوامعی طبقاتی وجود داشته باشد که در آن ها اکثریت جمعیت به لحاظ



کاپیتالیستی تعیین ضابطه ای برای تعیین طول روزکار شکل مبارزه ای را به خود می گیرد که بر سر تعیین حدود این روز میان سرمایه جمعی، یعنی طبقه سرمایه دار، و کار جمعی، یعنی طبقه کارگر، درمی گیرد.»

اما این بدان معنا نیست که هر یک از این اخلاقیات، یعنی اخلاقیات سرمایه داران و اخلاقیات طبقه کارگر، به یک سان درست و معتبر هستند. چرا که مارکس استدلال می کند که تحت نظام سرمایه داری، طبقه کارگر یک طبقه جهانی است. طبقه کارگر به دنبال منافع خود، منافع عام کل بشریت را نمایندگی می کند. از آن جا که منفعت طبقه کارگر در سرنگونی سرمایه داری برای رها ساختن خود است، در عین حال کل بشریت را هم رها می سازد.

کارگران در مبارزه برای پایان بخشیدن به استثمار و ستم، باید اخلاقیات طبقه حاکم را به چالش بگیرند. هنگامی که کارگران کارخانه ای را اشغال می کنند یا صاحبان خانه از تخلیه یک ملک مصادره شده امتناع می ورزند، اخلاقیات سرمایه داری به چالش گرفته می شود. در مرحله ای بالاتر از مبارزه، شاید ضروری شود که از قهر علیه خشونت به کار گرفته شده از سوی دولت استفاده شود.

همان طور که کریس هارمن، مارکسیست بریتانیایی توضیح داد:

«مارکس به این نکته پی برد که آن چه از اهمیتی اساسی برخوردار است، نه رفتار شخصی فرد، که مبارزه مابین نیروهای اجتماعی است؛ نه اخلاقیات فردی، که مبارزه برای استقرار یک جامعه خوب. و در این مبارزه، زبان اخلاق گرایی اغلب بسیار نزدیک به زبانی بوده است که طبقه حاکم به منظور اعمال فشار بر مخالفین آن به کار می گرفته است ...»

برعکس، آغاز هرگونه تغییر و تحول واقعی مبارزه طبقه کارگر با مطرح ساختن آن دسته از ارزش هایی است که به امکان یک جامعه حقیقتاً تعاونی و در نتیجه واقعاً

به بیان دیگر سرمایه داری طبیعی نیست، و محدودیت های مصنوعی تحمیلی بر تکامل انسان از سوی اشکال فعلی سازمان یابی اجتماعی، مانع آن می شود که اکثریت عظیم انسان ها بتوانند نیروی بالقوه خود را تحقق بخشند.

اما این امر چگونه به مسأله اخلاقیات مربوط می شود؟ دیدگاه مارکس نسبت به اخلاقیات بیشتر به دیدگاه های یونانیان باستان، به خصوص ارسطو شباهت دارد، تا فلاسفه مدرنی مانند کانت. مارکس به جای آن که اخلاقیات را مجموعه ای از احکام و قوانین در نظر بگیرد که طبیعت انسان را تحت کنترل دارند، اخلاقیات را به عنوان چگونگی و نحوه شکوفایی طبیعت بشر می نگرد؛ این که چگونه افراد ظرفیت های خود را به طور کامل تکامل می بخشند.

با این حال یک پیچدگی وجود دارد.

در طول حدوداً ۱۰ هزار سال گذشته، جامعه انسانی به طبقات متخاصم تقسیم گردیده است، و این بدان معنا بوده که اخلاقیات نه به عنوان یک تئوری عام از رهایی بشر، که به مثابه مجموعه ای از احکام و قوانین که هر طبقه تلاش دارد به واسطه آن منافع خود را بیشتر نماید، توسعه یافته است.

مارکس نحوه تقابل و ستیز این اخلاقیات متفاوت طبقاتی را در نظام سرمایه داری این گونه توضیح می دهد:

« سرمایه دار با تلاش برای افزایش هر چه بیشتر طول روزکار، و در صورت امکان افزایش یک روزکار تا حد دو روز، صرفاً در پی حفظ حقوق خویش به منزله یک خریدار است. از سوی دیگر، ماهیت خاص کالای فروخته شده مستلزم گذاشتن حدی بر مصرف آن از جانب خریدار است، و کارگر با تمایل خود به کاهش روزکار تا یک حد نرمال مشخص در پی حفظ حقوق خویش به منزله یک فروشنده. پس در این جا تعارضی وجود دارد، میان حق و حق، میان دو حق که هر دو به یکسان ممهور به مهر قانون مبادله اند. میان حقوق برابر زور حکم می کند. لذا شاهدیم که در تاریخ تولید



حمایت شماری از اعضای پارلمان بریتانیا از شاهرخ زمانی به همت رفقای «احیای مارکسیستی» در بریتانیا

بازگشت به فهرست

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی از رفقای «احیای مارکسیستی» در بریتانیا که با تلاش شبانه‌روزی خود در جهت رساندن صدای کارگران ایران، فعالین کارگری دربند و شاهرخ زمانی به جهانیان نقش به‌سزایی دارند نهایت قدردانی را به عمل می‌آورد.

حیس و بدرفتاری با شاهرخ زمانی و دیگر فعالین کارگری در ایران

این مجلس در نهایت نگرانی خاطر نشان می‌سازد که شاهرخ زمانی، عضو سندیکای نقاشان، به دنبال تلاش های خود برای تأسیس یک اتحادیه کارگری مستقل، با اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت ملی و شرکت در تجمع غیرقانونی رو به رو و متعاقباً مورد بدرفتاری های جسمی و روحی، ممنوعیت مداوای پزشکی، و همچنین ممنوعیت ملاقات قرار گرفته است. اخیراً وی پیش از آن که مجدداً به زندان رجایی شهر بازگردانده شود، به زندان بدنام قزل حصار انتقال یافته بود؛ مجلس نمایندگان ضمن یادآوری اعتصاب غذای ۴۷ روزه آقای زمانی در اعتراض به بدرفتاری با او و سایر همبندی ها، از حکومت ایران می‌خواهد که آقای زمانی را بی قید و شرط آزاد کند، و از حکومت [بریتانیا] می‌خواهد که رژیم ایران را برای احترام به حقوق سندیکایی و کنوانسیون های سازمان جهانی کار تحت فشار بگذارد.

امضا کنندگان:

پیتر باتملی، حزب محافظه کار

رونی کمپبل، حزب کارگر

مارتین کیتن، حزب کارگر

کتی کلارک، حزب کارگر

دیوید کراسبی، حزب کارگر

انسانی اشاره دارند. این مبارزات در تقابل با متمیزه شدن به وسیله بازار، مفاهیم همبستگی، حمایت دوجانبه، تلاش جمعی و تشریک مساعی را مطرح می‌سازند.»

اخلاقیات طبقه کارگر بر پایه هدف اتمام استثمار و ستم قرار دارد، اما این در عوض بدان معنا است که همه اقدامات نمی‌توانند موجه باشد. تروتسکی نوشت که «هدف بزرگ انقلابی، آن وسایل و راه های پستی را طرد می‌کند که باعث برانگیختن بخشی از طبقه کارگر علیه بخش دیگر می‌شود، یا سعی می‌کند خوشبختی توده را بدون شرکت خودشان تأمین کند، یا ایمان توده ها به خودشان و سازمان‌شان را کم می‌کند.»

بنابراین مادام که جامعه به طبقات تقسیم گردیده، نمی‌تواند اخلاقیات جهانی وجود داشته باشد. با این حال، طبقه کارگر با نبرد برای منافع خود، ظهور چنین اخلاقیاتی را ممکن می‌سازد. همان طور که انگلس می‌گوید:

«ما... تصریح می‌کنیم که کلیه تئوری های اخلاقی تاکنون موجود در تحلیل نهایی محصول شرایط اقتصادی جامعه در یک زمان مشخص است. همان طور که جامعه تاکنون در قالب تخصصات طبقاتی حرکت نموده، اخلاقیات نیز همواره اخلاقیات طبقاتی بوده است که یا سلطه و منافع طبقه حاکم را توجیه می‌نموده، و یا در زمان نیرومندی کافی طبقه تحت ستم، خشم خود را علیه سلطه و منافع آتی ستم دیدگان ابراز داشته است.»

این که در این فرایند به طور کلی پیشرفتی در اخلاقیات وجود داشته است- درست همان طور که در کلیه شاحه های دیگر دانش بشری وجود داشته- تردیدی وجود نخواهد داشت. اما ما تاکنون فراتر از اخلاقیات طبقاتی نرفته ایم. اخلاقیات واقعاً انسانی که مافوق تخصصات طبقاتی و هرگونه تجدید آن می‌ایستد، تنها در مرحله ای از جامعه امکان پذیر می‌گردد که نه تنها بر تخصصات طبقاتی فائق آمده باشد، بلکه حتی آن ها را در زندگی عملی نیز به دست فراموشی سپرده باشد.»



رضا شهابی در شرایط اعتصاب غذا مورد ضرب و شتم قرار گرفت!

بازگشت به فهرست

رضا شهابی، عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، اعتصاب غذای خود را پس از انتقال از بند ۳۵۰ اوین به رجایی شهر همراه با شش زندانی دیگر، در تاریخ ۱ ژوئن آغاز نمود.

امروز او در هنگام رفتن به بهداری زندان رجایی شهر، مورد ضرب و شتم و توهین زندانبانی با نام سید مهدی قرار گرفت. یک زندانی ۶۵ ساله نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفت! این دو زندانی به منظور معاینه پزشکی، از جمله فشار خون خود، به بهداری زندان برده می شدند. از زمان آغاز اعتصاب غذای رضا شهابی، وزن او از ۸۵ به ۷۸ کیلوگرم کاهش پیدا کرده است. شرایط وحشتناک حبس رضا شهابی در طول چند سال گذشته، سلامتی او را نابود کرده است.

در تاریخ ۱۴ ژوئن، رضا شهابی نامه ای به دادستانی کل تهران نوشت. طی این نامه وی رسماً اعتصاب غذای خود را اعلام کرد و شماری از مطالبات و خواسته های خود را از جمله بازگشت به بند ۳۵۰ اوین و مرخصی استعلاجی (به منظور عمل جراحی بر دیسک کمر) مطرح نمود.

شبکه همبستگی کارگران ایران، بازداشت و حبس فعالین کارگری از سوی رژیم ایران را محکوم می کند و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی کارگران و فعالین کارگری زندانی می باشد.

شبکه همبستگی کارگری

۱۷ ژوئن ۲۰۱۴

* در آوریل ۲۰۱۲، شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران رضا شهابی را به شش سال حبس، ممنوعیت از فعالیت های سندیکایی و پرداخت جریمه نقدی ۷ میلیون تومان (۴۷۰۰ یورو در آن زمان) محکوم نمود.

جیم دابین، حزب کارگر

نایجل دودز، حزب اتحادیه گرای دمکراتیک

مارک دورکان، حزب کارگر و سوسیال دمکرات

جانانان ادواردز، حزب ولز (Plaid Cymru)

پال فلین، حزب کارگر

مری گلیندن، حزب کارگر

راجر گادسیف، حزب کارگر

جیم هود، حزب کارگر

کلوین هاپکینز، حزب کارگر

ایان لیوری، حزب کارگر

جان لیچ، لیبرال دمکرات

الفین لوید، حزب ولز (Plaid Cymru)

دکتر ویلیام مک کریا، حزب اتحادیه گرای دمکراتیک

الستور مک دائل، حزب کارگر و سوسیال دمکرات

جان مک دائل، حزب کارگر

الن میل، حزب کارگر

ایان میرز، حزب کارگر

لیندا ریودن، حزب کارگر

مارگارت ریچی، حزب کارگر و سوسیال دمکرات

استیو روثرام، حزب کارگر

جیم شنن، حزب اتحادیه گرای دمکراتیک

دنیس اسکینر، حزب کارگر

مایک ویر، حزب ملی اسکاتلند

اونل ویلیامز، حزب ولز (Plaid Cymru)

مارک ویلیامز، لیبرال دمکرات

<http://www.parliament.uk/edm/2014->

[15/52](http://www.parliament.uk/edm/2014-15/52)



پیام از ایران به «انجمن رهایی کارگر» (AWL)



بازگشت به فهرست

متن پیش روی، پیامی است که رفیق آرام نوبخت از ایران برای رفقای حاضر در جلسه «انجمن رهایی کارگر»، از متحدان بین المللی «احیای مارکسیستی» قرائت نمود.

در ابتدا اجازه دهید که خود را معرفی کنم؛ من «آرام نوبخت» هستم از فعالین گرایش مارکسیست های انقلابی در ایران، گروهی که درگیر فعالیت سازماندهی مخفی در این کشور است. پیش از هر چیز اجازه دهید که یک تصویر کلی و مختصر از شرایط فعلی جنبش کارگری ایران به دست بدهم. شرایط فعلی جنبش کارگری ایران بیش از هر زمان دیگری نامتوازن است؛ مقصودم از نامتوازن، این است که کارگران از یک سو در حال تحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی هستند (درست مثل برنامه های ریاضت اقتصادی در اروپا؛ کاهش سوبسیدها، کاهش دستمزدها، تورم بالا و افزایش بیکاری و فقر)، و بنابراین دیگر تاب تحمل در مقابل این فشارها را ندارند؛ از سوی دیگر در کم تر کشوری نظیر ایران شما می توانید چنین حجم زیادی از اعتراضات روزمره را مشاهده کنید، ولی مبارزات و اعتراضات متأسفانه پراکنده و بدون انسجام و وحدت است. می دانید که بعد از انقلاب ۱۹۷۹، کارگران شوراهای کارگری را در محلات و کارخانه ها تجربه کردند؛ اما خیلی زود به شدت مورد سرکوب قرار گرفتند و از آن زمان تاکنون هرگز قادر نبوده اند که خود را به شکل گسترده در سازمان های کارگری مستقل خود سازمان دهند. سرکوب و ارباب سیستماتیک که بلافاصله به دنبال انقلاب از پی آمد، منجر شد که کارگران تمام اعتماد به نفسی را که در طول دوره انقلاب به دست آورده بودند، از دست بدهند.

پیام همبستگی با رضا شهابی



بازگشت به فهرست

با خبر شدیم که رضا شهابی، عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد تهران، در اعتراض به سرکوب زندانیان و انتقال او از اوین به زندان رجایی شهر، دست به اعتصاب غذا زد و در بهداری زندان مورد مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

ما قویاً این حمله غیرانسانی از سوی رژیم ایران و مدیریت زندان را محکوم می کنیم. ما به سرکوب کارگران به دست دولت و هیئت حاکمه ایران اعتراض داریم و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی کارگران و فعالین کارگری زندانی، از جمله رضا شهابی هستیم.

به سرکوب و ممنوعیت های پیش روی اتحادیه های کارگری و سایر تشکل های کارگری پایان دهید!

طبقه کارگر ایران تنها نیست!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

۲۰ ژوئن ۲۰۱۴

ترجمه فارسی: شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

http://en.uidder.org/our_solidarity_message_for_reza_shahabi.htm



مؤثر برای بازگرداندن اعتماد به نفس به کارگران باشد. واضح است که اتحاد عمل چیزی متفاوت از اتحاد نظری یا وحدت به طور اعم است. در این جا حول مطالبات مشترک و مورد توافق فعالین (مانند برگزاری اول ماه مه یا دفاع از کارگران زندانی) یک اتحاد، ولو موقت، در عمل صورت می گیرد و توان و امکانات مشترکاً در راستای این اهداف استفاده می شود. از درون این اتحاد عمل، نطفه های سازماندهی انقلابی مبارزات شکل می گیرد.

همان طور که اشاره کردم گرایش های رفرمیست و راست جنبش کارگری بیشتر فعالیت های قانونی و علنی را دنبال می کنند و حتی در دفاع از فعالین زندانی خود هم کاری انجام نداده اند.

ما همراه با شماری از فعالیت مستقل (شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی) طی اتحاد عملی تصاویر فعالین زندانی را در تهران و یکی دیگر از استان ها پخش کردیم. اخیراً ۳ هزار نسخه از قطعنامه اول ماه مه را در محلات کارگری توزیع نمودیم. درحال جمع آوری کمک مالی برای کارگران، به خصوص آن ها که در زندان هستند، بوده ایم. چرا که یک زندانی ثانیه به ثانیه به بیرون زندان نگاه می کند تا ببیند دیگران چه کاری برای او و خانواده اش انجام می دهند. شعارهای ضد اعدام را روی دیوارها نوشتیم و غیره. این ها حداقل هایی هستند که هر نیروی رادیکالی باید انجام دهد.

به هر حال بخش پیشرو کارگران نیاز دارد که برای این نوع اتحاد عمل های کارگری آماده شوند. یکی از مهم ترین تدارکات، ایجاد حمایت بین المللی برای مبارزات آن هاست. وقتی بخش رزمنده طبقه کارگر مطمئن باشد که تنها نیست، و متحدینی در سرتاسر جهان دارد که از آن ها دفاع می کند، در این صورت با شجاعت و تهور بیش تری قدم به عرصه مبارزه می گذارد. برای نیروهای انقلابی حمایت بین المللی بیش از هر چیز دیگیری به منظور تدارک اتحاد عمل و همبستگی کارایی دارد. از طریق این همکاری، متحدین بین المللی جنبش کارگری

این موضوع، یعنی فقدان اعتماد به نفس، برای درک شرایط کنونی جنبش کارگری کلید است و از همین رو مجدداً به آن باز می گردیم. این مسأله، فقدان اعتماد به نفس، منجر به تشدید پراکندگی کارگران و تضعیف وحدت و انسجام مبارزاتی آن ها شده است. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران بیش از پیش خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرند. اگرچه کارگران ایران پراکنده و بدون پیوند و ارتباط با یک دیگر هستند، اما ضرورتاً به اشکال مختلف وارد عرصه مبارزه علیه سرمایه داری می شوند. فشار مبارزات کارگری علیه دولت سرمایه داری، منجر به افزایش سرکوب، فشار و ارباب می شود. در واقع به ظاهر یک دور باطل وجود دارد و تنها چیزی که می تواند آن را درهم بشکند، سازماندهی انقلابی است. هر چه سرکوب بیش تر باشد، اهمیت سازماندهی انقلابی برای مبارزه با آن بیش تر می شود. متأسفانه این سرکوب منجر به بروز انحرافات در درون جنبش کارگری می گردد.

مثلاً گرایش های رفرمیست و اکونومیست خودشان را با شرایط فعلی وفق داده اند. آن ها وانمود می کنند که در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر به حفظ این گرایش ها در برابر سرکوب نیست، چه برسد به حفظ کل طبقه کارگر. متأسفانه بخش اعظم آن چه که من فعالین پیشروی سنتی می خوانم، بیش از پیش با تشدید سرکوب ها به سراغ فعالیت های قانونی و علنی می روند. این گرایش ها با محدود کردن خود در چارچوب فعالیت قانونی، به جای حفظ خود از سرکوب، در واقع با سهولت بیش تری در معرض سرکوب قرار می گیرند. در نتیجه به جای آن که بتوانند اعتماد به نفس را به طبقه کارگر منتقل کنند، در عمل منجر به کاهش آن می شوند.

در شرایطی که کارگران اجازه برپایی تشکلات کارگری خود را ندارند، زمانی که به شکل پراکنده مبارزه می کنند و ابزار لازم برای وحدت را ندارند، به ویژه هنگامی که هیچ گونه رهبری انقلابی وجود ندارد، ایده «اتحاد عمل» کارگری حول مطالبات مشترک بین فعالین کارگری و بخش پیشروی کارگران می تواند ابزاری



کارگران افغان تنها نیستند!

۹۳



بازگشت به فهرست

رژیم کنونی ایران که هنوز از سوی شماری از جریانات متوهم به اصطلاح «ضد امپریالیست» خوانده می شود، بار دیگر نشان داده است که تا چه اندازه خوب می تواند با تشدید اقدامات ضد افغانی خود، از بسیاری جهات از همان سیاست های حامی امپریالیسم رژیم شاه در گذشته تبعیت کند. نظام «ولایت فقیه» به عنوان شکل منحصر به فرد دیکتاتوری نظامی- مذهبی بورژوازی در ایران که پس از به خاک و خون کشیدن انقلاب ۵۷ در این کشور مستقر شد، درست از همان بدایت امر، اکثر سیاست های دیکتاتوری نظامی-سلطنتی بورژوازی را که تماماً با حمایت امپریالیست ها مسلح و تربیت می شد، ادامه داده است.

سیاست های شوونیستی و حتی نژادپرستانه دولت ایران علیه کردها، عرب ها، بلوچ ها و سایر اقلیت های ملی، بدون ذره ای کاهش، تدوام یافته و حتی در پاره ای موارد از سببیت رژیم سلطنتی پیشین هم فراتر رفته است. یکی دیگر از «سنت» های ملی بورژوازی ایران که چندان شناخته شده هم نیست، تبدیل کردن مهاجرین افغان به منشأ اکثر مسائل و مشکلات و بحران های اقتصادی- اجتماعی کشور است. در دوره حکومت شاه هم هرگونه قانون شکنی از سوی هر افغانی- صرف نظر از ابعاد این تخطی از قانون- به وسیله ای برای تحریک

در ایران به یک دیگر وصل می شوند، و از خلال تداوم سیستماتیک آن، پیشروان کمونیست از مبارزات یک دیگر می آموزند و قادر خواهند بود که نطفه های اولیه حزب انقلابی را در سطح جهان و در عین حال ایران ایجاد کنند.

بدون حمایت بین المللی، چنین چیزی یا ساخته نخواهد شد، یا اگر بشود منزوی و محدود به مرزهای جغرافیایی و در نتیجه در برابر انحرافات مختلف (از جمله ناسیونالیسم) آسیب پذیر خواهد بود.

بنابراین اهمیت فوق العاده زیاد حمایت های بین المللی روشن است.

در انتها من صمیمانه از آن چه که «اتحاد برای رهایی کارگر» (AWL) در حمایت از شاهرخ زمانی و دیگر فعالین زندانی انجام داده است، عمیقاً تشکر می کنم و امیدوارم این رابطه متقابل و چنین اقداماتی در آینده نیز تداوم یابد.

بیش از این وقت شما رفقا را نمی گیرم و ممنونم بابت فرصتی که در اختیار من گذاشتید.

سوم مه ۲۰۱۴



دارد که بتواند از آن نیز بهره‌برداری کند؛ و آن انداختن گناه‌های موجود ناشی از بحران‌های خود این نظام، بر گردن افغان‌های مقیم ایران است. این در حالی است که یک افغانی برای هر روز زندگی‌اش ناچار است کار کند؛ در غیر این صورت همان روز را گرسنه خواهد ماند. یک افغانی بالغ و آماده‌کار می‌بایست هر روز در امر تولید و کارهای خدماتی شرکت فعال داشته باشد تا بتواند امکان حیات پیدا کند. در نتیجه چندین میلیون افغانی ساکن ایران در همه‌دوره سکونت‌شان، همواره در سخت‌ترین شرایط کاری و با نازل‌ترین دستمزدها زندگی مشقت‌باری را گذرانده‌اند. اصلاً تصادفی نیست که در چهره‌آنها به ندرت نشاط دیده می‌شود و دچار پیری بسیار زودرس می‌گردند و دردهای ناعلاجی را در خود فرو می‌ریزند.

سیاست‌های شوونیستی و نژادپرستانه اخیر رژیم به وضوح تاحدودی تحت تأثیر تحریم‌ها و وضعیت رو به وخامت اقتصادی قرار دارد. با این حال از آن‌جا که تاریخچه تبلیغات و سیاست‌های ضد افغان‌ها به هر دو رژیم بورژوازی ایران بازمی‌گردد، روشن است که تا وقتی کارگران ایرانی و افغانی برای سرنوشت سرمایه‌داری متحد نشوند، فرجه‌ای برای افغان‌ها وجود نخواهد داشت. منافع کارگران ایران و افغانی یکی است، درست همان‌طور که دشمن مشترک آن‌ها، یعنی سرمایه‌داری، یکی است. در این جاست که ضرورت حمایت از کارگران افغانی مقیم ایران اهمیت می‌کند. بخشی از این حمایت، جنبه بین‌المللی دارد تا برخورد وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی با مهاجرین افغانی در میانه انواع اخبار، مورد توجه جهانی نیروی‌های مترقی قرار بگیرد. حامیان می‌توانند این متن را به زبان محل زندگی خود ترجمه و امضاهایی جمع‌آوری کنند.

۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳

نشانی ایمیل:

Afghan.campaign@gmail.com

احساسات ضد افغانی در بین ایرانیان- و به‌ویژه پان ایرانیست‌ها- تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، جرم یک افغانی در رسانه‌ها به گونه‌ای مطرح می‌شود که گویا تمامی افغانی‌ها مجرم هستند.

البته جمهوری اسلامی، زهر خود را هم به این سیاست «سنتی» اضافه کرده است. با افزایش شمار پناهندگان افغانی در ایران- به‌خصوص پس از تهاجم اتحاد شوروی، بروز جنگ داخلی، ظهور طالبان، و سپس تهاجم ایالات متحده- کارزار تبلیغاتی و اقدامات ضد افغانی تشدید شد.

سیاست‌های شوونیستی و نژادپرستانه دولت ایران ابعاد و جوانب مختلفی دارد؛ از موارد کوچک گرفته تا موارد بسیار قابل ملاحظه و زننده. از موارد نوع اول می‌توان ممنوعیت ورود افغانی‌ها به پارک صفا در اصفهان در روز سیزده بدر سال ۹۱ را مثال زد. امسال نیز گزارش‌های فراوان دیگری از آزار و اذیت مهاجرین افغان در ایران به گوش می‌رسد. مثلاً از روستای گیرش فارس گزارش شده که ده روز است مأمورین جمهوری اسلامی در خیابان‌ها کارگران افغان را دستگیر می‌کنند. مأمورین انتظامی و لباس شخصی‌ها بدون اجازه به خانه‌های آن‌ها داخل شده و با ضرب و شتم به آنان دستبند زده و همچنین آن‌ها را از پشت بام‌ها به پایین پرتاب می‌کنند. در ضمن تمام کودکان افغان از مدارس این روستا اخراج شده‌اند.

اما موارد نوع دوم، دربرگیرنده «سازمان‌های کارگری» جعلی رژیم- مانند خانه کارگر- می‌شود که افغانی‌ها را مسئول بیکاری معرفی می‌کنند و خواهان اخراج آن‌ها می‌شوند! و متأسفانه به دلیل غالب بودن ایدئولوژی حاکم، بخشی از کارگران ایران نیز این دروغ‌های بی‌شرمانه را پذیرفته‌اند.

بدیهی است که حاکمیت سرمایه‌داری ایران به خوبی وضعیت این کارگران افغان را می‌شناسد؛ اما او علاوه بر همه بهره‌کشی‌هایی که از کارگران و مردمان زجرکش افغانی دارد، باز هنوز چیزی در آن‌ها سراغ



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره

مازیار رازی، علیرضا بیانی، سارا قاضی، بتی جعفری،

آرام نوبخت، ع. عبرتاوی

و فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

contact@militaant.com

نشانی وب سایت:

www.militaant.com

نشریه «کارگر میلیتانت» هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!